

# عالیجناب گوریل

محمد ربیعی



نام کتاب: عالیجناب کوریل

نویسنده: محمد ربیعی

چاپ اول: ۱۳۷۲

تیراژ: ۳۰۰۰

تعداد صفحه: ۱۹۰

طرح روی جلد: جعفر قاضی

ناشر: مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی

" انتشارات صلاح الدین ایوبی "

خر خر را نمی‌کشد ص ۶

خر معتاد نمی‌شود

اما قابیلیان چه؟

جنگهای عراق و ایران و ... ص ۷۹

# عالیجناب گوریل

محمد ربیعی

# فهرست مطالب کتاب عالیجناب گوریل

موضوع | صفحه

| موضوع | صفحه |
| --- | --- |

موضوع صفحه

استاد بزرگ ما ربیعی — پرداخته مطلب بدیعی
در بین همه قلم بدستان — او یافته منزل رفیعی
با طرفه نگارشی که زیبااست — با بینش ژرف وبس وسیعی
برداشته پرده از فجایع — از دزدی و پستی و شنیعی
گفته است به اشرف خلایق — خود بیشتر از همه فجیعی
سفّاك و حریص وتشنه خون — بیش از همه در گنه ولیعی

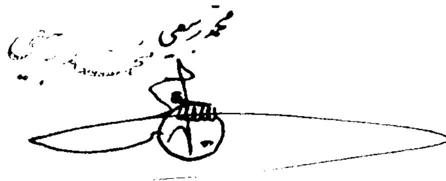
****

با خواندن این کتاب زیبا — کندم ز تنم حریر ودیبا
حیوان شدم وفرار کردم — از آدم و کسوت فریبا

****

« ارومیّه ، احمد قاضی »

این کتاب را به علاقمندان به عدل و انصاف و دارندگان وجدان اجتماعی تقدیم میدارم .





بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ستایش بیکران خدای را سزا ست و درود فراوان حضرت مصطفی و خاندان پاك و یاران با وفا را.

انگیزه های بی حساب سبب نوشتن این کتاب شد بویژه تعمّق در واژهٔ « اشرف مخلوقات » که نا متناسب با بیشتر آدمیان است ، و دیگر تأمّل در مقایسه باغ وحش وزندان واخیراً بیرون راندن حیوان از کار افتاده در زمستان .

انسان که ـ بگفته خود ـ اشرف مخلوقات است ، با این افتخار بزرگش ، چه جنایاتی که مرتکب نشده وچه خونهایی که نریخته ، و چه لجن هائی که بار نیاورده ودر آن غوطه ور نشده است ؟!

چه عجب اشرف مخلوقات ، واقعا خنده آور واسف انگیز!!

اگر درندگان میتوانستند جرائم این اشرف مخلوقات را بخود آنها عرضه کنند یقیناً هرگز درندگان را باتّهامات: وحشیگری ، درندگی و ... متّهم نمیکردند .

طبق یك تعریف منطقی تمام جانوران حیوانند و فصل ممیّز انسان از حیوانات دیگر همانا نطق او است . چنانکه حیوانات دیگر در انواع مشخّصه فصل ممیّزی دارند که از سایرین ممتازشان میدارد و از جنس مشترك که همان حیوانیّت باشد جدا میکند .

انسان: حیوان ناطق ۱ ، خر: حیوان ناهق ۲ ، اسب: حیوان صهّال ۳ ، شیر: حیوان مفترس ۴، و هکذا....

وَمٰامِنْ دآبّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلاٰطآئِرٍ یطِیرُ بِجَنٰاحَیْهِ اِلّاٰأُمَمٌ أَمْثٰالُکُمْ...

هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که وسیله دو بالش پرواز میکند نیست مگر آنها نیز امتّهایی مانند شما انسانها هستند.

اگر با دقّت باصل موضوع بنگریم، این نطق و تشخّص فقط، فصل ممیّز انسان از سایر انواع جانوران است، نه سند افتخار ومدرك برتری، زیرا انسان را صفات بارز اخلاقی وسرّ سجود فرشتگان، بحسب معنی متمایز میسازد، نه نطق و تشخّص فقط. چونکه نطق مطلق دلیل برتری نیست، تا منطوق چه باشد ودارای چه نتیجه و مفهومی؟.

اگر مراد از نطق، عرضهٔ اصوات همراه با فهماندن مقاصد ومفاهیم باشد، هر جانوری برای خود صدایی دارد و قادر است که مقصود خود را بمخاطب بفهماند «رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْئٍ خَلْقَهُ ....» ۶: پروردگار ما آنکسی است که همه چیز را به آفریدگانش عطا فرموده سپس رهنمونی کرده است.

اگر نطق فقط را دلیل انسانیّت بدانیم با اشکال مواجه میشویم زیرا نوزادان برای مدّتی ولالان برای همیشه، چون نطق ندارند لازم میآید که انسان نباشند ـ قطع نظر از: بالقوّه بودن-۷ درحالیکه انسانند. در اینصورت اگر تمام انسانها لال باشند

---

۱ ـ گویا ۲ ـ عرعر کننده ۳ ـ شیهه کش ۴ ـ درهم شکننده ودرنده ۵ ـ آیه ۳۸ از سوره مآئده ۶ ـ آیه ۵۰ از سوره طه ۷ ـ استعداد وامکان داشتن و توانایی استعدادی

ـ امکان عقلی ـ ازانسانیّت خارج نمیشوند. چون نطق فقط دلیل بر انسانیّت نیست چنانکه عدم نطق دلیل بر عدم انسانیّت نمیتواند باشد، بنابراین نطق و تکلّم برای انسانها امتیاز نوعی است نه سند افتخار و مدرك برتری از جهت دیگر، نه میمون را که شباهت به انسان دارد ونه طوطی را که سخن میگوید نمیتوان قاتی نوع انسان کرد، لذا صورت و هیولا هم نمیتواند مدرك انسانیت و برتری، باشد، پس مدلول انسانیّت چیست و فرزندان آدم به چه می نازند؟ و ادعّای برتریشان را بکدام منطق و حجّت ثابت میکنند؟

فرزندان راستین آدم خود مؤیّد این قضیه‌اند که: نطق وهیولا وصورت و سیما ملاك آدمیّت نیستند، در اینمورد شواهد و ادلّه بسیار وبیشمارند.

حدیث نبوی، گفتاری که گوینده‌اش «پیامبراسلام ص» در کمال انسانیّت است مؤیّد این مدّعا است (... فَمَنْ غَلَبَ عقلهُ شهوتَه فهوَ أَکْرَمُ مِنَ الْمَلائِکَةِ وَمَنْ غَلَبَ شهوتُه عقلَه فهو شرٌّ مِنَ الْبَهآئِمِ ...(۱)).

کسیکه عقلش برخواسته های نامشروعش پیروز گردد، او گرامی تراز فرشتگان است و اگر هوی و نفسانیّتش بر عقلش چیره گردد، پست تر از چارپایان، زیرا فرشتگان مجرّد از شهواتند، و بهائم مجرّد از عقل، و انسان دارای هر دو بُعد عقل و شهوت میباشد، دراین میانه تربیت درست میتواند این معادله را بنفع عقل ـ

---

۱ ـ حدیث از ابنِ عبّاس رَضِیَ اللّه عنهما منقول است.

بهمزند، تربیت درست نیز مولود و محصول ایمان و اخلاق و آگاهی است، که رویهم سیستم ویژهٔ انسانی را تشکیل میدهند.

قرآن کریم عالیترین مؤیّد این مطلب است: اِنَّ شرَّ الدَّوآبِّ... (۱) همانا بدترین جنبندگان ـ در نزد خدا ـ کران و لالانی هستند که نمی فهمند و تشخیص ندارند. مراد از کران و لالان شنوندگان و گویندگانی هستند که گفت و شنودشان خارج از چهارچوب تربیت واخلاق است، آنانکه از شنیدن و گفتن حق بیزار و عاجزند.

....لَهُمْ قلوبٌ لایفقهونَ بِها... (۲) آنانرا دلها ومغزهااست که بدان فهم نمیکنند، و دیدگانی که بدانها نمی بینند، و گوشهائی که بدانها نمیشنوند، آنان مانند چارپایان وبلکه گمراهتر باشند، و آنانند که بی تأمّل واندیشه وغافلانند.

مراد ما در این کتاب معرّفی انسان نمایانی است، که پست تر از دَوابّند، و درعین حال بر فرشتگان قدسی نیز فخر میفروشند، تازه اینها که نازلترین جنبنده اند، بمقام جنبندگان دیگر اهانت، و حیوانات بی آزار و خدمتگزار را تمسخر میکنند، آیا اینان جز بلاهت سند دیگر دارند؟!!

---

(۱) آیه شماره ۲۲ از سوره انفال. (۲) قسمتی از آیه شماره ۱۷۹ سوره اعراف

در این کتاب، ما از مقام انسانیّت دفاع و بر اساس عقل و منطق با تعریفی جامع و مانع، انسان نما ها را رسوا، و نا آدمی بودنشان را بر ملا میکنیم، که در عین حال از حقوق سایر حیوانات نیز حمایت کرده ایم، تا مورد ملامت انسانهای واقعی از یکطرف، و حیوانات دیگر ـ بزبان حالشان ـ از طرف دیگر واقع نشویم.

موجودیکه ما بنام انسان میشناسیم، نوعی است از مخلوقات الهی با مشخّصات ویژه، مشخصّات ظاهری نیازی بتوضیح ندارند، و اما مشخّصات معنوی یا سیستمی که مجموعا انسانیّت را تشکیل میدهند: ایمان، اراده، علم، عمل درست، اندیشه درست، رحم، عاطفه، صبر، استقامت در خوشیها و ناخوشیها، تعاون بر خیر وبقا، جهاد برای خدمت به خلق خدا و در راه خدا، کنترل و تعدیل غرائز (۱)، بکاربردن نیرو در پرتو عقل، دوست داشتن و دشمن داشتن برای حق، امانت، طهارت، انصاف و داد پروری در همه احوال و ... که مجموعا در دو جمله خلاصه میشوند «اکتساب خیرات» (۲) و «اجتناب از سیّئآت»[۳] طبق معیار درست سنجش اخلاق و افکار «طبیعت سالم»: فِطْرَةَ اللّهْ، همان سرشت پاك، که آفریدگار انسانها را بر آن آفریده، و برای ایشان برگزیده است.

---

(۱) نگهداشتن اندازه در خواسته های نفسانی. (۲) تلاش برای انجام دادن خوبیها. (۳) تلاش در دوری جستن از بدیها

مقداری از انسان وانسانیت صحبت شد و باین نتیجه رسیدیم که: نطق وهیولا وصورت و سیما وحتی علم مطلق واراده مطلق هم نمیتوانند ملاك برتری انسانها باشند بلکه امتیاز نوعی هستند و هر جانوری در نوع خود بویژگیهایی ممتاز است، ساختمان بدن و تشکیلات انسان را آفریدگار دانا و توانا طوری آفریده و ساختمان جانوران دیگر را طوری دیگر و رویهمرفته: همه موجودات را نیکو ساخته و پرداخته است أَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْئٍ خَلَقَهُ ....(١) آنکسیکه زیبا ساخت هر چیزی را که آفرید. پس هر چیزی اصولاً زیبا است امّا از دیدگاه بینندهٔ بینا و آگاه. زیرا هر بیننده ای بینا وهر مکتب دیده ای آگاه نمیتواند باشد.

در اینصورت مفاخر هر انسانی عبارت است از چیزی که خوداو می آفریند نه ساخته های پروردگار فرزانه ویگانه، اگر خیلی هم ساده و کوتاه بین باشیم و بین خلقتها فرق بیندازیم معذٰلِكَ، نه قامت رعنای انسان موجب افتخار است ونه کژی واعوجاج شتر سبب احتقار.

از اینجا بحث شروع میشود و حقیقت طلوع میکند. که: انسان مِنْ حَیْثُ هُوَ: از جهت انسان بودنش دارای برتری و فضیلتی بر موجودات دیگر نیست

---

(١) آیه شماره ٧ از سوره سجده.

و اگر مراد همان شخصیتی باشد که از سیستم خاص اخلاقی ترکیب یافته است، گل سرسبد باغ آفرینش و شاهکار آفریدگار میباشد.

لکن ما از انسان، بطور مطلق، صحبت میکنیم، قطع نظر از وابستگیهایش چه به « أَعلیٰ عِلّیّینَ » و چه به « أَسفَلَ السّافِلینَ ». در اینجا استعدادات و توانائیها مطرح اند هر نوعی از حیوان را خداوند به نیروهایی آراسته و برای بقآءِ نسل وادامه حیات غرائز و عواطفی در آنها بودیعت گذاشته و بطرز خاصّی هدایت کرده واحتیاجات شان را در نظر گرفته است، چه خلاف عدالت است که خدایی با آنهمه حکمت و رحمت موجودی را ناتوان و سرگردان بیافریند و ابزار و لوازم زندگیش را آماده نکرده بصحنهٔ نبرد با مشکلات گوناگون رها سازد، هر نوعی دارای زندگی خاصّی است از موریانه گرفته تا فیل وبالن که هیچیك در نوع خود وبا قتضای محیط زیست در خلقتش تقصیر نشده بلکه کمال تدبیر بکار رفته است (...... مٰا تَرىٰ فی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ .. (۱) : در آفرینش خدای مهربان نقص وناتمامی را نمی بینی.

وَ اللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دآبَّةٍ مِنْ مٰآءٍفَمِنْهُم مَنْ یَمْشی عَلىٰ بَطْنِه ... (۲)

خدای بیافرید تمام جنبندگان را از آب، قسمتی از آنها بر روی زمین می خزد و

---

(۱) از آیه سوم سوره ملك. (۲) آیه شماره ۴۵ سوره نور.

بعضی روی دو پا راه میرود و بعضی از آن ها بر چهار (دست وپا) می آفریند خدا هر آنچه که خواهد.

در میان اینها بعضی را آبی و بعضی را دیمی و بعضی را ناخن دار و بعضی را گرد سُمّ و یا سُمّ شکافته و برخی را گیاهخوار و برخی را گوشتخوار و گروهی را چرنده و دیگری را پرنده آفریده است و در هر کدام سرّی آرمیده.

کور است دیده ای که دقّت نمیکند، ورنجور است اندیشه ای که درایت ندارد، عاقلان اندیشمند و متفکّران دانشمند و عارفان و اصل و واصلان کامل که در رَوندِ اِدراکـ به عجز نائل آیند «ما عرفناکَ حقَّ معرِفتِكَ (۱)» گویان، بر عظمت آفرینش او آفرین گویند و: تَبارَكَ اللّهُ اَحسَنُ الخالِقینَ (۲).

وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیم

والحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمینَ

اَلعبدُ المُنیبُ

محمّد ربیعی

---

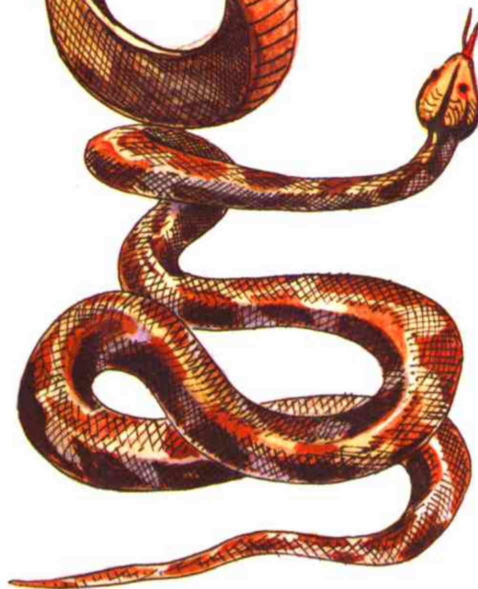
۱ ـ نشناختیم ترا چنانکه سزاوار شناختن تو باشد ۲ ـ آفرین بر اَللّه که بهترین آفریدگار آفرینندگان است.

در مجتمع ماران صحبت از اذیت و آزار بود، مار بوا سایرین را نکوهش کرد و گفت: چرا باید دیگران رانیش زد؟ جانداران را چرا باید کشت؟ همه جانوران اعمّ از پرنده و چرنده و آبزی وخشکزی و ذوحیاتین همجنس و دارای فصل مشترکی هستند که عبارت از زنده بودن و حیات است، اگر در هریك از ما حکمت وفائده‌ای نبود آفریده نمیشدیم خلقت عبث نیست، همنوعان عزیز باید این نام ننگ نیش زدن و زهر ریختن رااز خود بدور کنیم، برای ما خیلی ننگ است که در بین تمام موجودات به موذیگری مشهور باشیم اگراین روش راادامه دهیم علاوه بر بدنامی، عاقبت سرمان به زیر چماق آدمیان که اشرف مخلوقاتند خواهد رفت و آنان عادلانه ما را بسزای اعمالمان خواهند رسانید.

مار زنگی از طرف تمام مارهای آبی و خشکی بدفاع می پردازد وبمار بوا می تازد: وه وه انسانها وعدالت!! چقدر ساده ای؟ آدمیان اشرف مخلوقاتند؟! اینکه در عقل نمیگنجد، چرا بمخلوقات توهین میکنی؟ من اگر بجای بچه مار بچه انسان تولید میکردم هم خود وهم بچه را میکشتم، پناه برخدا!!

مار بوا: عزیزم چرا ناراحت میشوی تعجّب نمیخواهد، انسان اشرف مخلوقات است وبا نیروی تعقّل وتفکّر میتواند برتمام مشکلات غالب آید وکرات آسمانی را فتح کند و با کیفیت ساختمان بدن که استعداد هر گونه پیشرفتی را دارد برتمام مشاکل وبرانواع جانوران دیگر پیروز گردد بویژه زبان، که وسیله انتقال معلومات است.





مارزنگی ـ دراشتباهی،امیدوارم بتوانم با دلیل و منطق روند فکرت را تغییر دهم که واقع بین باشی نه خیالباف،

خوب عزیزم، کدام یك از ما سراغ جانوری را گرفته که نیشش بزند؟ ما غالبا در سوراخ خزیده و جز برای قوت لایموت بیرون نمیرویم، اما انسانها در سوراخ نیز ما را راحت نمیگذارند، حالا از نیش وزهر کشنده انسانها بگویم، همان زبانی که وسیله امتیاز ایشان است: هر زهری را پادزهری است اما زهر انسانها را پادزهر وتریاق نباشد، سخن زشت ورکیکشان بمراتب از زهر ما دردناکتر و کشنده تراست وانگهی ما همیشه قصد دفاع داشته ایم نه کشتن چنانکه اوّل تهدید میکنیم و نمیخواهیم نیش بزنیم چه بسا اوقات از آستین و یخه و پاچه شلوار کارگران خفته گذشته و آنان را در گرمای تابستان خنك کرده و بحال خود هشته ایم.

مدتی در زندانشان بوده واز نیش زدنشان آگاهی یافته ام، چه زخم زبانهائی بهمدیگر میزدند مگو ومپرس ؟!

روزی زندانبان من با شخصی در گیر شد، از تمام وسایل برای برانداختن طرف استفاده وسرانجام مرا بسوی او پرتاب کرد که نیشش بزنم!!! من خود را کنار کشیدم، طرف را رها کرد و با پرخاش بسراغ من آمد: چرا نزدی ؟

گفتم جواب حرف حرف است نه کشتن ونابود کردن

آن نادرست عنصر سست مرا لگدی سخت زد که ستون فقراتم صدمه دید!

نه جانم هرگز چنان توهینی مکن ومارا که با زندگی ساده میسازیم با چنین موجودات شرور وخطرناکی که به هیچ چیزی راضی نمیشوند واز هر جنایتی سر نمی پیچند مقایسه کردن خلاف انصاف وعین اجحاف است.

در منطق ما خزندگان جز در موارد دفاع حمله به اشیاء حرام است.

در این هنگام، طوطی بجمع ماران پیوست و در سیمنار شرکت جست، سخنگوی مرغان بدفاع از انسان پرداخت وبمار زنگی تاخت.

زنگی ـ تو انسان نمایی، تو بجامعه ات خیانت میکنی، اصلاً صلاحیت شرکت در سمینار جانوران را نداری.

طوطی ـ تو مردم آزاری تو نیش میزنی و مستحق سر کوفتن هستی، من افتخار میکنم که در نطق و بیان با انسان وجه تشابهی دارم، بعلاوه انسانها مهربانند برای ما که لیاقتش را داریم، قفس طلایی ودانه و آب ومکان کذائی تهیه دیده اند.

مار ـ خاك برسر، فکر میکنی قفس اگر طلایی باشد جایزه است ؟!

تو در زندانی و از بزرگترین مواهب زندگی (آزادی، اراده) محروم، نطقت را هم انسانها بتو یاد داده اند، خواسته های خود آنان: سلام، تعظیم، قربان، تملّق و چاپلوسی و....!

طوطی ـ ادب و اخلاق، چاپلوسی نیست.

مار ـ کدام ادب واخلاق؟ تلقینی؟ تحمیلی؟ تو که با اراده خود سلام نمی کنی اگر بر خلاف دستور خانم و آقا حرفی بزنی، سر به تنت نخواهد ماند، فهمیدی؟

طوطی ـ تکذیب میکنم، اتفاقا همه دوستم دارند و برایم احترام قائلند.

مار ـ آری به هر کدام که کودن باشند میگویند: طوطی وار یاد گرفته و نفهم ونادان است، اگر احترام برایت قائل بودند و گرامی بودی زندانت نمیکردند!

طوطی ـ من که آزادم و در بند نیستم.

مار ـ قبول کن که کودنی ودر فکر همنوعانت نیستی، منظورم همنوعان تو بود نه فقط شخص شما فهمیدی، انسان نما؟!

طوطی ـ حرفهایت را نمی پذیرم.

مار ـ آخر دلیلی نداری ودلیل وبرهانت بپایان رسید.

طوطی ـ تو ادامه بده زنگی مهربان خوش خط وخال!!

مار ـ دوست من ، آدمیان همه چیز را برای تفریح و لذّات خود میخواهند وبس مثلا نگهداشتن تو را در قفس طلایی ! آنان غرور شعورشان را کشته است ، مگر ندیده ای که کسیرا بخانه دعوت میکنند ؟ اول قفس طلایی و طوطی را به او عرضه میکنند و غرورشان را ارضا و ثروت و مکنت شان را برخ او میکشند و از تو میخواهند که سلام و عرض ادب کنی ، تو هم تعظیم کرده و به تملّق می پردازی و ارزشی برای همنوعانت قائل نمیشوی بنظر من ، مردن از چنان زندگی گواراتر است .

فهمیدم که زخم زبان زدی « زنگی مهربان ، خوش خط و خال ! اوّلاً خط وخال مرا خدا آفریده است ، تو هم خط وخال داری ، میدانم منظورت: حسن ظاهر و خبث باطن است . اما اشتباه میکنی زیرا طینت ما خبیث نیست بلکه این مقوله انسانها است ومن بتو حق میدهم زیرا تو دلقك و مضحکه آنان بوده ودر مکتب ایشان پرورش یافته و با فرهنگ خودت بیگانه شده ای ، اصلا ماهیّتت منقلب گشته ومغزت را شستشو داده اند !

اگر در خلقت انواع موجودات سرّ وحکمتی نبود . خدا همه را یکسان می آفرید ، پس هر گروهی از ما باید فرهنگ و ویژگی های خود را حفظ نماید : مار نباید طوطی و طوطی نباید انسان بشود ،

زنگ من آژیر خطر است ، پس قصد من اخطار است نه آزار واین دلیل آزادگی و شجاعت است نه رذالت و لئامت .

زهرم را نیز برای دفع ایادی و دفاع از آزادی بکار میبرم ،اصولاً ما را بدیگران کاری نباشد ، دشمن را که می بینیم کنار میگیریم امّا اگر ما را تعقیب کند چه ؟ تسلیم شویم ؟! نه ، هر گز ، در برابر زور گویی و پر رویی تسلیم نمیشویم و ننگ نمی آفرینیم .

این سروران شما نوکر صفتان و متملّقان و فرهنگ باختگانند حتی در سوراخ نیز ما را راحت نگذارند بر دممان میخ میکوبند تا برون آئیم و دور آن حلقه زنیم و آنگاه ... !!

آه چه خاطره بدی دارم از آن پست فطرت کذایی که مرا بگدایی میبرد و بوسیله من همنوعانش را می ترساند و آبروی جامعه ام را به در یوزه و آز بخطر می انداخت ؟!

این تبلیغ ونمایش ناروا ضمن رذالت آن نامرد گدا که مار را پست و مردم آزار معرفی میکرد مرا از مرگ بتر بود و خلاص نامیسّر !

اگر خواسته اش را بر آورده نمیکردند ، قیامت بود و محشر !! فورا در صندوق را باز و مرا بسوی تماشا چیان پرتاب میکرد ، بصندوق بر میگشتم ، باز بیرونم ـــ

می انداخت تکرار تکرار، بالاخره ....

طوطی ـ بالاخره نیششان میزدی .

مار ـ خدا نکند من که طوطی فرمان پذیر نیستم همه چیز را قبول کنم ، انسان نیستم که دست به جنایت بزنم ، بالأخره ، کتك میخوردم !

طوطی ـ چرا فرار نمیکردی ؟

مار ـ مثل تو پروبال نداشتم ، آن ستمکار با چوگان آهنی نیزه دار بالای سرم ایستاده بود ، از مرگ هراسم نبود اما مفت خود را بکشتن دادن عار است و عار از نار بدتر است و درد آورتر ، کسیکه نا بخردانه خود را بکشتن دهد برای خانواده اش ننگ می آفریند ، کشته شدن بی هدف تلف است اما بدنبال صبر و تدبیر ظفر و پیروزی و سرافرازی و بهروزی فرارسد ، نه تن به ذلت دادن و نه خودکشی را شجاعت نام نهادن .

طوطی ـ چرا نیشش نزدی ؟

مار ـ او نمیخواست مرا بکشد چطور او را نیش میزدم و قصاص قبل از جنایت میکردم ، من مارم نه آدمیزاد جانور آزار ؟!

طوطی ـ سرانجام چه شد ؟

مار ـ بازیگوشی اورا به فراموشی کشانید ، در صندوق باز و او در خواب ناز بود

فرار کرده و بدوستان در دیار خود ملحق شدم .

حضّار تحت تاثیر بیانات مار زنگی قرار گرفته و سکوت حکمفرما شده بود .

طوطی ـ من اعتراف به ساده لوحی خود میکنم ودر قبال منطق درست واستدلال متین شما سر فرود میآورم ، اگر دوستان را اتّفاق نظر باشد ، چه خوب است که ما : تمام جانوران غیر انسان . کنگره بزرگی را تشکیل دهیم و بمعرفی و افشای کردار ناروای فرزندان قابیل بپردازیم .

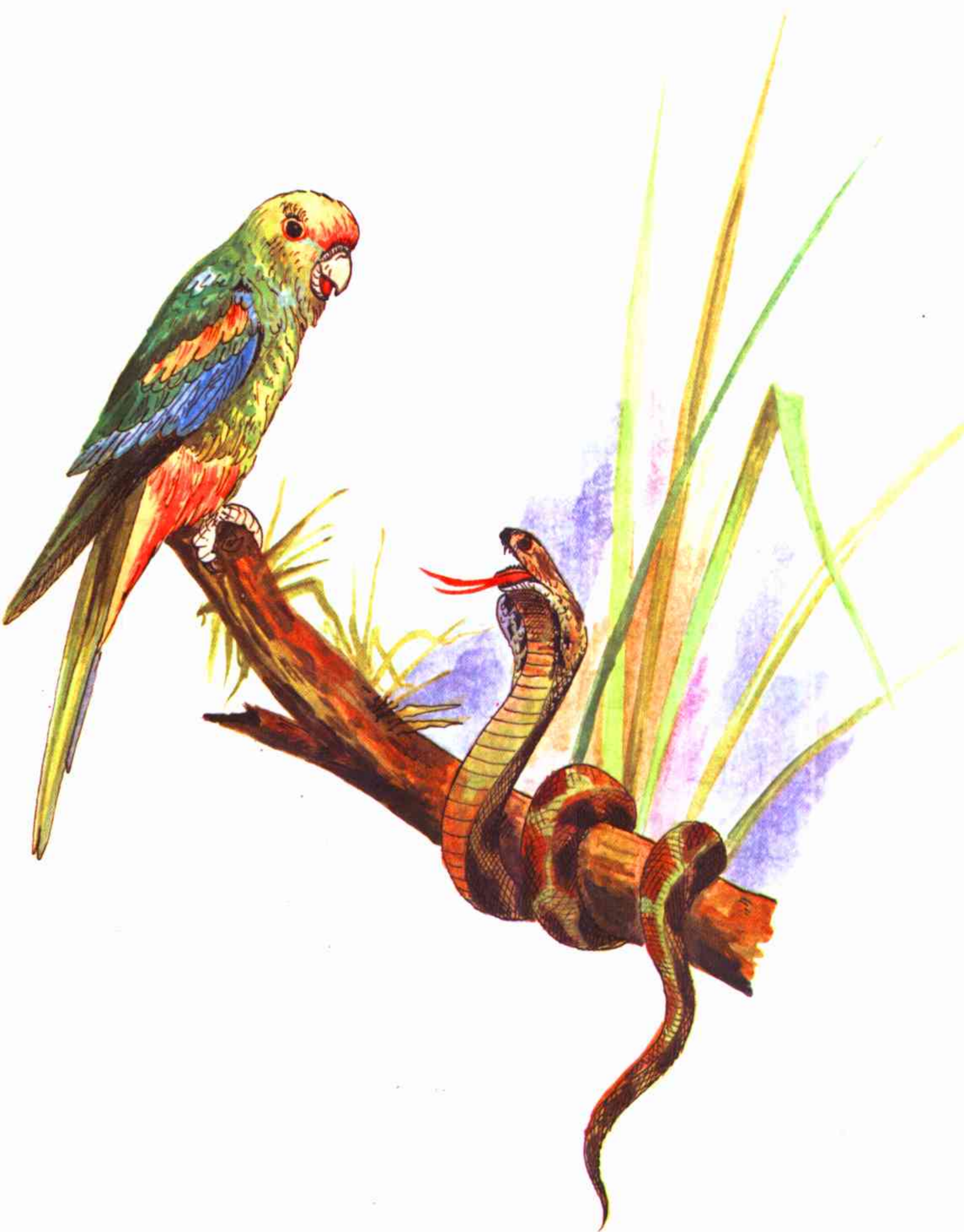
ماران ـ همه موافقیم و تشکیل کنگره سزا و لایق باشد .

طوطی ـ اعلام را بعهده من بگذارید .

مارزنگی ـ چه مدت زمان را برای اعلام و گردهمائی در نظر بگیریم ؟

طوطی ـ یکهفته برای اعلام و یکهفته برای اجتماع ، زیرا پرستوها وهد هدها و کبوترها و باقرقره ها تیز بالند وهمه جانوران را درمدت کمی با خبر میکنند .

مارزنگی ـ یکهفته برای گردهمائی ؟! عزیزم ، این قیاس النّفس است ، تو خیال میکنی که همه جانوران پرنده اند ؟ اینگونه طرحهای ناعادلانه و تبعیض و دسته بندیها را انسان بوجود آورده و حقوق را پایمال کرده است ، من این طرح ناعادلانه انسانی را بدلیل انسانی بودنش ، ردّ میکنم انسانها برای تحمیل کار وبیگار توانگر و ناتوان را در یك ردیف قرار میدهند ، مثلا دراخذ مالیّات ، در کارهای .



اجباری و ... ، در حالیکه نظام ما باید مترقّیانه باشد نه انسان مآبانه ، تو بفکر لاك پشت نیستی که چقدر کندرو است ؟ بفکر کرم خاکی نیستی ؟ بفکر خرچنگ نیستی که با آن حرکات گدائی ویژه اش راه میرود ؟ فکر میکنی همه پروبال دارند و پرمیکشند ومیرسند ؟!

اساسا هدف از تشکیل این کنگره محکوم کردن بیدادگریها و رفع نابرابریها است ، ما انسانها را از جهت انسان بودنشان محکوم نمیکنیم،چون قشری از جانورانند ، بلکه استضعاف و زیاده رویهایشان را محکوم میکنیم ، هدف نهائی مان باید ایجاد امنیّت و زندگی با مسالمت برای تمام جانوران باشد نه کنار گذاشتن یك روش ظالمانه و ایجاد روش ظالمانه دیگر وتنوّع درمظالم .

دوست عزیزم این پیشنهاد ناسنجیده شما فقره ای از جرائم آدمیزاد را در خاطرم تداعی کرد دهقانی در مقابل اشتباهی کوچك مورد عتاب مالك قرار گرفت و مجازاتش را صد ضربه شلاّق وصد تومان جریمه مقرر داشت . پیرمرد دهقان خندید ، مالك ده علت را پرسید ؟ پیرمرد بینوا ــ ارباب نه حساب بلد است و نه شلاق خورده است ! ومرانه توان است ونه تومان .

طوطی ــ پس چه شد ؟!

مارزنگی ـ هرچه از بدی انسانها بگوئیم کم است، اما دوست عزیز این مثل را بخاطر داشته باش، برنامه باید قابل اجرا باشد نه رؤیا.

طوطی ـ بسیار آموزنده بود ممنونم، پس وقت کافی را در نظر میگریم.

مارزنگی ـ دوستان همدردان، ما نماینده جانوران نیستیم، بنظر من، اول باید به تمام انواع و گروهها خبر بدهیم و نظرات شان را بخواهیم و به آرا و افکارشان احترام بگذاریم اگر خود سرانه بدعوت بپردازیم خود را در دست انداز مخالفت اندازیم، ما قطره ای ناچیز از اقیانوس بیکران دنیای جانوران هستیم و جز گروهی اندك همه از ما قویترند، بعلاوه قدرت، آنها نیز دارای آبرو وشخصیّت اند، غرور دارند و خود را جانور شمارند. شیر، فیل، ببر، کرگدن، چیتا، پلنگ، از طرف دیگر، موریانه، مورچه، عنکبوت، کرم خاکی، طوری نباشد که از جسارت ما احساس حقارت کنند وروحیّهٔ خود را از دست دهند، این نیروهای ناشناخته بموقع خود شگفت انگیز تجلّی میکنند، چه بسا گاهی شیری، به موش وفیلی به مورنیاز پیدا میکند و آنان قدرت ومهارت خود را نشان میدهند، پشه وزنبور سرسخت ترین دشمن را مقهور توانند ساخت و فولاد بازوی روئین تن را خواهند گداخت.

گذشته از اینها ، ما نباید اختلاف طبقاتی داشته باشیم ، همه ما جانوریم و در حقوق زیستن با هم برابر ، در حقیقت هیچ موجودی ضعیف نیست بلکه ضعف و قدرت از امور نسبی هستند بنابراین تخصّصها تفاوت دارند و هر کدام باید با مهارت و تخصّصِ خود دیگران را یاری کنیم .

مار بوا ــ بسیاری از جانوران ، دشمن سر و جان همدیگراند ، از قبیل : گرگ ومیش ، مرغ وروباه ، موش و گربه ، کبك وعقاب ، مار و لك لك و .... چه باید کرد !؟

موش که از ما میترسد ما هم از خارپشت و لك لك .

ما باید دشمنیها را برطرف سازیم و با نیروی وحدت با دشمن مشترك بمقابله بپردازیم ملّتی که در داخل ، خود را نسازد نمیتواند پیش بتازد و باِصلاحِ همگانی بپردازد در اینصورت ضرورت اقتضا میکند که از نزدیکترین نقطه که مهمترین مرحله است شروع کنیم .

طوطی ــ قبول میکنم که نقاط ضعف فراوان است لکن تدبیر واندیشهٔ درست هر مشکلی را آسان می نماید .

در این اثنا ، خرس ومیمون و روباه بجمع آنها پیوستند و پس از اطلاع ، تشکیل کنگره را ضروری دانستند .

میمون ــ پیشنهاد میکنم که ضمن اطلاعیّه دعوت ، از زورمندان تعهّد اخلاقی بگیریم و به مستمندان اطمینان بدهیم که کنگره در کمال همبستگی آغاز وانجام می یابد تا همگان شرکت جویند و طریق مودّت پویند.

جانوران ــ بسیار معقول است و مقبول.

خرس ــ اطلاعیّه را تنظیم و تکثیر کنیم.

روباه ــ موقّتاً هیئت رئیسه تشکیل بدهیم.، سپس با رای گیری مخفی هیئت رئیسه تعیین گردید و افراد آن بشرح زیر انتخاب گردیدند:

۱ــ مارزنگی: رئیس.

۲ــ خرس : نایب رئیس.

۳ ــ روباه: مشاور.

۴ ــ طوطی : سخنگو.

۵ ــ میمون: منشی.

۶ ــ ماربوا: عضو.

متن اطلاعیّه که توسّط میمون تنظیم یافته است.

سپاس خداوند را که جانها را آفرید و جانوران را در انواع مختلف زندگی بخشید. پس از مرور سالیان دراز. اززندگی در دبار جانوران، وتحمل رنجهای فراوان و در بدری وخانه بدوشی، و کشتار بیرحمانه و اعمال ظالمانه و انواع دسیسه و دام وتزویر برای استثمارشان از جانب آدمیان بی وجدان که خود را اشرف ــــ

مخلوقات میدانند و از خالق موجودات شرم ندارند، ستمکاری و فشار بیداد گران خونخوارما را بر آن وادار کرد که کنگرهٔ همگانی از تمام اقشار به جهت بررسی مظالم آنان تشکیل و برقرار گردد، لذااز عموم همدردان تمنّا میشود برای نظر خواهی از عموم جانوران، پس از مشاورهٔ کافی ومحاورهٔ وافی، هر طبقه ای با رأی گیری عادلانه، شورایی محلّی تشکیل دهند، سپس نمایندگان خود را تعیین و بااطّلاع قبلی در مورد تشکیل کنگره نظرات خود رااعلام فرمایند، تا به اتّفاق آرا زمان ومکان آن تعیین گردد.

ضمناً، در شوراهای محلّی باید شرافتمندانه تعهّد شود که دشمنیها و زورگوئیها کنار گذاشته شوند تا با اتّفاق نظر بتصمیم گیری بپردازیم و بنیاد ستم را براندازیم، زیرا تفرقه و اختلاف ما وسیله تسلّط بیگانگان و ایجاد اختناق واجحاف و اسراف و اِتْراف میگردد، این کنگره باید در همزیستی و همفکری ومسالمت نمونه باشد، جلوسِ گرگ ومیش و کبك وعقاب و شیرو بوفالو و موش و گربه و لك لك ومار از ویژگیهای آن بشمار میرود، بانتظار اقدام و جواب کافی وپیشنهاد وافی شما.

امضاء: هیئت داد خواهی جانوران در شورای موقّت. آدرس شفاهی است.

پس از تصویب و تکثیر، طوطی مرغان صحرا و دریا را صدازد، ازهرطرف گرد آمدند، پرستو وهدهد و با قرقره و کبوتر و فاخته و کبك و عقاب و باز و کرگس و زاغ و زغن و قرقی و شاهین وغاز کلنگ و اردك و سقّا و سار ومالِكُ الْحَزِینْ و تیهو و قرقاول و سیره و قناری و طوطی و گنجشك و زاغك و بلدرچین و شباهنگ، فوری و بیدرنگ هریك صدها اوراق را برداشته و بنقاط مختلف رسانیدند.

پس از چند روز در میان انواع جانوران شادی و هیجان فراوان ایجاد گردید واز تشکیل چنین کنگره ای استقبال کردند و در تدارك گردهمائی بر آمدند، هر نوع در حوزهٔ خود نظر خواهی و شوراها را تشکیل ونمایندگان زبده و آگاه را آمادهٔ اعزام به کنگره نمودند و اکثر قریب به اتّفاق، جنگل را برای محلّ کنگره پیشنهاد کرده بودند، بجهت ویژگیهای آن:

۱ ــ دور بودن از دید آدمیان.

۲ ــ وجود سایه و آفتاب.

۳ ــ وجود آب و غذا برای مهمانان.

۴ ــ ارتباط با دریا و تسهیل برای جانوران آبزی.

۵ ــ سازگاری برای انواع جانوران وپرندگان.

هر دسته ای ضمن اطمینان بدیگران و تعهد شرافتمندانه قول دادند که جانوران کندرو را یاری کنند.

پرندگان موافقتنامه و جواب ها و پیشنهادها را به شورای موقّت مرکزی رسانیدند با اعلام بعدی، حرکت نمایندگان به جنگل آغاز شد، مرغان از هر سو واردین را هدایت میکردند و بوسیله چوبهایی که از طرفین بمنقار میگرفتند و لاك پشتها و خرچنگ ها را به آنها آویزان میکردند بیاری میشتافتند و مرغان نیرومند نیز بعضی را بر پشت خود سوار مینمودند و این همکاری طلیعه سعادت و فداکاری وتضامن وهمیاری جانوران بود.

جانوران بصورت دسته های منظّم در جنگل گرد آمدند وسخنگوی هر کدام آماده سخنرانی بود، مارزنگی بهمه دوستان وهمبستگان خیر مقدم گفت و ضمن معارفه از ایشان تشکّر واتّحادشان راامیدوار کننده توصیف کرد. سپس با رخصت از شرکت کنندگان، کنگره را به ایراد نطقی مختصر ومفید افتتاح کرد:

(متن بیانات مارزنگی)

سپاس خدارا که بما جان داد تا زندگی کنیم و فرمان داد که بگذاریم دیگران نیز زندگی کنند، دوستان همفکران، هر جانوری حق حیات دارد و صیانت جان وحفظ شرافت و آرامش وجدان، بر همگان واجب باشد، نوع انسان، بدون توجّه بحقایق وندای وجدان، خود را بر جانوران حاکم مطلق میپندارد، که حق هر گونه تصریف وتصرّف و تحویل وتحوّلی را ـ ولو اینکه نا روا ـ از جانب خدا دارد.

در حالیکه زمین از آن همه جانوران است و خدا ستمکاران را لعنت کرده و مورد نفرت قرار داده و برای هر چیزی مقداری و هر حرکتی معیاری گذاشته است ، این ظالمان در حدّ توان برای نابودی جانوران کوشیده اند همیشه ما را تحقیر و از هر گونه اهانت تقصیر نورزیده اند .

هدف اصلی از تشکیل این کنگره ، بررسی مظالم آدمیان ستمگر است ، هر نوعی از جانوران بطرز خاصّی زیر یوغ این ستمکاران قرار گرفته است ، قبل از هر چیز ما باید همراز وهماهنگ شویم تا در برابر تزویر و نیرنگ این ننگ آفرینان در امان و سرفراز و جاودان بمانیم و جانیان را بسزای کردارشان برسانیم ، اگر ما قبل از هر چیز خودمان را نسازیم مبارزه را نمیبریم بلکه می بازیم ، انحصار طلبی و خود پرستی به سستی و نادرستی و خود خواهی به شکست و تباهی می انجامد ، ما اگر شکست دیگران را عبرت سازیم خود عبرت ساز دیگران نخواهیم شد زیرا آزموده را آزمودن خطا است ، امید است پس از توفیق وحدت وایجاد تشکیلات و حکومت نمایندگان مظالم خود را بدون لاف و گزاف و پیرایه والحاق و مبالغه و اغراق در کنگره بیان کنند تا جرائم این اشرف مخلوقات ـ باصطلاح خودشان ـ روشن گردد ، برای نتیجه گیری از کنگره واجرای تصمیمات لازمه ، تشکیل حکومتی شورایی و تعیین مراجع قضائی ضرورت حیاتی دارد که با اقامه عدل از مظالم جلوگیری و آنانکه دستشان بخون بیگناهان رنگین است بکیفر سنگین اعمال ننگین رسانده شوند ، موفّق باشید .

زرّافه، بنمایندگی اعضای کنگره از مارزنگی و شورای موقّت تشکّر کرد.
سپس برای تشکیل حکومت شورائی رأی گیری شد و نمایندگان بشرح زیرانتخاب گردیدند:

۱ ـ حیوانات آبزی: ۷ عضو به نمایندگی تمساح.

۲ ـ حیوانات درنده: ۷ عضو به نمایندگی شیر.

۳ ـ حیوانات چرنده: ۷ عضو به نمایندگی خر.

۴ ـ حیوانات خزنده: ۷ عضو به نمایندگی مارزنگی.

۵ ـ پرندگان صحرائی وغیره: ۷ عضو به نمایندگی طوطی.

۶ ـ حشرات زمینی: ۷ عضو به نمایندگی کژدم.

۷ ـ حشرات هوایی: ۷ عضو به نمایندگی زنبور.

۸ ـ درختان و نباتات: ۷ عضو به نمایندگی بلوط.

آنگاه شورای مرکزی برای تعیین هیئت رئیسه قضایی به شور پرداخت و تصویب نشد زیرا ریاست را مستلزم سلطه گری وبرخلاف عدالت و برابری تشخیص دادند واستدلال کردند که «درحکومت مردمی، رئیس ومرئوس و مافوق و مادون، وجود ندارد، همچنانکه در برابر قانون مساوات دارند، در برابر یکدیگر نیز باید مساوی باشند و آنچه بر آنها حاکم است، فقط قانون است و لاغیر» وبجای هیئت رئیسه «هیئت منصفه» تائید و تصویب گردید که اعضاءآن از جاندارانی که با انسانها بیشتر سر و کار دارند انتخاب شدند.

۱ـ چرندگان: شتر.

۲ـ پرندگان: کبوتر.

۳ـ خزندگان: مارمولك.

۴ـ درندگان: سگ.

۵ـ آبزیان: خرچنگ.

۶ـ نباتات: سیب.

۷ـ حشرات زمینی: مور.

۸ـ حشرات هوائی: پروانه.

هیئت منصفه باتفاق آرا، گوریل را بعنوان دادستان تعیین و مقام ریاست دادگاه را زائد تشخیص دادند، زیرا در حکومت جانوران دادستان هم بجای مدّعی وهم بجای مدّعی علیه می نشیند و دعوی را مطرح و مقتضیات عدالت را به هیئات منصفه پیشنهاد میکند. چنانکه‌از واژه آن استنباط میشود، دادستان مدّعی عام‌ّاست نه مدّعی خاص‌ّاز طرفین دعوی طرفداری نمیکند حامی حق است و بس، در اینصورت دادستان جانشین طرفین دعوی و یارو یاور حق وعدالت، خواهان و خوانده و خواسته را، در «حقّ» خلاصه مینماید.

دادستان از هیئت منصفه خواست که پرونده ها را تکمیل و جرائم و جنایات اشرف مخلوقات را گزارش دهند تا ترتیب رسید گی داده شود.

جلسه بعنوان تنفّس تعطیل گردید، اعضاٴ هیئت منصفه به شور پرداختند و نتیجه تبادل افکار خود را به دادستان گزارش دادند:

آقای دادستان، از آنجائیکه هدف در تشکیل حکومت شورائی و شورای قضائی ،احیاٴ عدالت وابقاٴ حیات شرافتمندانه است تقاضا داریم بخاطر حفظ حرمت دادگاه و بدور داشتن ساحت دادگرانه هیئت منصفه از بی انصافی واتّهامات بیدادگری باین جنایتکاران تاریخ اطلاع داده شود که نماینده خود را بدادگاه اعزام دارند تا محاکمه حضوری صورت پذیرد، اگر چنانچه بدون احضار و اخطار ومقدّماتِ دادخواهی بصدور حکم بپردازیم ما هم ستمکارانی خواهیم بود در کسوت دادرسان و دادیاران و محاکمه هایمان شبیه بمحاکمات سخیف آدمیان جنایتکار خواهد بود.

امضاٴ هیئت منصفه شورای قضایی.

دادستان، پیشنهاد هیئت منصفه را تائید و دستور اقدام مقتضی را صادر کرد، دادرسان هیئت منصفه اولین اخطار را برای آدمیان بدانشگاه فرستادند.

شماره ۱۳، ساعت ۱۳ روز سه شنبه ۱۳ صفر ۱۳+۱۳ به توان ۱۳

از: دادگاه عدل جانوران.

به: دانشگاه آدمیان.

موضوع: اخطار جدّی و شدید، بشما فرزندان قابیل که خود را اشرف مخلوقات میدانید اخطار میشود ظرف ۲۴ ساعت پس از رویت بنام متّهم در دادگاه حاضر شوید، تخلّف موجب جلب واحیانا صدور حکم غیابی علیه شما خواهد بود، آگاهترین نماینده خود را معرفی کنید که بتواند از حقوق تان دفاع کند.

در ضمن هیچگونه خطری نماینده تان را تهدید نمیکند و محاکمه بر خلاف روش انسانها، عادلانه است، مامور دادگاه شما را هدایت خواهد کرد. امضاء گوریل دادستان جانوران.

کبوتر اخطاریّه را بدانشگاه میبرد و روی میز استاد حقوق سیاسی واجتماعی میگذارد و خود بالای دیوار در انتظار میماند.

استاد، سراسیمه بمطالعه دقیق برگ اخطاریه می پردازد، سپس هاج وواج کبوتر را برای توضیح فرامیخواند! بگو که از کجا آمده‌ای؟

کبوتر ــ از دادگاه جانوران، هزار ماشاالّله، شما هم دانشمند هستید و هم حقوق دان، مگر اخطاریّه را نخواندید؟!

استاد ــ چراچرا!! لکن باور نکردنی است! زیرا این تنظیمات و تشکیلات بما انسانها اختصاص دارد، جانوران که دارای نظام و قوانین کذائی نیستند.

کبوتر ــ استاد مگر شما جانور نیستید که مدّعی تدوین حقوق و تنظیم قوانین ــ

هستید ؟

استاد ـ ما انسانیم ، شایسته نیست کلمه جانور برما اطلاق شود در هر صورت ، صحبت از تنظیمات سیاسی و حقوقی بود ، میخواستم بگویم تابحال سابقه نداشته است که جانوران دارای چنان تشکیلات حقوقی و مدنی و ... باشند !

کبوتر ـ آغاز هر کاری سابقه آنست . مگر پدر بزرگنان قابیل ، سابقه داشت که هابیل را بیگناه کشت ؟!

استاد ـ آخر شما تابحال اعلام موجودیت نکرده اید ، شوری و تشکیلات تان رسمیت ندارد تاچه رسد به داد گاه، در آغاز هر سازمانی موجودیت خود را اعلام میکند آنگاه بمسائل دیگر می پردازد، مگر نه ؟

کبوتر ـ هر چند موظف نیستم جواب بدهم و این در خور آقای دادستان است ، لکن ، شما آدمیان قرنها پس از وجود ما موجودیت یافتید ، چرا تجاهل میکنید استاد ، زاغك به پدربزرگنان قابیل نشان داد که هابیل را دفن کند ، مگر نه ؟!.

جناب استاد ، ما قرنها در سرزمین زادو ولد کردیم پدر پدربزرگنان « آدم » هنوز گلِ ناپخته بود مگر نه ؟ سرتاپای شما گواه بر موجودیت ما است : کلاهتان پوست برّه پوستین تان پوست گوسفند و کفش تان چرم گاو و قلم تان پرِ عقاب است مگر نه ؟!

باز هم دلیل ؟! اگر منظورتان از موجودیّت، فرمالیته های پوشالی از قبیل: حزب، سازمان، گروه و ... است، همه آنها برای حفظ تسلّط بر ضعفا و مکیدن هر چه بیشتر خون مستضعفان ناتوان وچپاول دسترنج مستمندان است ولاغیر، در هرصورت، پس از موعد مقرّر برای راهنمایی نماینده تان دراینجا حاضر خواهم شد

استاد ـ دادگاه شما در کجاست ؟

کبوتر ـ جائیکه شما محاکمه خواهید شد. خداحافظ،

کبوتر به کنگره بازگشت، ماجرارا برای هیئت منصفه واعضای شوری تعریف کرد، همه از درایت وحاضر جوابی او در شگفت ماندند، گاو و گوسفند وعقاب مقداری از بیانات کبوتر الهام گرفته و مطالب دیگری را به دادخواستهایشان افزودند.

« جلسه دوم شورای مرکزی جانوران »

در جلسه دوم شورای مرکزی « کنگره » جانوران چرنده پیشنهاد کردند که، گوشتخواران به آنها تعرّض نکنند و بطور کلی خود خوری ممنوع گردد، با وجوداینکه خوراك اصلی آنها گوشت است اما میتوانند بخوردن میوه و سبزیها خود را عادت دهند، این پیشنهاد تصویب گردید.

دادستان « گوریل » در اینمورد چنین گفت :

هرچند خوراك اصلی جمعی‌ازما گوشت است اما بدینمعنی نیست که جانداری را باید کشت ، مرگ برای همه هست ، اگر اتّفاقا بمرده‌ای رسیدیم و زیاد گرسنه بودیم میتوانیم استفاده کنیم .

خرس ــ آری من هم از مردار خوشم می آید ، کفتار همچنین .

گرگ ــ من هم بیشتر گوشت را میگذارم که بگندد .

خرس ــ راستی تو هم دست کمی از فرزندان قابیل نداری وقتی که به گله میزنی انصاف ووجدان را زیر پا میگذاری ، نه یکی ، نه دوتا ، نه ده تا ! شاید هم از خودشان باشی ؟ بدت نیاید که حرف حقّ تلخ است .

گرگ ــ حرف حقّ بمذاق زورگویان تلخ و بمذاق منصفان بسیار شیرین است امیدوارم بتوانم خود رااصلاح کنم .

روباه ــ بایداز دزدی دست بکشیم من هم شکم خود را از چرم و کفشهای کهنه سیر میکنم ، ما اگر قصد اسراف وخوشگذرانی نداشته باشیم خوردنی زیاد است .

شغال ــ آری خیلی بدنام شده ایم باید جبران کنیم .

گوریل ـ همه درست گفتید ، اما سعی کنیم که انتقادات مثبت و سازنده باشند ، از وقتیکه ما خودمان را به خوردن میوه عادت داده ایم لـذّت میبریم ، اصلاً گوشتخوردن زیاد بدخلقی ایجاد میکند ، وزن راسنگین و فشار خون را بالا میبرد ، مهمّ اینست که به همبستگیمان ایمان داشته باشیم میتوانیم خود را عادت دهیم ، جامعه ای که بنیادش بر ظلم باشد استوار نخواهد ماند ، پس همه قول شرافتمندانه بدهیم که متعرّض همدیگر نشویم ، خوراکمان ، میوه و گیاه و گوشت مردار باشد .

شیر ـ و گوشت آدمیزاد ،

گوریل ـ نه هر آدمیزادی ، بلکه از فرزندان قابیل : شکارچی ها آنانکه تفنگ و تور و تله ودام و دینام دارند ،

درخت های انجیر وموز ـ ما گوشتخواران را تغذیه میکنیم بشرطاینکه بما آب بدهید و شاخه هایمان را نشکنید ، میوه های ما شبیه گوشت است نگذارید قابیلیان بخورند خودتان بخورید .

درختان میوه ـ عموماً همکاری خواهیم کرد تا خیال دوستانمان راحت باشد .

خرس ـ بسیار خوب است . باور کنید گردو و بلوط وانجیر بقدری مغذّی هستند که قابل وصف نیست ،عسل ، عسل دیگر بزرگترین نعمت الهی است !!.

زنبور عسل ـ با تولید بیشتر نیازمندیهای خود را رفع خواهیم کرد.

مور ـ با انباشتن سیلوهاتمام مرغان را تغذیه میکنیم و خود کفا میشویم.

مار ـ من هم فقط خاك میخورم ،موش و گنجشك حرامم باد.

خار پشت ـ ما از مارخوری شرمنده ایم، فقط گیاه میخوریم.

عقاب ـ ما هم از خیر سنگ پشت و خرگوش و کبك گذشتیم، فقط دانه و میوه.

گربه ـ من هم با موش دوستی میکنم، خدا روزی رسان است.

اسب ـ جناب زالو، قیافه ات چقدر مظلومانه است ؟

زالو ـ با خنده ملاطفت آمیز: عزیزم قول میدهم که به زیر زبانت نچسبم و آنگهی کارمن روی اصول علمی است، من حجّامم و خون های فاسد را میگیرم بعد از این تغییر شغل میدهم که خیالت راحت باشد.

خرس ـ كك هم قول بدهد که در پوستین من نخزد.

كك ـ عذر خجلتم را بپذیر و گذشته را فراموش کن دیگر قانون شکنی نمیکنم.

پس از تبادل افکار اعضاء کنگره باتفاق آرا پیشنهاد عدم تعرّض تصویب گردید ودرماده ۴ قانون اساسی گنجانده شد وبامضای نمایندگان رسید و آماده ابلاغ گردید.

درمیان همه جانوران مور و زنبور بیشتر از همه شاد ومسرور بودند که همیشه به دسترنج خود تکیه کرده و آزادانه زیسته وشرافتمندانه مرده اند، بدینسان در میان جانوران طرح یك مدینه فاضله ریخته شد که همه راحت زندگی کنند و جز در همکاری وتعاون کاری با یکدیگر نداشته باشند.

قانون اساسی در ۲۵ ماده بتصویب رسید و در هزاران نسخه تکثیر و آماده توزیع گردید. سپس به پیشنهاد کرگدن بجز اعضای شورای مرکزی و هیئت منصفه سایر جانوران بدیار خود باز گشتند و نسخه هایی از قانون اساسی را بعنوان ره آورد برای همنوعان خود بردند.

« متن کامل قانون اساسی جانوران »

مادّه ۱ـ سپاس خدای مهربان را که جانها را آفرید ودر نهادها مهر و عاطفه رابودیعت گذاشت، جانوران خشکی و آبی، درنده و پرنده و چرنده و خزنده و ذوحیاتین و مهره داران و نرم تنان و پستانداران و درختان، ثابت و متحرك، در کنگره بزرگ خود به تشکیل شورای عالی مرکزی جانوران اقدام، و با رای گیری مخفی ۵۶ عضو اصلی و ۵۶ عضو علی البدل را انتخاب کرد، این شوری دائمی ولاینحل است وهر سال یکبار بدعوت عمومی میپردازد تا در مسائل جاری دنیای جانوران گامی مترقّیانه تر برداشته شود.

مادّه ۲ـ شورای مرکزی بلافاصله هیئت منصفه را تشکیل داد که شامل هشت عضو اصلی وهشت عضو علی البدل میباشد تا بجرائم فرزندان قابل رسیدگی و تصمیمات لازمه رادرباره مجرمین اتخاذ کند.

مادّه ۳ ـ قوای سه گانه زمینی، هوایی، دریایی، تشکیل و به ترتیب شیر، شاهین، تمساح، بفرماندهی قوای جانوران انتخاب شدند.

مادّه ۴ ـ تعرّض به جان وزندگی و لانه و آشیانه هر جانوری ممنوع و گوشت حیوانات زنده اکیداً ناروا و موجب اشدّ مجازات خواهد بود و همچنین شکستن شاخه و ساقه درخت و بوته و گل و برکندن ریشه ها تحت مجازات همین مادّه قرار میگیرد.

مادّه ۵ ـ تشکیلات ما در نهایت عدالت است: اعضای کنگره شورای مرکزی واعضای هیئت منصفه وقوای سه گانه بطور مساوات و برادری و برابری بانجام وظایف می پردازند، شیر و مور در سطح واحدی هستند و مافوق و مادون جز از نظر قانون وجود ندارد.

مادّه ۶ ـ انتخاب شدگان نمایندگان جانوراند نه حاکم بر سرنوشت آنان، در صورت کم کاری یا قانون شکنی از خدمت بر کنار و مجازات میشوند و مسئولیت به افراد لایق و سزاوار احاله میگردد.

مادّه ۷ ـ گوشتخواران حق کشتن هیچ جانوری را ندارند، خوراك اصلی آنها انجیر و موز ومیوه های دیگر و قارچ و عسل است، در صورت ضرورت، از گوشت مردگان میتوانند استفاده کنند.

تبصره ۱ ـ گوشت فرزندان قابیل بویژه شکارچیان و دارندگان تیشه وتبر برای درندگان جایز و بعنوان دفاع از حق تلقّی میشود، توضیحاً فرزندان قابیل کسانی هستند که بهر نحوی از انحاء به جانوران اهانت و آنها را آزار و اذیّت کنند.

مادّه ۸ ـ نظام ما طوری است که: گرگ ومیش و کبك وعقاب و شیر وبوفالو و ببر و آهو و پلنگ و گوزن و موش و گربه و روباه ومرغ و مار ولك لك و... در کنار همدیگر زندگی میکنند تضامن وهمبستگی جایگزین دشمنی دیرین میگردد و هیچ فردی حق ندارد آتش خاموش گشته را روشن کند و باختلافات قبل از اتحاد دامن زند، متخلّفین را مجازات سنگین در پیش خواهد بود.

مادّه ۹ ـ همهٔ جانوران مورد احترامند و آزاد مگر در مخالفت با قانون که بتصویب خود و نمایندگان رسیده است، در اینصورت بدون حیف ومیل محاکمه علنی خواهند شد.

مادّه ۱۰ ـ در جامعه ما رنگ ونژاد وچرنده وپرنده و خزنده و آبزی و خشکزی ومهره‌دار ونرم تن وپستاندارو تخم گذار، مطرح نیست زیرا همه جانورند و در حقّ حیات برابر، تبعیض نژادی بر خلاف عدالتجویی ونژاد پرستی ناشی از خودخواهی و سلطه جویی است، خوشبختانه جامعه ما که اساسش بر وحدت و حفظ حیات عمومی است، سلطه گری و خود خواهی را ممنوع و محکوم میداند و



ثابت شده است ، تا عدالت حکمفرما باشد تبعیض وجود ندارد و هر جا تبعیض حاکم است عدالت و آزادی منتفی است .

مادّه ۱۱ ـ جامعه ما براساس تعاون بنیانگذاری شده و هر فردی که خدمت وتخصصش بیشتر است مسئولیّتش بیشتر و از احترام فراتری برخوردار میباشد نداشتن کفایت سلب مسئولیّت نمیکند و کفایت ولیاقت موجب مصونیت نمیگرددهر نیك وبدی رامکافات ومجازات مناسب واجب باشد .

مادّه ۱۲ ـ دوره خدمت درشورای مرکزی وهیئت منصفه و قوای سه گانه فقط یك سال است ، ونماینده وفرمانده مصونیت قانونی ندارد زیرا مصونیّت قانونی منشا ستمگری و فرهنگ سراسر ننگ فرزندان قابیل است و شبیه به حقّ «وتو» که در سازمان عقب افناده فرزندان قابیل معمول است .

ماده ۱۳ ـ قرطاس بازی و باند سازی و رشا وارتشاءو توصیه های بیجا ، محکوم ونارواست و بعنوان خیانت و نقض قانون اساسی تلقّی میگردد .

تبصره ۲ ـ متخصّصین امور در تمام ادارات و سازمانها جز بدرخواست شخصی بازنشسته نمیشوند مگر در صورت بروز خیانت و یا احساس نداشتن طاقت ، زیرا کارکشتگان آئینه آیندگانند .

مادّه ۱۴ ـ در جامعه ما همگی سربازند و باارائه حکم شورای مرکزی بفرماندهان، بسیج همگانی شروع وترتیب داده میشود و هر سربازی تحت نظر فرمانده باید همکاری لازم را بنماید.

مادّه ۱۵ ـ هریك از قوای سه گانه موظّف بایجاد تشکیلات خاصّ خود هستند

مادّه ۱۶ ـ پیران و ناتوانان و معلولان از هر حیث زندگیشان تأمین میشود.

مادّه ۱۷ ـ جز در مخالفت با قانون اساسی و یا عدم کفایت نمیتوان کسیرا از کاربرکنار و یا بازنشسته کرد بطوریکه در تبصره ماده ۱۳ بآن اشاره شده است.

مادّه ۱۸ ـ بازنشستگان بدون تقصیر که برحسب تقاضای خود بازنشسته شده اند هر وقت بخواهند میتوانند برسر کار خود برگردند.

تبصره۳ ـ برکنار شدن هیچگونه حقّی و حقوقی را برای برکنار شده ایجاد نمیکند شخص مزبور در انتخاب مشاغل آزاد، آزاد است ودر مشاغل سیاسی واداری حق استخدام مجدّد را ندارد.

مادّه ۱۹ ـ کار وفعّالیّت کسی نباید مانع کاردیگران بشود زیرا وجود شیئی نفی ماعدا نمیکند، مشروط براینکه کار و فعّالیّت موجب خیانت و خسارت واهانت بجامعه جانوران نگردد.

مادّه ۲۰ ـ نتیجه کار و دسترنج هر کسی از آن خود اوست مگر اینکه بذل وایثار کند یا در مقابل تعهّدی نموده باشد، واگر از طریق نامشروع تحصیل کرده باشد باید تحقیق کرد که از کجا آورده است در اینصورت بصاحب اصلی یا خزانهٔ عمومی تحویل میشود.

مادّه ۲۱ ـ موراز دانه های سیلو وزنبور از شانه های کند واز نظر استفاده در حدود نیاز حق اَوْلَوِیَّتْ را دارند مازاد براحتیاج بمصارف عموم میرسد.

تبصره ۴ ـ مور وزنبور را که خزانه دارند بهیچوجه نباید محتکر خواند زیرا ایشان هستهٔ اقتصاد جامعه والگوی سلیقه و کار و به آفرین و تشویق سزاوارند.

مادّه ۲۲ ـ جامعهٔ ما باید از شرِّ فرزندان قابیل بپرهیزد و از نیرنگهایشان بر حذر باشد و آنانکه بیشتر در معرض خطرند، روزانه استراحت کنند و شبانه بکار بپردازند.

مادّه ۲۳ ـ آنانکه بعلّتی از کار بر کنار میشوند وقادر به اداره زندگی خانواده نیستند با تشخیص هیئت منصفه زندگی افراد خانواده شان تأمین میگردد که بر اثر فقر وبیکاری سربار جامعه نشوند و دزد وفاسد نگردند.

مادّه ۲۴ ـ هر کس باید تخصّص ومهارت خود را بدیگران بیاموزد تا معلومات افزونتر گردد و در هر رشته نیروی تازه نفس برای اِمداد آماده باشد.

متمّم ـ مجلس شورای جانوران، باید ترتیبی اتّخاذ نماید که جانوران باصطلاح اهلی ـ و در حقیقت، در زیر یوغ استثمار و بهره کشی را در اقصی نقاط جهان، از ادامه خدمت به ابناءانسان، (قابیلیان) باز دارد، و مقدمات بازگشت آنان را به دنیای آزاد جانوران، فراهم سازد، تا آزادی کامل، و همه را شامل، گردد.

مادّه ۲۵ ـ موادّ ۲۴ گانه بالا با ۴ تبصره ویك متمم بتصویب نمایندگان در کنگره و اعضاء هیئت منصفه رسیده و لازم الاجرا است، تغییر واصلاح وافزایش و کاست آن از بزرگترین جرائم محسوب میشود، مگر با مشارکت عموم نمایندگان شورای محلّی و کنگره بزرگ شورای عالی جانوران.

«پایان کنگره»

جانوران باهلهله وشادی فراوان محل کنگره را ترك کردند و بدیار خود بازگشتند نسخه های قانون اساسی را بر درخت و کوه و معابر و آبشخورها و درختها و شاخه مرجانها و صخره های زیر دریا الصاق کردند و یکهفته جشن و سرور بخصوص در شهر مورچگان و کندوی زنبوران برپا گردید، هر جانوری در نهایت آسودگی خیال با دشمن دیرینش رفت و آمد میکرد و زندگی نوینی در جامعه جانوران آغاز گردید، چه شوری و چه غوغا و سروری؟! که بیانگر رضایت و خوشنودی همگان بود.

اعضای شورای مرکزی و هیئت منصفه و فرماندهان نیروهای سه گانه نیز در مقرّ شوری «جنگل» باقیماندند تا فرزندان قابیل را محاکمه کنند.

احضار استاد به دادگاه جانوران

شماره ۱۳ پیرو اخطاریه شماره ۱۳ مورخه ۱۳ صفر ۱۳+۱۳ = با۵سیزده.

آقای مستکبر فرزند مستبدّ شهرت قابیلزاده بمحض وصول این حکم در دادگاه حاضر شوید در صورت تخلّف بوسیله مامور ویژه دادگاه جلب خواهید شد.

دادستان دادگاه جانوران: گوریل.

کبوتر وارد دانشگاه شد، احضاریّه را روی میز استاد گذاشت و خود بالای دیوار دانشکده منتظر ماند، و مامور اجرا نیز آماده انجام وظیفه بود.

استاد ـ کبوتر مزاحم گم شو و گرنه با تیر و کمان کارت را خواهم ساخت.

کبوتر ـ آقای قابیلزاده موضوع خیلی جدّی است کاری نکنید که به زور متوسّل شویم، تخلّف از قانون جرم است گناهی دیگر را بر گناهان بیشمارتان نیافزائید امیدوارم بتوانید جوابگوی آقای دادستان باشید.

استاد، با خط کش به کبوتر حمله کرد!

زنبور مامور اجرا ویزویزی کرد هزاران زنبور وحشتناك استاد را در حیاط دانشگاه محاصره کرده و بجلو راندند، بازدن چند نیش جانانه به سر و گوش وی به تسلیم وادارش کرده و پیش کبوتر بردند!

کبوتر ـ معذرت فایده‌ای ندارد بدنبال من حرکت کنید.

استاد ـ از زن و بچه ام خدا حافظی نکرده ام، بالأخره در میدانی از زنبوران مسلّح و زیر سایه کبوتر از شهر خارج و پس از طیّ مسافت زیادی به جنگل نزدیك شد، جانوران از تاخیر مأموران نگران بودند ناگاه کرکس آنها را دید و گفت: زنده باد عدالت، پاینده باد اتّحاد... ما پیروز شدیم ما پیروز شدیم !!

روباه ـ او را بازرسی کنیم مبادا فتنه ای زیر سرش باشد.

میمون مأمور بازرسی شد، دستور توقّف داد: دستها بالا، بیحرکت، کوچکترین خطائی به قیمت جانت تمام میشود.

استاد، هنوز مزهٔ نیش زنبوران را فراموش نکرده بود از قیافهٔ میمون متوحّش شد وبی اختیار دست بالا کرد.

میمون ـ او را زیر درخت بلوط کهنسال نگهداشت و بازرسی کرد، درخت بلوط چند برگ روی سرش انداخت که آنها را کوبیده وبرسر و گوش نالانش بمالد تا تسکین یابد!.

درخت انجیر ـ چند دانه میوه به او داد تا بخورد و سدّجوع کند!.

زالو ـ نزدیك آمد و زهر زنبوران را مکید تا آرام بگیرد و افزود: همه اش بما طعنه میزنید! دیدی که من حجّام هستم نه خون آشام بلکه این شمائید که خون خوارید وستمکار.

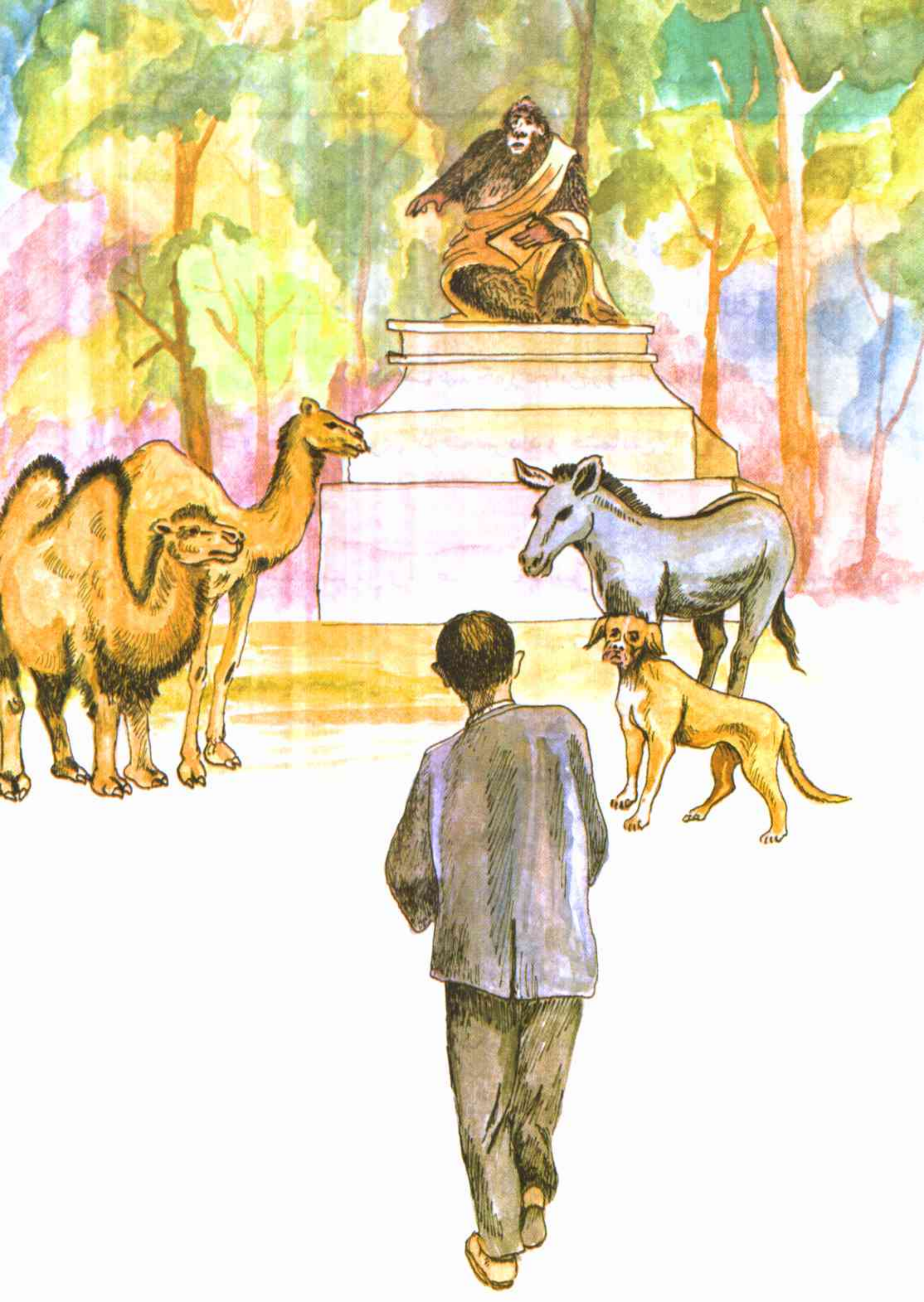
مارزنگی ـ هر چند شما فرزندان قابیل سزاوار ارفاق نیستید، امّا در دادگاه ما متّهم باید کاملا سرحال وتندرست باشد تا از خود دفاع تواند.

استاد ـ یا سلیمان نبی ، مارزنگی !! وقتی باطراف نگاه کرد نیمه مرگ شد! چشمانش معلّق و دهانش باز ماند ، چه منظره شگفت آوری ! گرگ ومیش ، شیرو زرّافه ، ببر و بوفالو ، چیتا و آهو ، روباه و مرغ ، کبك و عقاب لك لك و مار ؟!!

اصلا باورنکردنی است ، نظام طبیعت بهم خورده این رؤیا است یا واقعیت ؟!

ناله ای دردناك و خفته از گلوی گرفته سرداد و چشمانش را برهم نهاد نزدیك بود که قالب ، تهی کند!

گوریل ـ آقای استاد مترس و از صمیمیّت ما نیز تعجّب مکن زیرا با هم ساختن بیشتر طبیعت را می آراید تا هرج ومرج واختلاف ، در محیط ما نژاد پرستی و نوعگرائی نیست آبزی و خشکزی و پرنده و چرنده و خزنده و ثابت و متحرك و گوشتخوار و علفخوار مطرح نیست ، مسئله مسئلهِ جانوران و حفظ حیات عمومی است وبس برطرف کردن دشمنیها و اختلافات گاهی مشکل هست ، امّا هرگز محال نیست پس بیشتر از این وقت را تلف نکنیم ، امیدوارم با تمرکز حواسّ ودقّت و بینش تمام بدفاع از اتّهامات وارده بپردازید و بطور کلّی نتیجه این محاکمه مثبت و سازنده باشد ، در این دادگاه عدالت حکمفرما است و بکسی ظلم نخواهد شد ، در ضمن نیشهای زنبور را به حساب تمرّد خودتان بگذارید زیرااو مامور بود ومعذورو شما نافرمان ومغرور.



در آن دادگاهی که مور است قاضی عجب نیست زنبور مامور اجرا

استاد ـ آماده ام، هرچه پیش آید خوش آید، من گناهی ندارم، من بیگناهم.

دادستان، کیفرخواست را قرائت و برای متّهم تقاضای اشدّ مجازات نمود و اینك خلاصه ای از آن:

بنام آنکه تمام هستی را آفرید و بجان و روان جانوران را آراست و در نهادها عواطف واحساست را بودیعت گذاشت و راستی و درستی را معیار زندگی قرار داد و همه چیز را زیبا و نیکو ساخت، اختلاف رنگ ونوع وشکل و چند و چون ها دلیل بر فرزانگی اوست تا آفریدگانش یکنواخت نباشند. بلکه متنوّع وجالب وزیبا، هرچیزی در عالم هستی زیبا است، پس حیف بود که سازندهٔ فرزانه و آفریدگار یگانه به یکی از زیبائیها اکتفا کند ودر ارائه سایر مظاهر دریغ ورزد، او کامل است و نقصی متوجّهش نمیگردد برنامه ها و ساخته هایش هریك بر کمال تدبیر وحسن تقدیر او گواهند، جز آدمیان غافل همه وهمه بوحدانیّتش قائل و بذکر او شاغل اند جماد ونبات وحیوان هریك به زبانی و یا به وجه ونشانی، توحیدش گویند، و به سوی او پویند، مبدأ حرکتها از او و مقصد و هدفها نیز بدانسو توجیه و منتهی میشوند.

در زمینه شناخت او ، عارفان به عجز معترفند و سالکان در زاویه سکون معتکف ، هم سهل است و هم ممتنع ، در وهم نمی آید ودر فهم نمی گنجد هر ذرّه‌ای از ذرّات هستی بر وجود ویگانگی و قدرت و فرزانگیش گواهی صادق و زبانی ناطق است .

خدا موجودات را عبث نیافریده بلکه در تکوین هریك رازی آرمیده هر تضادّی مکمّل نهادی است ، سرّی که در درون سنگ خار است نه کمتر از آراستگی نرگس شهلا است ، آن یکی رالعل و گهر و آندیگر راعطر وطراوت در بر زهر مار راارزشی است و شهد ناب را بخششی . این دردها را تریاق و آن مطبوع مذاق ریزی موریانه، کمتر زفیل هیولا، نه ، آن کاری دارد و این باری : همه وهمه گل وخار وبرف ونار، سردی و گرمی ، خشونت و نرمی ، بلندی و کوتاهی و سپیدی و سیاهی متمّم و مکمّل همدیگر اند و در سرّ تکوین با هم برابر ، در این میان یك نوع خود خواه بنام انسان گمراه ، کارش خرابکاری وجانور آزاری است ، نظم ها را برهم زند ، قوانین را در هم شکند ، شبها در اندیشه فساد و برهم زدن بنیاد است ، صبح چو برخیزد ، فتنه ها برانگیزد و با خلق اللّه بستیزد و نظام طبیعت را بهمیریزد زندگی همگان را در خطر انداخته و به نابودی جانوران پرداخته ، برنامه اش در آویختن و خون ریختن و بند گسستن و قانون شکستن و خود خواهی و تباهی است ، نژاد ـ

پرست و نادرست ناپایدار و پیمان سست. ستمکار و غدّار، از ریختن خون لذّت برند و از دیدن آسایش حسرت میخورند، می بلعند و نمی جوند و هرگز سیر نمیشوند، خود را اشرف مخلوقات خوانند و تمام هستی را محکوم به فنا دانند، شرف را در تلف پویند و راه را در چاه جویند، نادانند و شرور، هوسباز و بی شعور، دروغگوی و مکّار فریبنده و بی عار، آزمند و نیازمند و مستمند و پای دربند اهل تلبیس اند و شاگردان ابلیس، استثمار گرند و ستمکار، ناسپاس و مردم آزار چشم شور و نمك کور، خطا را بگردن دیگری اندازند تا خود را مبرّا سازند. از وفا صحبت کنند و از قفا خنجر زنند، عزّت خود را در ذلّت دیگران بینند زائیده حرص و کین اند. همگی بر آنند که همگان برانند، فقط خود در میانند چونکه آدمیانند، بار سنگین نهند و قوت اندك دهند تا بمیرانند یا در وقت پیری و زمینگیری از کاشانه برانند، الگوی فسادند و در تنگدستی ناشاد و در آسایش بیداد علّت العلل بدیها و منشأ آلودگیها و مظهر آفات و مستحقّ اشدّ مجازات.

از هیئت منصفه دادگاه استدعا میرود که ریشه فساد را بخشکانند و بکیفرش برسانند، پرونده شکایات حاضر و شما بر آن ناظرید. تمام.

اسناد در مقام دفاع از انسانها بر آمد و لایحه دفاعیّه را بشرح زیر قرائت کرد:

ریاست محترم دادگاه ، دادرسان باانصاف ، کیفرخواست آقای دادستان برخلاف ، و اتهامات ایشان ظلم و اجحاف است ، آدمیان از جرائم مشروحه مبرا و از ساحت مقدس دادگاه برائت خود و آنها را تقاضا دارم

با توجه باینکه ما اشرف مخلوقات و گل سرسبد کائنات هستیم ،

مارزنگی ـ عالیجناب اعتراض دارم: ایشان الگوی تباهی و طرّاح گمراهی هستند.

دادستان ـ وارد است ، متهم ادامه دهد اقرار او را برسردار خواهد فرستاد.

استاد ـ بلی ، داشتم عرض میکردم ما اشرف مخلوقات و گل سرسبد کائنات که به زیور عقل و دانش و نطق و بیان آراسته شده ایم و به نیروی تفکر بر مشکلات غلبه میکنیم ما وارث سرزمین و خلیفة الله فی الارض هستیم و ...

مور ـ عالیجناب اعتراض دارم ، خلیفة الله که دشمن خلق الله نمیشود و فاسد و کاسد و عاطل و باطل و مهمل وقاتل نیست !!

دادستان ـ وارد است لکن به اعتراض نیاز نباشد زیرا متهم دارد خود را افشا وقابیلیان را رسوا میسازد ، نکات مهمّ را یادداشت کنید و متهم بیاناتش را ادامه دهد.

استاد ـ بلی عرض کردم ، وخلیفة الله فی الارض هستیم ، بحکم این وظیفه خطیر باید سرزمین را آباد و اراده ربّانی را در آن متجلی سازیم.

ماموظفیم که جانوران را تربیت کنیم و مکلفیم که از طغیان و عصیان جلو گیری نمائیم بطوریکه قانون عادلانه انسانی حاکم باشد و مدنیّت جایگزین وحشیگریها.

دادستان ـ و مدنیّت جایگزین بربریّت، که هم بیان ما وقع و هم کلام مسجّع خواهد بود. خواهشمندم از موضوع خارج نشوید و حرمت دادگاه را فراموش نکنید. فقط بدفاع از خودتان بپردازید.

استاد ـ بلی با عرض معذرت ... و مدنیّت را جایگزین بعضی چیزها بکنیم. خنده حضار، همگی یکصدا: و مدنیّت را جایگزین بربریّت، تا بیان ماوقع و کلام مسجّع باشد!!

دادستان ـ متهم ادامه دهد.

استاد. بلی داشتم عرض میکردم و مدنیّت را جایگزین بربریّت کنیم تا دد منشی، اوه، معذرت تا بدمنشی از جامعه رخت بربندد و عدالت حکمفرما گردد.

ما همیشه سعی میکنیم که بخلق الله خدمت کرده باشیم و اینکار را بزرگترین عبادت میدانیم، ما نه حریصیم و نه آزمند نه ریاکار و نیازمند نه خونخوار وستمکار ونه بیوفا ونه غدّار، اینها صفات حیوانی هستند، می بخشید صفات حرمانی هستند، صفات بدبد بدی هستند.

دادستان ــ چرا می ترسی ؟ دراین دادگاه برای بیگناه خطری نیست وانگهی ، اگر حالت خوب نیست دست از سخن بدار وبوقتی دیگر بگذار ؟.

استاد ــ خیر قربان ، حالم خوب است ادبیاتم خوب نیست چون من فارغ التحصیل رشته حقوقم و با ادبیات سروکاری نداشته ام جنابعالی ما شآءَاللّٰه هم در حقوق و هم در ادبیات سرآمد دوران هستید !

دادستان ــ خود را از متن به حاشیه مینداز ، فقط بدفاع بپرداز. واز جانوری ساده موجود فوق العاده مساز که جامعه ما را بت ساختن و دست انداختن ، دشوار وناهنجار آید ، ادامه بده .

استاد ــ بلی صفات بد ما را پسند نیاید و در محیط انسانها ، جز راستی و صفا ودرستی و وفا وایثار و خدمت وزندگی پر مسالمت ، نشاید و نباید .

عالیجناب ما هر چیزی را گرامی میداریم موجودات دیگر را استهزا نمیکنیم و از استثمار بیزارو صبر و مدارا را مدار کار خود قرار میدهیم ، برای هر چیز اندازه قائلیم و بصلح و سازگاری مائل ، بعلاوه اگر شاکی خصوصی شکایت خاصی دارد برای جوابگویی در محضر دادگاه حاضر واز گفته های خود آگاهم .

جانوران ــ کم کم دارد حرف زدن را یاد میگیرد و سجع و قافیه میسازد !

استاد ــ بلی، از لطف تان متشکرم وامیدوارم که داد گاه شما همچون داد گاه ما انسانها داوری و دادگری فرماید: عرضی ندارم.

دادستان ــ پس باید بدون محاکمه و اعلام جرم اعدام شوید.

استاد ــ نه قربان، خدانکند چنین تصمیمی را گرفته باشید، شما را به خدا عادلانه و دادگرانه، هرطور که مصلحت و موافق معدلت باشد،

دادستان ــ بدون توطئه، اول شما را اعدام و بعد تبرئه میکنیم تا داد گاه عاری از تخطئه باشد، همچنانکه دأب آدمیان داد پرور است!

استاد ــ حرفم را پس گرفتم و پشیمانم از آنچه که گفتم بعنوان سَبق اللّسان از یك انسان بپذیرید و از خطایم در گذرید.

دادستان ــ بسیار خوب، پذیرفتم

پس از بیانات استاد هیئت منصفه به هیجان افتاد که فرزندان قابیل اینهمه جرائم را نادیده می نگرند، وخیلی ساده میگذرند، بلکه خود را طلبکار و مظلوم و دیگران را تبهکار و محکوم میدانند، مجرم در محضر داد گاه خود را شریف و دور از استبداد قلمداد میکند در حالیکه بیاناتش بیانگر مظالم و جنایاتش هستند، حتی در اینحالت که بدفاع میپردازد، به جانوران مظلوم میتازد، بهتر است یکی از نمایندگان جرائم راافشا و مجرم را رسوا کند.

خر بعنوان شاکی در قبال ستم وهتاکی فرزندان قابیل با هزار و یکدلیل بپا خاست و داد سخن داد وداد خواهی کرد:

انسانها ستمکارند وجانوران بردبار، این ستمگران از صبر وطاقت ستمکشان سوء استفاده، و خود رابرای ستمهای تازه‌تری آماده میکنند، دعوی انصاف جز لاف و گزاف، نیست، نمیخواهم از موضوع خارج شوم، فقط مظالمی را که بر جامعه خران رفته است بیان، و بدلیل و برهان، آشکار وعیان، میسازم: ۱ـ سلب حریّت در خریّت ۲ ـ استثمار ۳ـ گرفتن بزیر بار ۴ ـ کشیدن با مهار، آنهم، بار بیش از تغار ومهار دماغ آزار ۵ ـ سوار شدن بر بار کمر شکن، ۶ ـ نهیب وستیز با سیخك خون ریز، ۷ ـ هوله کردن ۸ ـ شخم زدن ۹ ـ دم بریدن ۱۰ ـ شکم دریدن ۱۱ ـ دماغ شکافتن ۱۲ ـ روی از حق برتافتن ۱۳ ـ بیرون کردن در حال پیری وزمینگیری، در زمستان زیر برف و بوران.

چون فرزندان قابیل تابع خرافات و مستحق مکافات اند، از واقعیت نمی پرسند وازسیزده می ترسند، مظالم جامعه خران را در این سیزده فقره خلاصه میکنم که بزعم خود، سیزده گیر، و در دام بلا اسیر گردند، و گرنه، جرائم زیاد و آنچه بجائی نرسد فریاد است.

برای اثبات مدّعا در محضر دادگاه، مدارك بسیار افزون از شمار، فیلم و عکس و نوار، واسناد کتبی و گواه حسبی موجود است امیدوارم ارائه آنها اسائه ادب تلقّی نشود

قفای خون آلود خود را به اعضای داد گاه نمود و افزود: آقای بی انصاف، دوتن از دوستان ما را بنام: تیز تك ومصاف، پس از چند سال بار بری ورنج و در بدری، در زمستان ز مهریر و بیابان کویر، بدست قضا وتقدیر سپرد، پس از روزها لرزیدن، و اینطرف و آنطرف دویدن، جان خود را از دست دادند و داغ بر دل بازمند گان نهادند.!

۲ ـ پنج نفر همراه سوار تُنْدَرَو بیگناه شدند که از رود خانه، عبور و بزیارت قبور روند، سکندری زد و سرنشینان را تخلیه کرد، سرانجام کنك خورد تا آنها را بدربرد، چون از هر طرف به او آویخته و بریال و گوپالش ریخته بودند، کلمات: سرنشین و تخلیه بجا است، مگر تندرَو بینوا، قایق بود، که آنهمه نالایق، یکجا سوارش شده بودند، پس بار گیری و تخلیه مناسبتر است تا.... سوار و پیاده! بعلاوه، خر، که آبی نیست و در آب بیتابی میکند.

فرزندان قابیل، اسیر شهوتند و در مسیر نکبت، مسرفند و مترف. در افراط و تفریط اندازه نمیشناسند و از هیچ جنایتی نمی هراسند، خیره سرند و در لجن غوطه ور، برای نسل حرمتی قائل نیستند و نپرسند کجایند و کیستند، بحریم حیوانات تجاوز کنند و خائنانه به اسطبل قدم نهند! در محضر داد گاه، تصریح به اعمال قبیح آنان و قیح است و ...!!

[ پرونده چالاك ]

عالیجناب، خدا نکند هیچ موجودی اسیر «فالگیر» بشود، آقای فالگیر بمحض ورود به آبادی، همانند منادی، باد در غبغب کند، و با تاب وتب جارزند: فالگیرم فال میگیرم، از گذشته میگویم، از آینده می پویم، سرنوشت می جویم، پیوند محکم میکنم، عداوت کم میکنم، فالگیرم رمالم، آگه از حال واحوالم، از دور واز نزدیك، از روشن و از تاریك، از کهتر واز مهتر، از بدتر و از بهتر، بخت بسته باز میکنم، زندگی آغاز میکنم، گم شده پیدا میکنم، دزد را رسوا میکنم و ...

بدین سان، خردو کلان را گرد آرد، ودریك جانگهدارد، رمل را بیاغازد، خود، سر گرم فریفتن، بافتن و شیفتن، ساختن و پرداختن، راندن ونواختن، بردن و باختن، دین فروختن و درم اندوختن، بیفروغ سوختن، و دروغ آموختن، عیب جوئی و غیب گوئی، پررویی و بی آبروئی!. اما این مهمل خیره سر، از خر خود بی خبر، نداند که خرش را کجا برده و بکار گمارده اند ؟! چالاك بینوا را در آغاز کار، کدخدای ده به زیربار گرفته، از توش وتوان انداخته، زارو پریشان ساخته، چون او را نیمه جان کرده، به کودکان بی امان سپرده، دو تا دوتا و گاهی چارتا چارتا، بر گرده اش سوار، و با سیخك آزارداده اند، پالانش را پاره، و او را بی چاره کرده اند و از همه جا آواره !!

چالاك میگفت : از خدامیخواستم که این چهارپشتکی های مزاحم را مرگ مفاجاة و مرار هایی ونجات رساند ، اماهیهات هیهات ، از اشرف مخلوقات !! اینان خواهان خرافات و مستحق آفاتند و مکافات ، همیشه در صدد آزارند و پندارند که اخیار و ابرارند ، حیوان ناتوان راادیّت ، و ناکسان راموصوف به « خریّت » کنند، و برخود نام « آدمیّت » نهند و از حضارت و مدنیّت دم زنند !! خر مسکین ، سواری میدهد و سواری نمیکند ، تن به خواری میدهد ، تا جانور آزاری نکند و...

در خلال این گیرودار ، و صحنه و پیکار ، رمّال بی حقیقت ، و کارگران فضیحت ، و مردمفریب خیره سر ، از خرخود بی خبربود ! و جارزد : خرم کو ؟ خرم کو ؟! صدای ناهنجارش خفتگان را بیدار ، و بیداران را بیزار میکرد ، جویان و پویان ، افتان و خیزان ، هراسان ودوان ، اینطرف و آنطرف میدوید ، بجایی نمیرسید ، ناگاه او را دیدم ، عرعری کشیدم ، که های های من اینجایم ، نا ندارم که بیایم ، های های خسته ام ، تا حال نیارسته ام ! چون صدایم را شنید ، نفس زنان رسید ، نیمه جان آهی کشید ، مگر تو کجا بودی ، که یکدم نیاسودی ؟! کودکی آگاه ، او را نیم نگاه کرد و گفت « ای بی خبراز خر ، و از غیب باخبر ، دروغگوی خیره سر ، حرفت کجاشود باور ؟ خرت خبرنکرده بود ، تراازخر خبرنبود ، اگر خرت پیدا نکرده بودی ، برای ابد گم شده بودی !!

آری کودکش آنچنان رسوا ساخت، که سر را از پا نمی شناخت.

[ پرونده چابك ]

آنگاه پیکان به بیان مظالم خران ادامه میدهد و چنین عنوان میکند:

عالیجناب دادستان، هیات منصفه، دادرسان، چابك بینوا خر عمومی دهکده بود و صاحب خصوصی نداشت، در دهکده زور آباد، همه بر او بار میگذاشتند، و به کار وامیداشتند، بسراغش میرفتند و به بیگارش میگرفتند، از بار به بیگار، از دشت به آبادی، بدون گشت و آزادی تا آنها بیدار بودند او در آزار بود، هنگامی که دیده ظالمان را خواب گرفته، و نیم مرده خفته بودند، چابك آشفته، از بیگار رستگار می شد، اصطبلی نداشت که در آن بیارامد، کاه و جوی بخورد و آبی بیاشامد، کسی نبود که پالانش را بردارد یا در جایی نگهدارد یك لحظه تیمارش کند، نگاهی به افسارش کند، ناچار اینطرف و آنطرف میگشت، تا دیگر بار دیده ها باز و مصیبتش از نو آغاز گردد، و اگر لبی به خرمن جو میزد که حاصل رنج خود او بود، بجرم شکستن نقش خرمن، از « دم » و احیانا از دو گوش نیز محروم میگشت !! چه ظلمی عظیم و چه عذابی الیم ؟!!.

هر گز یادم نمیرود، روزی چابك بینوا خواست آهنگی را زمزمه کند و یکدهن آواز بخواند، تازه، آواز هم نبود که بگوئیم جسارتی کرده باشد بلکه غمنامه ای که شعرش را خود ساخته و آهنگش را خود پرداخته بود

« آه از بیدادی ، آه از ناشادی ، آه از نامرادی ، آه از دل صافی ، آه از خیالبافی ، عرعری شاد نکردم ، جفتگی آزاد نزدم ، هر گز به دلخواه روی خاکستر نغلطیدم ، از دست بیگارچی نیارمیدم ، شکمی سیر جونخوردم ، از حاصل کارم لذت نبردم ، هر گز راحت نبودم ، در استراحت نبودم ، جو بود من نبودم ، من بودم جوی نبود ، این بود و نبود مرا فرسود » ناگاه پسر کدخدا چماق را آنچنان برسرش نواخت که خون دماغش ساخت .

[ پروند چالاك ]

چالاك بی چاره ، خر آقای پتیاره بود ، روزی اوراباری سنگین گذاشت ، واز فرازی سخت به رفتن واداشت ، پتیاره سنگدل ، از خستگی تنگدل شد و « بازدم » بردماغش فشار آورده و بازوبسته میکرد ، بجای حمایت از چالاك بفکر جنایت هولناك افتاد که دماغ او را بشکافد ، مبادابازوبسته و بازمانده وخسته گردد!! چالاك بعلامت نفی سر رابالازدودماغش رانشان داد که بمراتب از دماغ پتیاره گشادتروراه تنفّش آزادتراست ، اما پتیاره سنگدل آنچنان چاقورادردماغ چالاك فروبرد که به استخوان فوقانی رسانید و او را معیوب گردانید !!

باً پای مسکین خری زرنگ بود که وظیفه اش را بیدرنگ انجام میداد و در مسابقه از اسبان واستران باز نمی ماند، در دوران کره گی بر اثر سانحه ای دمش را از دست داده بود هنگامی که در مزرعه می چرید آرزوی دم در سر می پرورید ناگاه صاحب مزرعه از راه رسید و هر دو گوشش را برید و بکلی نومید گردانید!!

بیچاره خر آرزوی دم کرد * نایافته دم دو گوش گم کرد

جانوران ـ ما هم این حقوقدانشان را چنان گوش ودماغ میبریم که داغ بر دل بازماندگان آن خران ناتوان نماند.

متهم ـ عالیجناب شما را به وجدانتان قسم میدهم بمن رحم کنید، من هرگز خر نداشته ام واگر قراراست که گوشهایم را ببرید و دماغم را بشکافید، پیش از هر چیز مرا بکشید و خواروزارنگردانید.

دادستان ـ هنوز آغاز دادرسی است مجازاتت را همه پرسی میکنیم، شاکی ادامه دهد.

متهم ـ نفرین خدا بر سنگدل بی پروا قاتل این بینوا، آخر من چرا؟ من چرا رسوا وبجرم سنگدل فنا شوم؟! ای خدا، ای خدا.....

پیکان ـ فرزند چابك نالان بنام طوفان نیز در مزرعه ای که رنجها کشیده بود و سختیها چشیده بود، خواست که شکمی سیر کند دهقان بی وجدان براو تاخت و دمش را برید و از قواره انداخت بطوریکه حتی (ستر عورت) برایش نگذاشت!! و اینهم سرانجام طوفان بی زبان:

دیگر: آقای نادان دو جوال و یك انبان بار بر طوفان نالان گذاشته وخود نیز سرباربارها، خواست از سنگینی بارش بکاهد در حالیکه سوارش بود انبان راازسربار برداشت و بر دوش خود گذاشت! چنان می پنداشت که یار شاطر است نه بار خاطر!

طوفان بی زبان از حرکت بازماند، لکن نادان عتاب را آغاز کرد: که: ای زرینقه گرفته (۱)، سنّان زده (۲)، زیرّه کرده (۳) من که بر گرده ات سوارم در زیر بارم، پنداری تنها تو خر کاری ودر زیر باری؟! باید دمار از روزگارت برآرم و انبان را بر دوشت گذارم!.

طوفان از توش وتوان افتاد ونادان در کنارش ایستاد تا جان داد!.

این نمونه ای بود از بینش وشعور و گزینش قابیلیان بی وجدان و جانیان دوران.

---

(۱) یرقان و مرض خرکی (۲) سکته خرکی (۳) فلج خرکی

[ پرونده کاروانسرا دارد جودزد ]

پیکان ـ عالیجناب، روزی مارا با رهای گران نهاده بودند که‌ازتوش وتوان افتاده بودیم چون به کاروانسرا در آمدیم قطارچی ناهارمان را در سفره سیّار ( توبره ) ریخت، یك کیلو جو، مقداری کاه، دیری نپائید یعنی لب به کاوجونزده بودیم، کاروانسرادار روسیاه به توبره هایمان دستبرد زد آه از نهاد مازحمتکشان بیگناه بر آمد و روزی مان سر آمد، قاتق برایمان نگذاشت همه را در کیسه‌ای گرد آورد و برد! من همقطاران را تسلّی دادم که: جوهارا برای خرانی از ما گرسنه تر وخسته تر میبرد هر جا که باشد خر، خراست، مگر چه فرقی میکند ؟ چابك و چالاك وتیز تك وتند رو و پیکان وطوفان و رواق وطمطراق ندارد، آنها هم گرسنه اند.

طوفان گفت، چقدر ساده‌ای ! دزدان بفکر مستمندان نیستند، این جوها دیگر به توبرهٔ ما خران نخواهد رفت و باز نخواهد گشت چنانکه آب رفته به جُوی، جَوی دیگر جُوی.

در این گیرودار، کاروانسرادار جانور آزار کیسه جو را بدکّان بقّال مقابل فروخت! پاك دلمان سوخت آه از نهادمان بر آمد و امیدمان سر آمد !!!...

این جانیان تاریخ که گوش خران را از بیخ بریده و خود را موجود برگزیده میدانند ننگ جانورانند، و خر را با اینهمه تحمل و توان ومقاومت بیکران نادان میخوانند ثابت میکنم که خران باربردار از قابیلیان مردم آزار بمراتب بیدارتر و هوشیارترند:

۱ ـ در روابط اجتماعی : ما بهمدیگر نمی تازیم و به آزار نمی پردازیم ، در تنبیه خلافکار با گازی برقفا ، یا لکدی ،اکتفا میکنیم ، دیگر، اشتباه تکرار نمیشود و سربیگناه بالای دار نمیرود ، در کدام تاریخ نوشته که خری خری دیگر را کشته باشد ؟

۲ ـ از حیث بهداشت : ما هرگز مسموم و معتاد نمیشویم ،از سموم و اعتیاد مصونیم از مسکرات می پرهیزیم و از مست و معتاد میگریزیم ، برای نمونه ، در جامعه خران فردی معتاد ، یا سکران یافت نمیشود .

۳ ـ در روابط جنسی و غریزی : هتك حرمت و منافی عفت درجامعه ما ممنوع است وجز بهنگام جفتگیری که سالی یکباربیش نیست . به جنس مخالف نزدیك نمیشویم ، انحراف جنسی در قاموس جانوران وجود خارجی ندارد دیگر در تمام اوقات روز و ماه و ساعات در طویله و صحرا در استراحت و چرابا هم بسر میبریم وبا چشم طمع بهمدیگر نمی نگریم ، اما قابیلیان را مگو و مپرس که ننگ حیوانات و سرطان موجودات اند گمراهند و خود خواه و همیشه در اشتباه ، مست کنند و عربده کشند و بزنند و بکشند و هتّاکی کنند و سفّاکی ،غارت کنند و آتش زنند و فرزندان را عادت دهند ، تا ریشه های فساد را آبیاری و شیطان را معاونت ویاری کرده باشند ، محاکمه هایشان سخیف و نهادشان کثیف است متهم را در قبال زجر و نکال مجال دفاع محال خواهد بود ، ناشناخته را بدار آویزند و بیگناه را خون بریزند ، قصاص قبل از جنایت کنند وظلم را بیغایت ، کسان بیگناه مقتول را منکوب و عزاداران رامرعوب و خانه را برسرشان ویرانه کنند یکی بر سردار و ده ها در زیر آوار.

سر خر را در کشتزار علم کنند و به سر خر اعتراض ورزند و سرزدگان را سر خر گویند، باید گفت که در آن سر، سرّی است نهفته و رازی است ناگفته و درّی ناسفته و فکری بکر که قابیلیان از آن سر در نیارند و از طریق خرافی قدم بردارند وبس، سرخر را همین افتخار بس که سودای بیعاری وجانور آزاری ندارد، در اینجا، به شکایتم پایان میدهم تا مجال برای ستمدیدگان دیگر هم باشد بانتظار احقاق حق.

در جلسه دوم دادگاه متهم با اعتراف به سلامت حواسّ برای استماع شکایت شاکی آماده گردید پرونده گاو بررسی و ابلق تقاضای دادرسی کرد:

ابلق ــ ابتدا شاخ شکسته اش را به هیئت منصفه نمود و زبان به بیان شکایت گشود: و گفت: عالیجناب، ستمهایی که بر ما جامعه گاوان رفته است بدون لاف و گزاف کمتر از مظالم خران نیست بلکه در بعضی نقاط فرزندان قابیل در ستم نیز افراط کنند، ما را در مزرعه بکار و در سفر ببار گمارند بویژه در تابستان مصیبت ما.سه چندان میشود، روزها خرمن کوفتن با چان (۱)، با دهان بسته، شبها شخم زدن با تن ناتوان خسته، این غداران خود بخورند و بخوابند و پُست عوض کنند و بر گاوان اجرای غرض!

سپس، سرین خود را به اعضای دادگاه نمود، سوراخ سوراخ و سوخته، گویی غربالش به دنبال دوخته بودند، آنگاه نگاهی جانکاه به اعضای دادگاه نمود که سراسر بیانگر تظلم و نمایانگر ترحّم بود!

---

۱ ــ نوعی خرمن کوب

متهم ـ عالیجناب، ایراد جرح بر گاو عزیز، کار بچه های بی تمیز است، بزرگسالان را اهانت باشد که به چنین جنایت متهم شوند!

دادستان ـ اعتراض وارد نیست، شاکی ادامه دهد.

ابلق ـ خود در مثلها گویند:

« کار هر بز نیست خرمن کوفتن * گاونرمی خواهد ومرد کهن »

پس ثابت شد که این جنایات کارِ کار کُشتگان و دوره دیدگان است نه بچگانِ نادان!

عالیجناب، دهن دوختن بهنگام خرمن کوفتن موجب دل سوختن است، در محیط قابیلیان ارزشها صفر وخواستن حق کفر است، نتیجه کارما عاید انسان نماها است زمین را ما میکنیم شخم را مامیزنیم، رنج از ما و گنج از آنها است، حتی در حین انجام کار ستمکاران غدّار بر گردن مان ( کە لّه مه ) نهند و به دهن مان ( چه لّه مه ) زنند، مبادا از گیاه گُلی، یا از گندم سنبلی بخوریم، ما را طناب در گردن نهند و دایره ظلم تشکیل دهند، سنگینتران را « بنه » و سبکتران را « سه رپه ڕ » با چو بدستی تر، که نوکش را از فولاد آبدیده نیشی باشد و گاورانش میخوانند به پیش میرانند تا بمیرانند، خود نیز در این دوران همانند گاوان دچار سرگیجه شوند ورَوَنْد و کار را بدیگری سپارند تا دمار از روزگارمان برآرند، گاوان بیچاره، سرگردان و آواره، جان کَنند، و دوران زنند!... این برنامه جانکاه تا تفکیك دانه از کاه ادامه دارد!

---

( که لّه مه ) گردن بند جوبی ( چه لّه مه ) دهان بند جوبی را گویند

با گاوران یکطرف سیخك و یکطرف خیش ما را ناتوان و بیحال نموده‌اند.!

عالیجناب، این جانیان تاریخ نه تنها گوش و دم خران را از بیخ بریده اند بلکه برسم فرعونیان غدار و مغولیان تاتار از ما آغا محمد خان قاجار بسازند، مقطوع النسل و سواد مطابق اصل کنند، در این برنامه از شدت درد و تاب تب جانمان به لب میرسد!

روباه ـ ما را نیز با تله چنان کنند و بدین بلا مبتلا، اگر عالیجناب را اجازت و رخصت باشد، با دندان از وی آغا محمد خانی بسازم که عبرت گردد: قطع نسل سواد مطابق اصل.

حضّار ـ احسنت آفرین، تحت قانون: معامله بمثل. مقابله رواست.

متهم ـ عالیجناب ترا به سلیمان نبی، بجای این اقدام اعدامم فرمای مرا طاقت درد آقا محمد خانی مظهر ویلانی وسر گردانی نباشد.

دادستان ـ تصمیم بر مجازات در پایان محاکمات اتخاذ خواهد شد حالا خیلی زود است و خواهش و تمنای مجرم در اثنای محاکمه بی سود.

ابلق ـ عالیجناب، فرزندان قابیل. حضارت خود را در حقارت ما و حیات خود را در ممات ما وعزت خود را در ذلت ما و برازندگی خود را در سرافکندگی ما میدانند.

ما را حریص و شکمو و شهوانی خوانند.

اگر دستمزد برابر با کار وخوراک متناسب با وزن و اندام باشد، قابیلیان بمراتب از گاوان پرخوارترند وسبکبارتر، زیرااز قوت لایموت تا ساندویچ وزقنبوت، بازدِه، کارما جانوران و مصرف جانور آزاران است، خوراک، پوشاک، سوخت، کود، ادوات و اسباب، حتی قلم و جلد کتاب، همه وهمه از ما است که به یغما میبرند و به چشم حقارت بما مینگرند!

آقای استاد عقوق که دم از حقوق میزند، کفشهایش از پوست ما است با داشتن کفش چرمی بیشرمی میکند و موجودیّت ما را برسمیّت نمی شناسد!.

گوسفند ــ پوستینش پوست پدر بزرگ و کلاهش پوست برادر ناتنی من است.

عقاب ــ قلمش پَر عمو شاهین است.

بز ــ شال گردنش از کُرکِ خاله قندی است.

سنجاب ــ پیرامون پوستین او پوست عمو چالاک است.

فیل ــ دگمه پالتوش عاج و از دندان ننه محتاج است.

تمساح ــ دندانش صدف است مگر نه؟

استاد ــ فقط: یکی، بقیّه اش طبیعی است.

روباه ـ از پوست تمام جانوران استفاده میکنند، گرگ، روباه، خرس، دلك، سمور، سنجاب، پلنگ، ببر، چیتا، آهو، فك و ... از جمله: فك و روباه را زنده زنده سلخ کنند، که سلخ زنده بسیار تلخ و زننده است خدا قابیلیان را از رحمتش مطرود و دودمانشان را نابود گرداناد!

پلنگ ـ عالیجناب طاقتم بطاق و زهرم بمذاق، اجازت فرما تا این یکی را زنده زنده پوست کنم و پوستینی سازم و بردوش اندازم!

استاد ـ ترا به حضرت سلیخدا (۱) من هرگز گرشك شكارچی نبود بوده‌ام!

روباه ـ شنیدید که اقرار کرد که بالاخره شکارچی بوده است؟

دادستان ـ کشتن این یکی، نه دردی را دوا و نه اسیری را رها میکند، باید علت را بررسی کرد نه معلول، علت را نا یافتن و بمعلول شتافتن نه معقول است ونه مقبول!

این رسم قابیلیان بی درایت باشد که بمنتهی و غایت نیاندیشند، بجای زدودن کمبودها در جامعه و ترمیم نواقص، به تولید نقایص، بپردازند و وسیله را هدف سازند و بجای اصلاح، به سلاح تکیه کنند وبا فساد صلاح را ریشه بر کنند! و آنگهی دادگاه ما برخلاف قابیلیان، بر منطق و برهان، استوار است و از خشونت و بیدادی بیزار، باید بر اصلاح اندیشید و گرنه کشتن و بریدن ودریدن و پوست کندن وبه چاه و چاله افکندن کار قابیلیان و بسیار سهل و آسان، آنانکه از

---

سلیخدا، ترکیبی است از (سلیمان) و (خدا) اول میخواسته است که عالیجناب را به حضرت سلمان قسم بدهد پشیمان شده و او را بخدا سوگند داده است.

اصلاح و سروسامان دادن نارسائیها عاجزند در رؤیای موهوم بسر میبرند واز مخ فارغ، درنتیجه برای نشان دادن وجود به نابودی موجود می پردازند وبر روندهای اصلاحی وحیوی بتازند تا سرانجام خود ودیگران را در مهلکه اندازند، زندگی خلق اللّه را تباه و اوراق تاریخ را چون روی خود سیاه گردانند! شاکی ادامه دهد

ابلق ـ عالیجناب با این دل بی تاب باختصار از جنایات قابیلیان غدّار میگذرم و گرنه سخن بسیار است وشکایات افزون از شمار و کلام جرار است و بدنبال خود کلام تازه تری آورد، چنانکه همکار بی آزار خر خدمتگزار درشکوائیه خود اظهار نمودند، قابیلیان از حیث غرائز جنسی بدجنسی کنند و بهتان نمایند چنانکه مارا حریص وشهوانی خوانند و خود را پاکیزه و پرهیز کار دانند، ثابت میکنم که قابیلیان ننگ جانورانند:

در گله گاوان، تجاوز ناموسی محال است و عبور غیر مجازرا مجال نباشد، ما نه تنها از عبور ممنوع نمیگذریم عبور از دست چپ و چراغ قرمز را نیز نامشروع و منفور میدانیم، امّا قابیلیان، هر روندی را مُجاز و خود را از قانون تولید بی نیاز میدانند شوره زار بکارند و برای محصول در انتظارند! یَااَلْعَجَبْ از خُسْران!!

این ظالمان دیوانه پوست مان را بکنند و شیرمان را در آن بزنند و تمسخر واستهزا نیز بکنند، دست در خون مان بیالایند و پوستمان را با مهره و خزف بیارایند شیردهان را به بینوایان فاقد حیوان « دوغه » دهند، دوغه گیران بی ایمان ما را انرژی و توان و شیر در پستان نگذارند.نگذارند که بچگان شیرینتر از جانمان را تغذیه کنیم، علوفه کم دهند و شیر زیاد خواهند، بدینسان از توان ما بکاهند، بیشتر نوزادان در اول روز بر اثر نخوردن آغوز بیمار و کارشان زار میشود و میمیرند، دوغه گیران برای اغفال مادرِ گوساله مرده، پوست گوساله را پراز کاه جلو ما در نگاه میدارند که متاثر شوند و شیر بیشتری دهند! این است استثمار و استحقار، بانتظار بررسی دقیق و عدل و تحقیق. ابلق

دادخواهی ابلق چنان هیئت منصفه را تحت تاثیر قرار داد که یکدقیقه سکوت کردند آنگاه ختم جلسه را تا روز بعد اعلام نمودند.

[ پرونده بز ]

بز پروفسور حیوانات ـ عالیجناب، قابیلیان جانور آزار، برای فراراز جرائم، وحَذَراً عن لَوْمَةِ لائِمْ، بزهای شاخدار را دزدیده و بخانه خود آرند، و شکل هندسی شاخ آنان را با نان داغ بشکلی دیگر در آرند، که در دید مال باخته، ناشناخته ماند، شناختن نتواند. در ضرب المثل ایشان گویند « بُزِ گَرْ از سرچشمه

آب میخورد » دیگر بفکر خود نیستند که کجایند و کیستند، زیاده روی کنند و فرصت طلبند، در جایی نشینند که برخیزانندشان، کلامی گویند که دهان بندانندشان،

عالیجناب، ما را پرده دری نشاید، لکن در قبال هتّاکان پر رو و سفّاکان بی آبرو، دفاع از خود باید، و دفاع هر مظلومی را شاید، تو خود « نا گفته بشنو و نانوشته بخوان، تقاضای بررسی، واستدعای دادرسی را دارم.

****

« پرونده گوسفند مظلوم مستمند »

دلبند مستمند به نمایندگی جامعه گوسفند زبان به شکایت گشود و داغهای سروصورت را با چند وچون بنمود، بالحن شکوه‌پرداز دادخواهی را آغاز کرد:

عالیجناب، مظالم خود را به ایجاز میگویم و از اطناب می پرهیزم که سخن دراز نگردد، قابیلیان بخاطر اثبات مالکیّت و استعداد قابلیّت، صورت و گوشهایمان را متوازی و زاویه مجانب و زاویه قائمه و مثلّث و مربّع و مستطیل برسم قابیل داغ کنند بدینسان بر دلمان داغ گذارند، در تمام مراحل زندگی پرجور و جفای آنها قربانی و فدا میشویم، در عروسی در عزا برای رفع بلا وقضا، گوسپند مستمند و بره دلبند را قربان ودلمان را بریان کنند!

وقتی پسری بزایند به آغل در آیند و زیباترین فرزند ماراببرایند و قربانی نمایند، در شب هفت دیگری را بقصاب سپارند چون نوزاد را نام گذارند اگر این جانی کوچولو بگریه در آید محشراست وواویلا! گوسپندی را دور سرش بگردانند و گوشتش را به شکموها برسانند!

ما را در زادنشان بلا ودر مردنشان واویلا باشد، اما دختران در نظرما فرشتگانند و پسران بدترین جانوران، در پیدایش دختران ما را گشایشی است ودرپیشگاه خداوند نیاشی که: زنان همیشه دختر بزایند تا بخون ما دست نیالایند.

در زادن دختران نه ساز است ونه آواز نه چنگ است ونه رباب نه شربت است ونه کباب نه مطبخ (١) است ونه مسلخ (٢) بلکه ماتمی است بدون مرگ ومیرو مصیبتی است مریر (٣)، پنداری که عزیزشان مرده! فقط جامه ندریده و صورت نخراشیده اند، بجای تبریك و تهنیت همدردی و تسلیت گویند! واگر نوزاد پسر باشد برای ما ضررو خون ما هدر رود.!

و اما بهنگام عزا روی قابیل را سفید و روی خود را سیاه گردانند!!!

هنوز پدر نیمه جان است پسر در اندیشه نان گور کنان شکم چران، پناه بر خدا اگر قزغان در غلیان نباشد نفرین اطرافیان زمین و زمان را فرا گیرد و صاحبمرده را پریشان سازد.

---

١ ــ مطبخ: آشپزخانه ٢ ــ مسلخ: کشتارگاه و جای پوست کندن ٣ ــ مریر: تلخ

ناچار مرده را نیمه جان گذارد و به آغل حمله آرد ، دست به پشت ودنبه ها بکشد و گوسپندان را با ترس واندوه بکشد ، گریان همیگوید: اگر گوشت به نباشد و فربه ناسزا شنوم و مرده را بی محابا ناروا گویند و نفرین کنند ، چکنم که موجب تحسین و آفرین گردد ؟!

اول گوید : یکی بس است ، سپس از ترس همسایه نا کس تغییر عقیده دهد و چهار رأس را سوا کند تا رسوا نشود !

سورچران و شکمو و طفیلی او را محاصره و از مناظره به مکابره و مشاجره کشانند و گویند : افسوس برای کیکاوس ، اوشخصی بود چون حاتم در شادی ودرماتم یکه تاز میدان و از ابَر مردان بود ، حسرتا فرزندش تیموراجاقش را کور کرده ! بی پسر به که پسر خیره سر ، ابله نادان پندارد هر روز پدر میران است و با میهمان دست بگریبان ؟!

خیره سر بی خبر هرچه داری در راه شادی روح پدر گذاری هنوز حق فرزندی را بجانیاری ، کیست که کمتر از بیست گوسپند خیرات کند ؟!

تیمور رنجور شکمو وطفیلی وسور چران را مدیر مجلس احسان کند وخود به شیون بپردازد و خود را از چاله به چاه اندازد ، آن ظالمان خداناشناس قتل عام کنند واز بره و قوچ و شیرده و آبستن نپرسند بگیرند وبکشند !!

نه روزی ونه ده روز ونه یکماه، گل آلود و جامه سیاه از در در آیند بهرصورت کشتن گوسپندان در نزد قابیلیان امری ضروری و تغییر ناپذیر است آنچنان ما را داغدار و دلفگار و رنجور و بیمار کنند، لکن چون نسل ما پاك و بی آزاراست بااینهمه کشت و کشتار نسبت شمارشان به ما یك در هزار است. و این رابطه برقرار است تا منظومه شمسی روی مدار است، تقاضای رسیدگی عاجل علیه قابیلیان قاتل را دارم. دلبند مستمند.

چون قرار شد که متهم در پایان دادخواهیها یك جا از خود دفاع کند. پرونده اسب و استر تحت رسیدگی قرار گرفت، (صاعقه) اسب پرصولت به شکایت پرداخت:

صاعقه ــ عالیجناب آنچه بر گاوان و خران از جانب قابیلیان ستم رفته برما نیز اعمال شده و اهمال نگشته است. بار میکشیم، سواری میدهیم، شخم میزنیم دلیجان و گاری و درشکه میکشیم: شاید جناب خر بخاطر ایجاز از این قسمت صرفنظر کرده باشد که خران نفتکش چقدر آلوده و نا تمیز میشوند فرزندان قابیل با نفت و گازوئیل بدن ما را بیالایند وهر گز نیارایند

خرــ آری راستی خیلی آزاردهنده بلکه کشنده است از آن بدتر اینکه وقتی به همدیگر توهین میکنند: خر نفتی، یا بوی نفتی، کار، کار آنها وعار، عار خران واسبان !بجای اینکه ستمکار راتقبیح کنند ستمدیده را توبیخ کرده و طعن میزنند!

صاعقه ــ متاسفانه چنین است، مسابقه را ما می بریم و جائزه راایشان. باید گفت:

گر چه‌ایشان فارغند از مخ ولی * از من ایشان را هزاران پند باد

برای تتمّه همکار عزیز خر با تمیز میگویم: کهر که در رکاب آقای سردفتر بود مرارتها چشید و ریاضتها کشید یکنفس او را سی کیلومتر میدوانید که هر چه زودتر به جاده برسد و در انتظار اتومبیل آماده باشد گاهی ۲۴ ساعت یکبار بیاد مرکب زار می افتاد، بخدمتگزار دیل بیلمز (زبان ندانش) دستور میداد که او را آب دهاداو هم بجای آب دادن به کهر، لیوانی به آقای سردفتر تقدیم میکرد و کهر زار ونزار در انتظار میماند تا روزی آقای سردفتر به قرائن دریافت که دائی جانعلی برخلاف مطلوب راکب را بجای مرکوب آب میدهد و طرفین سعی کردند که زبان همدیگر را بفهمند و دچار سرگیجه نشوند.

از بد شانسی کهر خدمتگزار دیگر آقای سردفتر (کرّ) بود و جز با اشاره کاری اداره نمیشد، چنانکه کهر میگفت: روزی آقای سردفتر را مهمان فراوان رسید از نوکر کرّ (قندان) خواست، او باطاق خواب رفت و قالی دوازده ذرعی را باشتاب ، جمع وجور و بازحمت وعذاب، بحضور آورد حضّار را به شگفت واداشت و دهان مهمانان بازماند! گفتم: رحمت بر دایی جانعلی، اگر روزی با رقه رحمت برقلب سردفتر افتاد و به نوکر کر دستور داد که (کهر را قشو بزن) و او بجای قشو قمه بردارد چنانکه، قندان را قالی پندارد ؟! در اینصورت، خدایا شر این نوکر (کرّرا) از سر کهر و سردفتر پردردسر بدور دار، خوب شد که بنحو مطلوب نوکر کرّاز کار بر کنار گردید.

هرچند مقداری به حاشیه پرداختم اما اعمال قابیلیان را روشن ساختم، عالیجناب، قابیلیان ما را به جنگ برند و تنگ و زیر تنگ بکَشند و با گلوله گرم بکُشند، در حالیکه ما کسیرا نمیشناسیم همیشه در بیم وهراسیم، ما را بزور بمعرکه برند و بقضا و قدر و تیغ و تبر سپرند از بسکه خیره سراند!

از یکطرف، اسب را «حیوان نجیب» خوانند و از طرف دیگر با مهمیز ورکاب به ستیز و شتاب وا دارند، گاهی سازش کنند و نوازش موهایمان را می بافند و درعین حال پهلویمان را بشکافند. خود به خانه روند و خورند وچرند وما را خیس عرق به نوکران سپرند آنان نیز در خفارکابی به پهلو و تازیانه‌ای برقفا زنند ودر اسطبل سرد زندان کنند تا (سنّان) کنیم.

در سنگلاخ ما را برهنه پای برانند و چولاخ نمایند. همیشه دهانمان خونین و پهلویمان رنگین است، در بازگشت از سفر، باشتاب هرچه بیشتر به استراحت بپردازند و تمدّد اعصاب کنند، اما زین و دهنه رااز ما برندارند که آبی بیاشامیم یا لحظه ای بیاسائیم .سواری پس از سواری وبیگاری پس از بیگاری، مارا برسنگ و خارمیدوانند واز جوی و دیوارمی پرانند، وبحالت خفگی میرسانند. مذاق مان براثر اختناق آب رااز زهرناب بازنشناسد، گفتارشان نیشدار و دو پهلو و متعارض ومتناقض است: (اسب نجیب است، فلانی یابو است).

---

سنان: سکته ستوران.

در حالیکه بمراتب از قابیلیان هشیارتر و از وقوع خطر آگاهتر و بیدارتریم، ستاره سهیل راا ول ما می بینیم زلزله را ما اول تشخیص میدهیم شیهه می کشیم و سم بر زمین میکوبیم که شاید آدمیان بیدار گردند اما بیشتر در زیر آوار میمانند ومارا نیز پای فرار نباشد جبراً و قهراً قربانی غافلان نا آگاه خواهیم شد!.

(وزیدن باد سموم، شکستن دیوار، آمدن سیل و ...)

ما را با اینهمه زیرکی و هوشیاری نادان خوانند و پخمه ها را به یابو گری طعنه زنند اگر ما یکبار سکندری زنیم ده ها مهمیز ورکاب و شلاق میخوریم اما آنها را ببین که بارها چرتشان برده و دماغشان به خاك خورده و بروی خود نیاورده اند!

گرگ ــ آری قابیلیان خطاهای خود را توجیه کرده و نادیده میگیرند!

متهم ــ عالیجناب مرا طاقت و تاب در برابر گفته های سترگ گرگ نمانده است اجازت فرما که او را در محضر دادگاه رسوا سازم.

دادستان ــ تراا جازت دفاع از خود باشد نه اهانت وجسارت.

متهم ــ سخنان سترگ گرگ مرا به حیرت انداخت بلکه دیوانه ساخت آقا گرگه از کی اینقدر پرهیزگار وارسته وسازگار و شایسته گردیده در حالیکه او خونخوار غدار جانور آزار است، وقتی در گله زند، می درد و می برد و می کشد گویی موکّل جان جانداران و الگوی جانور آزاران است هنوز خون بیگناهان از دندان و چنگال بی امانش چکان است، گرگ گرگ است و بیعار وسترگ، قاتل مرغ وخروس، الخنّاس و سالوس، از قدیم وندیم گفته اند:

(توبه گرگ مرگ است.)

دادستان ـ اهانت نکنید فقط بدفاع بپردازید.

متهم ـ جرائم گرگ بسیار است و افزون از شمار!.

گرگ ـ پس از محاکمه افتخارلت وپار کردن هیکل ناهنجارت را خواهم یافت.

دادستان ـ نظم دادگاه رعایت شود ومتهم بدفاعیات خود ادامه دهد.

متهم ـ در زمستان هنگامیکه جانوران برای قوت لایموت سرگردان و در سرمای سخت لرزانند، گرگ خونخوار، نه یکی نه چهار، از انها کله منار سازد گوسفند و بزهای کوهی را درو کند، ولاشه ها را رویهم انباشته و چنگال بر آنها گذاشته گویی که آفتی است بی امان برای نابودی جانوران آفریده شده، ما از تفنگ و تور وتله و انواع وسائل برای جلوگیری از این جنایات هائل متوسل میشویم و بخداوند متوکل چون شبانگاه حیوانی بدور از دیده چوپان از گله بازماند، از ترس جان آن بیزبان، (والشّمس) خوانیم و بر چاقو دمیم و چاقو را برهم نهیم که دهان گرگ لئیم بسته و تنش خسته گردد و دریدن نتواند و حیوان بیزبان درامان ماند.

وگاهی حیله های دیگر... از جمله: حمله به گوسپندان مطرب نریمان، که گرگ سترگ پرآز، از آغل درباز، استفاده و آماده خیانت و خونریزی و جنایت میگردد از ارتفاع هفت متری روی گوسپندان آرمیده پریده و آنان را هراسان و پریشان گردانید، مطرب نریمان شتابان از خواب می پرد و بقضیه پی میبرد که گرگ سترگ بی پروا به یغما پرداخته و خود را در آغل انداخته!.

نریمان پسرش را کریمان بیدار و بکارزار می پردازد: ساز دمان و دهل کوبان پشت در آغل، برای آن جانی قاتل، میزنند و میکوبند، ! گرگ وحشتزده خود را بدر و دیوار میزنند، گوسپند هریك از ترس بگوشه ای میخزد، گرگ دیوانه وار میخواهد، با پرش ارتفاع از دیوار عروج کند و یا از در خروج ! و این کاری بود بس عبث زیرا، بر اثر فشار وافتادن از دیوار روده هایش لت وپار و کارش زار، و گرفتار مطرب هوشیار گردید، در نتیجه زنده زنده پوستش را کندند و لاشه اش را بدور افگندند، پوستش را پر از کاه بالای طایه گیاه و بر سر چهار راه قرار دادند که عبرت دزدان و پند آزمندان گردد !.

حالا، آقا گرگه دم از خدمتگزاری وخاکساری میزند، گرگ گرگ است، من دیگر عرضی ندارم.

ستّار ــ عالیجناب . قابیلیان نا صواب اهل افترا واحجاف و لاف و گزافند دیگران را به خطای متهم و موسوم کنند تا خود را بیگناه و معصوم جلوه دهند دروغ گویند و خیانت کنند و با افترا صیانت طلبند، از جمله: قصّه یوسف !.

فرزندان یعقوب که پیامبر زادگانند، الگوی سفّاکان و سنگدلانند و سردسته مفتریان، از دیرزمان دشمنی آنان با گرگان آشکار و نمایان است و آنچه عیان است چه حاجت به بیان !

آن سنگدلان تنگدل عزت یوسف را نزد پدر بسیار مشکل و باری گران و کاری نابسامان تلقی کردند، دست به توطئه و تخطئه زدند و یوسف را از پدر گرفتند و بصحرا بردند، موی بریده و جامه دریده سر و دست شکسته و بخون آغشته و ساخته و پرداخته به چاهش انداختند!

گناه یوسف چه بود؟! آراستگی و پیراستگی و جمال و کمال. این بود بزرگترین گناه، نزد حسودان خودخواه، و متعصّبان گمراه، موجودی را بجرم برازندگی به چاه اندازند و پدر را در فراق او از بینایی محروم سازند، بعد، گوسفندی را بکشند و جامه از هم پاشیده یوسف را در خون بیالایند و شبانگاه با ناله و آه از در درآیند و در برابر پدر سوگند یاد کنند که یوسف را گرگ دریده است و ایشان بی خیال و فارغ البال بوده اند!

آری آنها گرگ را از اشرار و خود را از ابرار قلمداد و در قساوت بیداد کردند! راستی، آقای استاد حقوق، آیا گرگان یوسف را دریدند یا برادران صله ارحام بریدند؟ برادران یوسف، دروغ گفتند، جنایت کردند و در امانت خیانت، بهتان ساختند و برای معصوم نمایی به نوحه سرایی پرداختند، اشك تسلی را از مژه دغلی ریختند و گَردِ اتهامات را با غربال افترا بر گرگان بیختند.

آقای استاد پاکیزه خوش نهاد راستی چند گرگ بودند که یوسف را ربودند؟

ده گرگ یا بیشتر ؟ سئوالی دیگر: برای اتهام باین جنایت خود کرده تکان دهنده گرگ را چرا انتخاب کردید و چرا ؟! آیا با گرگان خصومتی داشتید یا ما را از خودتان درنده تر پنداشتید ؟!

اکنون به ادلّه و برهان ، جنایات شما قابیلیان را آشکار و یکی را از هزار در انظار حضّار افشا کنم تا بی حیا رسوا گردد.

۱ ــ گرگ جانوری است گوشتخوار که آفریدگار بنیانش را آنچنان گذاشته و خود در خلقت مدخلت نداشته ، ناچار برای سدّ جوع بدون خضوع و خشوع تکاپو کند تا معیشت را تکافو سازد.

۲ ــ هرگز مسموع و مشهود نگشته که گرگ ، گرگی را کشته ، یا چنگ و دندان را به خونش آغشته باشد.

و اما قابیلیان ، عالیجناب ، قابیلیان بهنگام اضطرار بدون اضطراب بچه های خود را کباب کنند ، چنانکه در قحط و غلا پدران و مادران فرزندان خود را خورده اند و خود را نه مورد عتاب ، بلکه مقرون بصواب دانسته اند ، که گویا :صیانت نفس بهر طریق واجب باشد ، ولو اینکه بقربانی کردن فرزندان که ریشه های دل وجانند ! مگر جان پدران عزیز تر از جان فرزندان باشد ؟ همگی سفله و ناسپاسند و سر و ته یك کرباس ، و هیچکدام تافته جدا بافته ، نیستند ! اینها که خود خورند از دیگری کی گذرند ؟!

هنگامیکه برادران افترائی به جنایت کذائی مرتکب شدند و گرگان را متهم کردند نماینده گرگان در منطقه کنعان بحضور پیر روشندلان رفت، یعقوب نبی گفت: (چطور دلتان آمد که یوسف مرا خوردید؟)

اَمیرُ اَلْأَگْراگْ ـ اگر او را خورده باشیم، خداوند ما را با رباخوار وریاکار ونماز نگزار و نمك کور و چشم شور و آنانکه بر آب بگذرند و طهارت نگیرند و نمك خورند و نمکدان شکنند، حشر کناد، خیالت آسوده باد. !

یعقوب را صحیفه خاطر از کدورت پاك و از فرزندان بیمناك شد و حدس زد که: این جنایت از حسودان سفّاك است نه از گرگان پاك!

گرگ هرچند نااهل باشد نمیتواند به نااهلی فرزندان قابیل برسد، اگر گرگ درنده است، قابیلیان، درنده و برنده و سوزنده و دوزنده و غدّار و خرابکار ویرانگر و خیره سر باشند، غرق در منجلاب شهوات و سرگشته ابواب منهیّات، آنانرا نه شرمی است و نه آزرمی!

آقای حقوقدان، بمب هیروشیما را مستر گرگ بکار برد یا مستر جورج؟ جنگهای دودمان برانداز کامبوج و کره و ویتنام را عمو گرگ برافروخت یا عمو سام؟ قتلگاههای یافا وحیفا و دیریاسین، از گرگین بود یا بیگین، جنگهای عراق وایران وبنگلادش و پاکستان و ترکیه و یونان، از گرگان بود یا از کالاهان؟ اشغال افغانستان و حمله به مجارستان و کشتار لهستان از نیکیتا گرگ اوف بود یا نیکیتا قاپیل اوف و رفیق قاتل اوف؟ حمله به اروپا و آسیا و آفریقا از آدولف گرگلر بود یا از آدولف هیتلر؟

---

امیرالاگراگ: فرمانده گرگان، بکنوع بازی بالغت و جمعبندی لغت فارسی به عربی.

آتش سوزی و غوغا و آشوب و بلوی که جانوران را براند و جانداران را بمیراند کار گرگان بی تمدن است یا آدمیان متمدن ؟، کشتارهای دستجمعی در فلسطین و لبنان در زامبیا و ایرلند و فیلیپین و تایلند از مستر گرگیل است یا مستر قابیل ؟!
قتل عام جانوران در جزایر آفریقا و هندوستان از گرگیان باشد یا از قابیلیان ؟!
گرگیز خونخوارتر بود یا چنگیز ؟!الکساندرما یاالکساندرشما ؟!..
شما را با دندان فیل و پوست روباه چکار ؟ دندانتان بشکند و عمرتان تباه گردد.
آیا محتاج عاج هستید ؟ زندگی را بتاراج می برید و جانوران را آماج قرار میدهید ؟
جوی خون وتّل استخوان همیشه کار کرد قابیلیان، وساحت جانوران از فساد وطغیان مبرّا است، وقتیکه شما موزه استخوان از سیاه پوستان ترتیب میدهید و انسانها را داغ میکنید و میفروشید ما را از شما گله نباشد که تجارتخانه پوست جانوران بیگناه داشته باشید، واگر وزارت پست و تلگراف رابه وزارت پوست و روده تبدیل کنید فرزندان قابیل را مناسبتر باشد!.
شما قابیلیان جمع ما را به تفرقه و زندگی اجتماعی ما را به آوارگی تبدیل کردید وبا ستمهای خود ما را حمله و کشتن آموختید، در تاریخ جانوران اوّلین جنایت کشتن قابیل بود هابیل را، ما شما را تمدن یاد دادیم شما ما را حمله و گریز و نهیب و ستیز !!

اگر زاغك جفت مرده خود را جلو چشمان خون گرفته قابیل دفن نمیکرد، آن جانی نمی فهمید آنی هابیل را دفن کند شما هنوز هم از شعور جانوران اقتباس میکنید ! و خود را مخترع و مکتشف میدانید !

موسیقا را از مگس، هندسه و معماری را از زنبور، اقتصاد وسیلو وراهسازی را از مور، آواز را ازطیور، حزب و گروه را از موریانه، ئیلاق وقشلاق را از کلنگ و پرستو وسار، پیچیدن را ازمار، صعود را از میمون، چتر را از بوقلمون، پارس را از سگ، استقامت را از شتر، حجامت را از زالو، نساجی را از عنکبوت، دویدن را از آهو، کشتی کج را از خرچنگ، کاراته را از ملخ، تیراندازی را از جوجه تیغی، پرواز را از عقاب، نجاری را از دارکوب، شنا را از ماهی، آهنگ را از قورباغه، آرایش را از گاو، کوهنوردی را از بز، بردباری را ازخر،بچه‌داری رااز گوریل، صلابت را از شیر، تونل را از موش، شتاب را از خرگوش، متانت را از بوفالو، حمل ونقل را از راسو، آلونك را از لك لك، سیاست را از روباه، احتیاط را از خرس، شنل را از پانگوان، اتومبیل را از سنگ پشت، ژیمناستیك را از شامپانزه، دنده عقب را از جعل، هیجده چرخ را از هزارپا، چترنجات را از خفاش، تاج را از خروس، شانه را از هدهد، وجقه را از طاووس و زین را از شتر دو کوهان وانبر را از منقار و اندیشه را از بوتیمارو....

آقای قابیلزاده بسرقت گرگانه اشاره میکند و از سرقت مسلّحانه و مقلّمانه (۱) کناره‌میگیرد!ازمقام محترم هیئت منصفه،تقاضای دادرسی واحقاق حق را دارم.

۱ ــ دزدی قلمی و اموالی که از طریق نوشتن حیف ومیل میشود.

سخنان گرگ، حضّار را به شگفت واداشت، استاد آهی سرد از درون پردرد سرداد، که از این مهلکه جان برون نتوان برد، باید خود را به تقدیر سپرد !!

آری او خود را گرفتار میدید، می اندیشید، و بجایی نمیرسید، آه میکشید دعا می خواند و بر خود میدمید، درونش از غم آکنده، و نگران آینده بود، نَفَس در سینه اش حبس، و مستغرق در حَدِیثُ اَلنّفْسْ !! قیافه خشمگین گرگ نستوه او را به ستوه آورده بود، از شیر می ترسید، از خرس می هراسید، از دیدن ببر، شب اول قبر بیاد می آورد، قیافه شرانگیز پلنگ، زبانش را لنگ کرده بود و از تهدیدات روباه در ناله و آه، و از ترس نیش عقرب، در تاب و تب، و از نیش زنبور فکرش ناجور، و از ترس میمون دل واژگون، و انتر را از همه بدتر میدانست !!

خلاصه، استاد چند جور مجازات را به خود پیشنهاد میکرد،: خون ریختن، بدار آویختن، پوست کندن، از کوه به زیر افگندن، عمل آغا محمّد خانی، بدبختی جاودانی: مقطوع النّسل کردن و سواد مطابق اصل کردن و حلّ و فصل کردن !! آهی که از درون میکشید به گدازه های آتشفشان میماند و سنگ خارا را می سوزاند، از مفقود الاثر بودن، از خانواده بی خبر بودن، از بی نام ونشان گشتن، از بی سروسامان گشتن، از تالیفات غیر منتشره، از تعقیبات غیر منتظره، وهزار جور ناکامیها و گم نامیها.

القصّه استاد سر در جیب تفکّر فرو برده و مات و حیران مانده بود

دادستان ـ برای تسریع در فیصله امور ، به دادخواست هر شاکی ، سریعاً مرور، گردد دادخواهان قرعه انداختند و با رعایت نوبت بشکایت پرداختند ونوبت به سگ افتاد .

بیدار ، سگ وفادار ـ عالیجناب ، قابیلیان ما را پست میدانند و پست فطرتان خود را ، سگ ، میخوانند ! با اینهمه وفاداری و بردباری و استقامت وشب زنده داری ما را به چنان اتهاماتی متهم کردن ، خلاف انصاف ، بلکه عین اجحاف باشد ، زیرا در خلقت ما را مدخلت نبوده و در رفتار از ما حرکتی ناهنجار سر نزده است .

ما در شبانه روز به استخوانی قناعت ودور و بر خانه ای را حراست کنیم ، بیدار و شب زنده‌دار ، صدای واق و اقمان در آفاق همی پیچد، در نیمه شبها که چشم همگان را خواب گرفته ، با آب و تاب شعار میدهیم: مرگ بر دزدان ، مرگ برنابخردان ، مرگ بر کلاّشان ، مرگ براو باشان ، مرگ بر قمار بازان و دغلسازان ، مرگ برولگردان خیانت پیشه ، مرگ بر ناپاکان بد اندیشه ، آنانکه بفکر جنایت افتند ، و نابخردانی که ایشان را حمایت کنند . .. واق واق ، از گرسنگی بمیریم ، نان از دزدان نگیریم ، ریاضت میکشیم وخیانت نمیکنیم به درخانه دشمنان صاحبخانه مان نمیرویم و برایشان ننگ نمی آفرینیم ، اما خود آنها ننگ آفرینانند ، با اندکی سختی از پای در آیند ، در خانه دشمن را بتملق بگشایند ، پایکوبی کنند و خاکروبی ، برای تملق بدیگران ، چهره خود را زغالی کنند که آنان را خوشحالی فراهم آید زنگوله و منگوله و زر زره و سرسره را بر خود آویزند ، گویا که پیك نوروزند !!

سگان از سفلگان عار دارند، زیرا نانی که نه در مقابل کار است، بدتر از زهر مار است. ما با پاره استخوانی بسازیم و بدزدی و غارت نمی پردازیم، کس رانمی جیببیم (۱) ونمی فریبیم، امادربین قابیلیان هم باسلاح وهم با قلم، غارت کنند و اختلاس، و در لباس ناس چون الخنّاس، ایجاد وسواس نمایند و از ابلیس گوی تلبیس ربایند، شیفتن و فریفتن!

ننگین تر از اینان، آن ناکسان پست فطرت وانسان نمایان دیو سیرت و دون ژوانان اسیر شهوتند، آنانکه دختران ساده و بیگناه را با وعده های دروغ و دسیسه های بیفروغ درلجنزار فریب تباه سازند و از پرتگاه سقوط بزیر اندازند و خود فرار کنند، انگار نه انگار!!

بزعم سفلگان، بریدن گوش سگان، برای بیداری آنان ضروری باشد، ما همیشه بیداریم و نیازی به گوش بریدن نداریم، چرا این خفتگان خموش، خود را گوش نبرند که بصف شب بیداران بپیوندند؟!

بعکس پندار این مرده دلان بیهوش، دیواره گوش، گیرنده صدا و مهمتر از آنتن ها ودکل ها است!!.

واما صحبت از پست فطرتی و بی غیرتی، مقایسه کوچکی بین سگان وقابیلیان: آزاد و فرهاد باتّفاق نوزاد و فرشاد در پائیز روزی بارانی گاوچرانی میکردند فرهاد که آشوبگر و ناسازگار بود به نوزاد و فرشاد سخنهای ناهنجار گفت آنها نیز تلافی کردند و مفصل زدند،

---

(۱) جیب کسی را نمیزنیم

فرهاد آزاد را به امداد طلبید و او بمیانجیگری دوید و گفت: دیگر فرهاد را نزنید.

نوزاد و فرشاد با او گلاویز شدند فرهاد پا به گریز نهاد و آزاد را که بیطرف بود تنها در معرکه گزارد!

آزاد یکی را برزمین میکوفت دیگری با چماق چنان کتکش میزد که برق آتش از چشمانش می جهید، او را رها کرده و بسراغ دیگری میآمد و برزمینش میزد آن یکی با تمام قدرت او را میکوفت واین زد و خورد چندین بار تکرار گردید درحالیکه فرهاد نامرد که جنگ افروز بود از دور نظاره میکرد و آواز میخواند!

سرانجام چماق بدست آزاد افتاد با دو ضربت کار هردو را ساخت و آنها را گل آلود و غلطان بداخل برکه آبی کشانید و بسزای خود رسانید ؟!.

سپس آرام آرام به فرهاد بد فرجام نزدیك شد وزمین و زمان در چشمانش تاریك، او را گرفت و باندازه نوزاد وفرشادش کتك وسیلی بنواخت و میان برکه آب پهلوی دویار اشرار انداخت و خیال خود را راحت ساخت!.

فرهاد بیمروّت خود آتش جنگ را برافروخت و آزاد بیچاره بخاطر او میسوخت، از دور چشمان کورش را از واقعه میدوخت!.

و امّا چوپان که با دونفر دهقان دست بگریبان شد سگ گله چون او را تنها یافت به یاریش شتافت پاچه یکی را گزید و شلوار دیگری را درید تا آنها را مغلوب و —

منکوب نمود ساق وسرین گزیده و جامه و شلوار دریده فرار را بر قرار ترجیح دادند !!

داوری کنید، کدام یك از اینان رذل و پست فطرت بود و کدامیك با وفا و باغیرت ؟!.

امیدوارم درس وفا و غیرت را بیاموزند و پند و عبرت بیاندوزند. دیگر عرضی ندارم.

متهم ـ ما را بوفای سگ اطمینان و سفلگی گربه را ورد زبان باشد و اقرار را انکار نشاید.

گربه ـ معو معو... چه فرمودی ؟ سخن از مقولهٔ وفا بود و بیوفائی، با این پررویی و بی حیایی دم از پارسایی و بی ریایی زدن و گربه نظیف لطیف و با هوش خاموش را به سفلگی و گدایی و ناسپاسی متهم کردن ؟ من که نمیخواستم افشا کنم که رسوا شوی لکن او باش، آتش افروز و دشمن تراش است اول خود را ارزیابی کن و با معیار عقل ناقص و ناتوانت بسنجان آنگاه حریفان تازه‌ای را بمیدان مبارزه بخوان، با کوته نظری و خیره سری با تمام جانوران اعلان حرب دهی کجا از معرکه رهی ؟ مگر ترا مجال زیستن تنگ است که با تمام موجودات سر جنگ است ؟

پرونده‌ای را جواب نگفته با این وضع آشفته جبهه دیگر را باز و حمله را آغاز میکنی! آگاهان گفته اند :

( بقدر تحمّلِ عقوبت معصیت توان کرد ) و آنگهی کوهی از سنگ خارا را یارای تحمّل زجر و وبال استحقاقی امثال شما را نباشد ، حال که ترا با گربه سر جدال است . از جناب زنبور عسل شیرین عمل استدعا است که با بخشیدن نوبت ، مرا فرصت دهد و برمن منّت نهد تا بنوبت خود تحصیل حاصل کنم یعنی رسوا را افشا و بار دیگر رسوا سازم .

زنبور عسل ــ بفرمائید و انگهی من اصولاً اهل مشاجره و مکابره نیستم ، شما میتوانید وقت مرا بخود اختصاص دهید، جز یکدقیقه .

خالدار ــ سپاسگزارم

خوب ، در آغاز سخن همیگویم : ای روی تو سنگپای قزوین ننگ بر بیوفا و چابلوس و متملّق و پای بوس ، من قبل از اتحاد،کارگری مزدوربودم و از مزدوری خود شرمنده و سرافگنده ، شما اذناب استعمار ما را استثمار و بشکار موش هدایت و بین ما سعایت و ایجاد عداوت کرده بودید ، ما فکر میکردیم که این جانور بمجرد اینکه اسمش موش است خونش حلال و مستحق گوشمال است تا اینکه گربه دانشمند ما را پندی شیرینتر از قند داد که تفرقه اندازی و جوّسازی برنامه قابیلیان قاتل است و حربه تفرقه و تبعیض را بر همه چیز حتی بر بمبهای خوشه ای

و ناپالم و سلاحهای هسته ای نیز ترجیح داده و مقدّم میدارند ، قابیلیان را جز در ذلّت ما عزّتی نباشد و پیوستگی آنها از گسستگی ما است ، برنامه نامیمون آنان زبون کردن جانوران بدست خود ایشان است و اینکار جز به ایجاد عداوت ونفاق و استناد به ویژه گیهای رنگ و شکل و نژاد میسور و مقدور نباشد !

کو آن دیده عبرت بین و آن مغز سالم بی تعصّب که این پیله ها را بشکند و دنیای وسیع حیات را ببیند و حقیقت را لمس کند ؟!

موش چرا باید بد باشد و گربه خوب ، این به چه خاصیتی و آن به چه مناسبتی؟! جز زور گویی این پررویی و زشتخویی را سند ومستندی نیست !

اگر بنیان زندگی را برمبنای زور قرار دهیم تمام موجودات مستحق زوالند زیرادست بالای دست بسیار و قدرتهای متفاوت افزون از شماراست و سرانجام به واحدقهّار منتهی میگردد که دمار از روزگار ستمکار بر آرد و دوران ستم را بسر آرد .

پند گربه دانشمند پایان یافت ، واکنون باید به جوابگویی قابیلزاده از خود راضی شتافت : رفت آن زمانی که بین موش و گربه تفرقه می انداختید و در سایه این گیرودار خود را میساختید و با قدرت قلم به نمایشنامه ها می پرداختید ، ما نیز اگر از سرگذشت پیشنیان و مظالمی که بر آنان از سوی شما قابیلیان گذشته است عبرت نگیریم وهنوز هم آزموده ها را بیازمائیم مستحق فنائیم نه سزاوار بقا ، بوی تفرقه از حلقوم مسموم و از سینه سرشار از کینه همی خیزد که خونها بریزد و فتنه ها برانگیزد اگر خواهان اعانتی از اهانت و استخفاف سینه را صاف دار !

ما جانوران نه حریصیم و نه آزمند و نه انحصار طلب و نیازمند با قوت لایموت بسازیم و به بیگانه نگرائیم و بویرانی نپردازیم، ابناءِ ما با سکوت و خاموشی هر گونه ریاوتزویر را بدست فراموشی سپرده‌اند. چرا بدنبال قابیلیان ناهنجار بیوفای ستمکار این جا و آنجا بدویم مگر دنباله رویم ؟!

اگر بدنبال آرزوهای پوچ از خانه‌ای کوچ کردند، گربه با مناعت را متابعت و اطاعت از آنها ضرورنباشد، در حالیکه ما کارگریم واز دسترنج خود بهره ور! ما نه ملوسیم ونه چابلوس! وقتیکه دست روی پشتمان میکشید و ما را می فریبید، دممان را تکان دهیم و گوئیم (هم هم) و این باصطلاح گربکان = (منتت به دمم) فکر میکنید که مخلص واراد تمندتان شده‌ایم ؟ و از اینکه دنباله روی نمیکنیم بیوفا و بیحیا گشته‌ایم ؟

نه، هرگز، مطلب بسیار روشن است و شما بسیار کودن!

و اما از وفای قابیلیان، مشتی ازخروار، در محضر عالیجناب دادستان و دادرسان هوشیار عرضه میگردد، اگر اجازت ورخصت باشد ؟

متّهم ــ عالیجناب، گفتهٔ دروغگو و بیوفا رااعتماد نشاید!

دادستان ــ اعتراض بیمورد است، خالدار توضیح دهد.

صفا پور و جفاپور دویار همپایه و دو همسال همسایه برای پیدا کردن کار از دیار دور گشتند و پیمان مودّت بستند که از طریق انتفاع از جان و مال یکدیگر دفاع و با هم کار کنند و یار وفادار همدیگر باشند، در دیار غربت بمحنت پرداختند و خود را سرگرم ساختند که شاید براثر تلاش و کنکاش به نوایی برسند و از بینوایی برهند. صفا پور در اندوختن بود و جفا پور در حرص و حسد سوختن، این یکی در تلاش واندگری در ریخت و پاش و معاشرت با او باش، این گرد آوردی و آن برباد دادی پس از زمانی آهنگ وطن کردند وهریك کوله باری با خود آوردند، صفا پور با قناعت و مناعت مال و متاعی فراهم ساخته و جفا پور با سفاهت وبلاهت پاکباخته حتی آنقدر او را توان نبودی که مادرش را ارمغانی آرَد یا برادر را ره آوردی، نابخردی و تهیدستی او را به رذالت و پستی انداخت تا در فرصتی بر صفاپور تاخت و ضربتی بر قفایش نواخت و پیکرش را تکه تکه ساخت و در توبره‌ای انداخت و به نابودیش پرداخت، توبره بردوش بکنار رودخانه طوفانی رفت تا در آبش اندازد و مال و متاعش را از آن خود سازد، از آنجائیکه‌دست انتقام طبیعت همیشه در کار است و داروغه خدا در بازار، سیل کنار رودخانه را از زیر خالی کرده تا جانی را از کیفر جنایت حالی کند، تله ای ساخته و آماده و پیش انداخته، ناگهان توبره بردوش بداخل رودخانه هبوط و از اوج امل بِدرَكِ الأَسفَلْ سقوط میکند.

سحرگاه، تابلوی عبرتی بردرختی دیده میشود، خبرپر آوازه‌ای توبره‌ای بر جنازه‌ای! مردمان در این اندیشه که در آن توبره چه سرّی باشد.می بینند هم سراست و هم سِرّ! یعنی سرصفا پور سخت کوش مال اندوز بردوش جفا پور کینه توز و تابلوئی عبرت آموز، که جفا رفیق پرکارش را بخاطر درهم و دینارش چنان کرده و خود نیز چنین شده است.

حضّار- جلّ الخالِق، چه انتقام اتوماتیکی ؟!

دادستان ــ مجازات داد گاه خلق ناقص و نارساست و عادلترین داد گاه داد گاه خدا.. سخن به اینجارسید، زنبور عسل شیرین عمل وز وزی کرد و در مقام تظلم چنین گفت:

ما موجود بی آزار خدمتگزار، که همیشه بکار می پردازیم و از عصاره گلهای معطر شهد ناب میسازیم، قابیلیان شوم بخاطر تاراج عسل وموم. خانه هایمان را آتش زنند و دسترنجمان را ظالمانه به یغما ببرند حتی در شکاف درختان و صخره های سنگ ما را به تاب و تنگ در آورده اند.

پروانه ــ این ستمکاران رشوه خوار باجگیران غدار پروانه بی آزار را که عاشق دیدار شمع وزینت بخش هرجمع است، گرفتار و در کف دست با فشار نگهدارند و از اوزرخواهند تا از زیورش بکاهند (پروانه زربده پروانه زربده ... !

بدینسان تمام زیور و گرده های الوان ما را بگیرند و آنگاه رها سازند که از پرواز بیاندازند، این باجگیران تاراجگر از دوره گرد و کاسب و راننده و حمّال و دلاّل و بقّال باج گیرند و سبیل را تاب دهند و حق وحساب خواهند!

ما را تاب مقاومت و یارای مخالفت نباشد، اما خراج پردازان بی غیرت باجگیرو چاقو کش و بی مسئولیت را بار آورند، این نوع کالاهای مزخرف، تولید و مورد مصرف خود جامعه است، زمینه برای رشد این مصادر فساد نباید آماده گردد چنانکه دست فروش غیور با گردوچشم باجگیر را کور کرد هرچند خود مدتی در زندان بماند اما باجگیر را بجای خویش نشاند و مردم را از او آسوده گرداند.

اینان دشمن ضعیفانند و چاکر ستمگران ، اگر غیور و دلیرند از زنبور باج بگیرند نه پروانه ؟

پرونده های طوطی و بلبل و سیره و قناری

خوش سخن ـ عالیجناب قابیلیان مرغان خوش الحان را در قفس زندان کنند و قرین یاس و حرمان !

متهم ـ حق با شما است زیرا اگر ما طوطیان را قفس طلا و غذای گوارا مهیّا و سخن را یاد و خاطرشان را شاد نساخته بودیم ، بی شرمانه در قبال شَکَر و بادام ، ناسزا و دشنام نمی شنیدیم !!.

خوش سخن ـ شما را سلب آزادی و مداخله در طبع خدادادی روا نباشد ، خودمان رازبان است و نیازی به بیان ناتوان قابیلیان نیست ، زیرا هابیلیان نیک پندار را به منطق ما اقرار باشد ، دلیل زنده و حجّت کوبنده (منطق الطّیر عطّار )است وغیر قابل انکار!

مرغ خانگی ( نازی ) ـ هیچ موجودی همچو ما از دست این ستمکاران جلاّد ، زندگیش برباد نگشته ، همیشه با ما در ستیز و چاقو هایشان را تیز وبدنمان را ریز ریز کنند ، بعضی ها قبل از بَسْمَلْ ما را مُثْلهِ مُهْمَلْ کنند ، چنانکه آقای ( قَسِیّ القَلْبْ ) قبل از بریدنِ سر به بریدنِ پاهای ماکیان می پرداخت سرانجام دست انتقام کارش را ساخت ، چاقو لغزید دستش را بطوری برید که به استخوان رسید آنگاه فهمید ، که مزه انتقام را چشید !

در شادی و در عزا همیشه ما را فدا کنند وقتی ما را صدا زنند و ( توتو ) کنند، از ترس ولو شویم، فرار نیز چاره کار نیست و گرفتار میگردیم.

روزی ( پسرك تنبل ) را، تب و نوبه آزار میداد و نزار و بیقرار ساخته بود دلش برای گوشت بریان در ضربان،گریان از مادر همیخواست که ویرا گنجشکی گیرد و کباب سازد، همه به خنده در آمدیم: که بااین تمنای خنده دار مادر را به کشتن ما وادار میکرد، اما مادر خسیس خود را به نفهمی زد و گفت « فرزندم مگر من گربه ام ! » باز هم خندیدیم اگر چه مرگ خود را نزدیك می دیدیم ! سرانجام، فضولی ویرا گفت: مرغی را کشتن آسانتر از گربه شدن و گنجشك گرفتن، یکی از ما را بریان و چشم مان را گریان کردند و گفتنیم: خندیدن زیاد، گریستن میاورد.

خروس ـ لاری خوش آواز نکته پرداز شکایت را آغاز کرد:

این وقت ناشناسها نیمی عمر خود را درخواب و غفلت تباه کنند و چون بیدار شوند به آزار بپردازند. ما خروسان بیدار و آگاه، این خفتگان دل سیاه را بیدار و به کار وادار میکنیم. ما را خروس بی محل خوانند و قتل واجب دانند درحالیکه تمام ماسِوا بذکر ذات کبریا پرداخته و آوای تسبیحشان طنین در دل کوه انداخته. نوای ( قُمْ یا اَیُّهَا الْغافِلْ ) را در غافلان تاثیری و برنامه هایشان را تدبیری نباشد.

---

( توتو ) ـ اصطلاحی است برای فرا خواندن ماکیان.

اینها هم طمعکار و هم خرافی بار آمده اند، بهنگام (کرچ شدن)، ما کیان را نزد آسیابان برند و از او خواهند که سر مرغ کمکار تخم نگذار را در بین دو سنگ آس قرار دهد و آرد کند !!. او هم گوید «این بار بخاطر من از خطایش بگذرید فقط سرش را در آب سرد فرو برید که از تخم گزاردن فرو گذار نکند».

آنچنان ماراز تولید مثل بازدارند و بتولید تخم وادارند که استثمار را بحد کمال رسانیده و ما را ترسانیده باشند، آنچه که مبنای طینت آنها است نه مقتضای طبیعت ما !!.

خروسان بیدار گر را نزد رمّالان بیداد گر برند که این (پوّپه ژه شه) (۱) را خواندن نابهنگام باشد، ببین که سرنوشت ما در کلام و کتاب ورمل وحساب چطور خواهد بود، حسابگر فریبا و دروغگوی دل سیاه که از بلاهت ابلهان و سفاهت نا بخردان سوءاستفاده میکند و برای دروغ آماده است، رملی را بیفگند و کتابی باز کند و نظری برلوح حیات ولوح ممات اندازد و به دجل و دروغ بپردازد: کتاب همیفرماید که خواندن خروس ناصواب و نشانه مرگ صاحبخانه باشد باید خروس را کشت و طلسم اعداد را نوشت و صدقه سنگینی داد که از بلا رهاناد !!

خروس دانا رمّال نادان را ندا دهد، قُمْ یا أَیُّها الْأَحمق !. رمّال گوید: خطر نزدیکتر میشود !،

خروس ـ أَیُّها الرّمّال، أَیُّها الدّجّال !

رمّال ـ خروس همیگوید: همینجا کشتنم روا باشد که قضارا پذیرفتم ورمل رااجابت گفتم !!.

---

(۱) سماری واگیر دار ماکیان

خروس ـ لعنةالله علی الکاذبین ، سپس خون دیك (۱) بریزد و در دیگ رمال دجال بپزد ؟!.

لاری ـ آری و صدها موارد دیگر از اجحافات و خرافات ، قابیلیان بجای اینکه بیدار گردند بیدار گر را بکشند و بجای اینکه خود را اصلاح کنند آیینه را بشکنند !!

مورغیور ـ همه میدانند که ما کار گری ساده و بی فیس وافاده ایم ، برنامه ما جاده ساختن و دانه اندوختن و بکار پرداختن باشد ، قابیلیان مغرور نه قائل به حق حیات برای مورغیورند گویی که کورند ، مارا زیرلکد صاف و دعوی انصاف کنند با روشهای زننده ونابود کننده با موران بمقابله و مقاتله می پردازند .

متهم ـ مورچگان ما را گاز گیرند !

غیور ـ شما را بیدار کنیم که بکار بپردازید ، اما خود را می بازید و برما میتازید ،

فیل (استوار) ـ ما را زیر بار گیرند وروی تخت بر پشت مان سوار گردند و با کلنگ به پشت گوشمان زنند و بجنگ و معرکه برند . و عاج مان را بشکنند واز آن تخت سازند و برپشت مان گذارند ، از کجا بردارند و به کجا گذارند ؟ جمبو گاز ، جمبو فیل ؟! .

گاهی نیز بکار ناهنجار وادار کنند : گدایی ، رسوائی !

---

۱ ـ دیك : خروس

چنانکه ( پایدار ) را در پارك فلوت یاد داده بودند زانو میزد و فلوت می نواخت و مردم را سرگرم میساخت و دلار و دینار را با خرطوم به سوار ستمکار شوم می پرداخت تا روزی دریافت که آبرویش در خطر است فلوت را دور انداخت و سوار را سرنگون ساخت و به فیل دیوانه لقب یافت ، گاهی دیوانگی از فرزانگی است مگرنه ؟! راستی آقای قابیلزاده ، میدانی ( جمبوگاز ) یعنی چه ؟ از مدیر پارك بالتیمور بپرس ، که از مدفوع فیل الکل ساخته و مصرف می فرمائید !

روباه آگاه ــ قابیلیان ، توله و تازی را اغفال و جار و جنجال بپا کنند و کوه و بیابان را زیر پای نهند ، شاید روباهی را پیدا و پوستش را از بدن جدا کنند واغلب بطور زنده باین جنایت زننده دست زنند و ننگ آفرینند !

مضافاً دم روباه را برتارك نصب کنند که مغز ناتوان را تدارك نمایند و با دم روباه خود را بیدار و آگاه گردانند و آنگهی گمراه رو سیاه هرگز آگاه نگردد !!

. خرس ــ آری برای پوست چه ها نکرده اند ؟!

متهم ــ روباه مکّار را اعتماد نشاید و در صداقت وی تردید باید ، زیرا دزد است و نامانوس و قاتل مرغ وخروس !.

آگاه ــ سالها است که تجربه اندوزیم و عبرت آموزیم که از قابیلیان برحذر باشیم و مصون از خطر ، و آنگهی ما برای قوت لایموت خود را به خطر اندازیم تا سدّجوعی فراهم سازیم تمام مکر وحیله ونیرنگ و تور و تله و دام وطعمه آلوده به سموم ، از قابیلیان شوم ، باشد .

داستانهای مستند مؤیّد مدّعای ما هستند که در کتاب ( حکایات خیال وخواب ) نقل شده که پویند گان و جویند گان را به شگفت وادارد !

مار خوشخال ـ قابیلیان ابناءِ ما را کور کنند ، و دهن دوزند یا دندان شکنند ، و بعضی را زنده زنده پوست کنند ، بعضی را میخ بردم کوبند ، تا بیرون آیند و دور آن حلقه زنند ، ننگین تر از همه ، بعضی را بگدایی برند و همنوعان خود را به آن بترسانند تا نصیبی بیشتر ستانند ، ما را به بدجنسی بشناسانند که : زننده است و گزنده و سمّی و کشنده ، بگردن هر کس بپیچد و بال است و نکال وباز شدنش محال ، طوری نباشد که بدور گردنتان حلقه زند و زند گیتان را به مخاطره افگند ، در حالیکه خود حقه بازند و کلك ساز و ناهموار و مردم آزار ، حتی خود مار که وسیله تهدید و وعید آنها است از آزارشان نامصون و زبون گشته است .

---

(لاك پشت ) ـ عالیجناب در طول هفتصد سال عمر ناچیز بیشتر از هزاروچهارصد بار کاسه پشتم را شکسته اند ، باتهام اینکه گویا : لاك پشت ، انسانی بوده کم فروش و دارای دو نوع پیمانه نابرابر که با بزرگترش خریده و با کوچکترش فروخته است در نتیجه دغلی مسخ شده و پیمانه هایش بصورت قالب در آمده اند !!

درحالیکه قابیلیان خود، کم فروش و محتکر، و در دزدی مبتکر، و دغل ونادرست و خائن و ایمان سست و ناهموار و بی بند وبارند، هر روز به مصیبتی دست بگریبان و به بلایی گرفتارند و به روی خود نیارند و از همدیگر شرم ندارند ده ها برسردار و هزارها در زیر آوار! بازهم سنگ بردارند و سنگ پشت بی آزار را بیازارند سرانجام بیعاری و نابکاری، گرفتاری و آه وزاری است، خدا خوب آنان را شناخته که پروبال و شاخ ودم و نیش و سمّ نداده اگرنه دنیا را زیر و رو میکردند و زمین وزمان را در هم می نوردیدند!.

---

زالو ــ عالیجناب، قابیلیان ماراخون آشام گویند درحالیکه ما حجّامیم نه خون آشام!

خون آشامان در فلسطین ولبنان و ایرلند و آسام و کامبوج و ویتنام به قتل عام مشغولند، قابیلیان خوداز وجود ما برای حجامت و طبابت استمداد جویند! ما خون کثیف را میگیریم و سلامت می بخشیم آنان خون پاك گیرند و جان ستانند، وخانواده ها را عزادارو گریان کنند!.

---

لك لك (حاجی آقای مرغان) ــ عالیجناب، سالیان سال است که لك لك و عقاب همسایه روبرو هستند، ما روی درختان لانه و ایشان در سنگلاخ سخت آشیانه

ساخته و بزندگی مسالمت آمیز پرداخته ایم روابطمان روی احترام متقابل همیشه متعادل بوده، تا روزی آقای حقه باز دغلساز در غیاب عمه لك لك و خاله عقاب، به تقلب پرداخت و دو گروه را بجان هم انداخت!

تخم عقاب و لك لك را جابجا میکند و منتظر عکس العمل میماند!

همسران به لانه و آشیانه برمیگردند چون با تخم بیگانه، در آشیانه مواجه میشوند جابجا عمه لك لك و خاله عقاب را میکشند و بزیر میافگنند، سپس هر کدام عشیره خود را از این تباهی آگاه و به آرایش سپاه می پردازند!.

جنگ در دره تنگ آغاز و لك لك و عقاب به پرواز در آمدند نیروی دو طرف تلف گردید و بساط جنگ درهم نوردید!

روباه آگاه ــ خوب، بفرمائید این هم حقه و کلك برای نابودی عقاب و لکلك آیا باز هم میتوانند گفت که روباه مکار است و آنگهی این نه مکر تنها است بلکه خیانت است و جنایت ؟!.

---

پرونده شتر (پرتوان)

پرتوان ــ مارا بار گران نهند و قوت اندك دهند تا از قوّت و توان اندازند هرچند آنها را اتومبیل و قطار در اختیار است هنوز هم برگرده ما سوار واز یکصد من بار تخفیف نداده اند!

گاه و بیگاه بعلاوه بار توانفرسا حرفهای جانکاه زنند که :شتر مظهر کژی و ناسازگاری است ! در حالیکه این ظاهر بینان کوردل را درك حقائق مشکل باشد پشت محدّب و قفای مقعّر دلیل بر توان و سرفرازی بیشتر و در آن سرّ و حکمتی است که نامالوف را بر آن وقوف نباشد !

پشتی که هرگز خم نمیشود و سری که در مقام غیرت پائین نمیرود ! و آنگهی ، درستی کردار دلیل برقوام و تعادل و تکامل است وانحراف و گمراهی دلیل آشفتگی و تباهی و قامت برافراشته و کشیده و کردار نکوهیده بمثابه آبگینه ایست که محتوایش سمّ قاتل باشد !

این قابیلیانند که نادر ستانند چنانکه خود درمثل آورده‌اند :

ای با خود کج وباما کج وباخلق خدا کج ٭ آخر قدمی راست بنه ای همه جا کج !

چه بهتر که هر موجودی اول خود را بسازد آنگاه بانتقاد بپردازد قابیلیان ما را کینه توز دانند و بد طینتان خود را ( شتر کینه ) خوانند !

وقتی که ستمهای فراوان از قابیلیان نادان بر موجودات ناتوان رود ، دفاع امری است مشروع و صفتی است مطبوع ، ناگزیر زود یا دیر بی ادب را تنبیه باید تا ویرا اصلاح شاید و بگفتهٔ هابیلیان « آنچه عوض دارد گله ندارد . وامر عیان را چه حاجت به بیان ، چنانکه ،

(بازیگوش) درحین بازی سر (با هوش) را شکست و با فرار از معرکه رست، (با هوش) با جوش و خروش او را تعقیب و تهدید بانتقام کرد، پس از سه سال او را در بیابانی تنها وبی پشتیبان یافت و بانتقام شتافت و خواست در سه جا سرش را بشکند و دیر کرد سه ساله را تلافی کند، باالتماس بازیگوش ضعیف، حریف دو درجه تخفیف داد در یکموضع سرش را زیر سنگ نهاد!.

کینه آدم نمای شرور چه ربطی به شتر صبور دارد؟ ما مظهر قدرت و استقامت و الگوی صبر وقناعت و غیرت و مناعتیم، با بوته ای خار بسازیم و به آزار نپردازیم بار گران را تحمل نمائیم و لب به شکوه نگشائیم و بر ساربان نادان همیبخشائیم زیرا او نادان است و هرنادانی ناتوان.

---

پرونده قورباغه

خوشخوان ـ اساسا قابیلیان مغرورند و کم شعوروازبینش و گزینش دور، قورباغه را از «دلمه» تشخیص ندهند و در دهن نهند، چنانکه آقای مخمور در شب دیجورپایش لغزید، ودلمه اش ریخت، دراین ریخت وپاش وحول وتلاش (سنتور) (۱) رادلمه پنداشت و آن را در دهان گذاشت فریاد فائده‌ای نداداورا جویده وخورد و باندرون فرو برد!! رجز خوانان همیگفت: فریاد کنی یا فغان، می خورمت دلمه جان، پول داده ام، پول داده ام آزاده ام!!.

---

۱ ـ سنتور نام مستعار قورباغه است.

آری آنچنان سنتور رنجور در شکم مخمور مقبور گردید!!

---

قنطر ـ عالیجناب، هر کدام از قابیلیان که شرورند و مغرور و ناهموار و ناسازگار گویند (به انتر میماند) در حالیکه انتر را اسیر کنند و به زنجیر کشند و بتقلید وادارند، اگر از خود دفاع کند گویند شرور است و ناصبور!

ما را متهم کنند و بدزدی طعنه زنند و بدکار و سوءپیشینه دار خوانند، گویا انتر خیاط پارچه دزد بوده و مقداری پارچه قرمز از ارباب رجوع دزدیده و بر آن لمیده است، خدایش مسخ کرده و آیت انسانیتش را نسخ و سرخی پارچه را رنگ و روغن نشیمنش کرده است!.

خدا نکند که ما دزد و کمفروش باشیم یا چنان مجرمانی در قالب ما در آیند!

پرونده میمون

مفنون ـ عالیجناب، هر کدام را که بد شکل باشند میمون خوانند!

با آنهمه امکانات و استطاعت بسبب عدم مراعات نظافت، معدن کثافت و سرچشمه آفت اند، جانوران، بدون حمام و آرایش، از هر نوع آلایش دورند و همیشه وهمیشه شاد و مسرور، ما همواره شاد و خندانیم و اخموها را بخندانیم اهل طرب وطراوت و باهوش و ذکاوت. نه چون قابیلیان که کافران نعمتند و طالبان نقمت، سر در گریبان و افسرده و پریشان و از کرده پشیمان گوئی در شبانه روزی ده بار

بابایشان می میرد، بانگاه به چهره عبوس و قیافه منحوس قلب میمون میگیرد، درانتظار عمر جاودانی در این دنیای فانی جز خیره سری و بی خبری نباشد.

آنان را نه گوش نصیحت و نه عقل معیشت است بینش آنرا ندارند که پستان بدهان بچه گذارند، معمولاً صدای قلب مادر نوای نشاط آور نوزاد است، وقتی نوزاد گریست باید از پستان چپ شیرش داد که آهنگ موزون قلب مادر تغذیهِ نوزاد را مطبوعتر گرداند و راحت و آرام شود.

در چنین حالی نوزاد را با داد وفریاد نزد کاهنان و کف بینان شیاد برده و استمداد کنند که کودك را چشم زخم رسیده یا از اَجِنّه آسیب دیده پستان نمیگیرد و آغوش نمی پذیرد!

نوزاد هم از زیبائی بهره ای ندارد، نه موی پرپشتی دارد و نه بردرخت و دیوار صعود تواند تا بیننده را بخنداند ؟!.

و اما بهتان دیگر قابیلیان، از بسکه نامانوسند و از خود مایوس گرفتار کابوس افسوس گشته اند ناچار برای فرار از سیّئات اعمال و زجر و نکال اسلاف مترف ونیاکان مسرفْ، « داروین » با استلحاق قابیلیان را عَلَی الْاِطْلَاقْ از نژاد میمون شله قلمکار معجون پنداشته و بر فرضیه سخریه‌آش صحّه گذاشته است!

این قابیلیان نادان و سرگردانند و نمیدانند که یاخته ها مختلف اند چنانکه آگاهان بدان معترفند، هر موجودی در ذات خود متکامل است و تابع نهادی

متعادل چنانکه گزاره و نهاد متباین باشند نتیجه مستهجن خواهد بود.

طبق فرضیه واهیه داروین که مشابهت را اصل مجانست می نامد باید هر گردی گردو هر آبَروی را آبرو دانست: تکامل چنانی را تسلسل وانقطاع به بطلان وامتناع میرساند.

نژاد اصلی میمون چیست ؟ و این حرکت متعالی چرا درمانده و خاصیت خود را از دست داده است ؟

بنظر من شعور پروفسور در قلب ماهیت و زوال خاصیت دچار سر گیجه و فتور نشده بلکه با تجاهل به تکامل، خواستار افتخار پیوستن به نژاد والاتبار میمون هوشیار است و گرنه هر گونه اشتباهی را حدی است که قابل تاویل باشد، نادانی تا این اندازه ؟!!...

دادستان ـ احسنت آفرین، با بیان متین این لکه ننگین را از حریم مان زدودید باز هم آفرین !.

زاغك ـ عالیجناب قابیلیان نا حساب ما را ناسزا وناصواب گویند گویا، بزّاز کمفروش کوتاه متر را خدا مسخ کرده و بصورت زاغك در آورده و نیم متری ناقصش را متمم قیافه اش گردانیده که رمزی از مجازات و نمونه ای از مکافات باشد !

متهم ـ زاغك که به صابون دزدی و چشم کنی معروف است.

زاغك ــ اما دربرابر نادرها و آغامحمّد خانهای شما شرمنده‌ایم !!

خنده ممتدّ و بلند حضّار! ...

کَنه ــ هر وقت که به ناحق چسپند کنه را متهم کنند، مثل آقای چسپان که اگر برمزار پدر گذشتی مشتی خاك برداشتی و تهیدست برنگشتی! زور گویی و پرروئی و جعل مدارك و اسناد و اقامه شهود و یمین کاذب و رشا وارتشا برای تصاحب حق دیگران از خصوصیات قابیلیان باشد معذلك از خود نام نبرند و کنه را بد نام سازند

---

مهماندوست ــ آری قابیلیان لجوجند و کینه توز و ابله و آتش افروز سفله و نمکنشناس، اسیر طمع و وسواس، غالبا در اِزای خدمت دست به لئامت زنند! چنانکه صیاد نامراد از بهمن سقوط کرد و به لانه ام افتاد، از آنجائیکه مهمان نوازی از خصایص ما است. چهل روز او را خدمت کردم و میوه خورانیدم، و با گیاه والیاف پوشانیدم که سرما نخورد و مریض نشود، تفنگش را نیز کنار گذاشته وامانت نگاهداشته بودم، تا وقتی که رفتن تواند در امان ماند.

بهنگام یُسْر و زوال عُسْر، سر رازیر پایش نهادم تا از شکاف صخره ها بالا رفت، سپس او را چند قدمی بدرقه نمودم و تفنگ را بوی سپردم و خدا حافظی کردم، گامی چند فاصله نگرفته بود که سینه ام را نشانه گرفت در آستانه جفا، تیرش

بخطا رفت ، برق آسا با یك سیلی نقش زمینش کرده و تفنگ را که آلت جرم بود شکسته و بدور انداختم ، هرچند مستحق مجازات بود بایك تف او را مکافات نموده واز خوش گذشتم !

اینان فرصت طلباند و ترسوان و بی غیرتان ، و در این باره صد ها داستان در خاطرات جانوران ثبت گردیده است از جمله قصّهٔ اخمو و ترسو که به سودای پوست افتادند وهوای شکار خرس در سر ، در مدخل جنگل پشمو را دیدند بغایت ترسیدند ، اخمو بالای درخت رفت و ترسو خود را بمردن زد ، پشمو از قضیه آگاه و به اخمو نگاه کرد ، نزدیك بود که قالب تهی کند و بزیر افتد از او چشم برداشت و سر بگوش ترسو گذاشت این مرده متقلب نیمه جان همیگفت : وای وای وای .

پشمو یواشکی گفت : سلام به مامان جونت برسان ، نترس ما را با مردگان کاری نیست !!!

آری پشمو ترسو را که مرده تقلبی بود بحال خود گذاشت و برویش نیاورد ، اما قابیلیان مرده را در گور راحت نگذارند و کفنش را بردارند و باحتمال زیاد بلاهای دیگر را نیز بسر آرند ، و اسم خود را « اشرف مخلوقات » گذارند !!

تمساح ـ ستمهای قابیلیان فراوان و همچون بار گران بردوش جانوران سنگینی میکند اینها را که ضد حیات و پیش در آمد مماتند به اشد مجازات برسانید در رودخانه و دریا در استخر و برکه ها عرصه را برما تنگ و زندگی مان را لنگ

کرده اند. گویی با ما سر جنگ دارند، اساساً روند ما از جانوران برّی جدا و برنامه هایمان از هم سوا است، اما قابیلیان خون آشام، با زَهر و دینام، و تور وطناب، و سبد و قلّاب، ما را عذاب دهند ونیمه جان کباب کنند!

فرض کنیم: موجودات برّی خار چشمشان باشند با موجودات آبی چرا اینهمه عداوت و دعوا ؟! نمیدانم آنان را با موجودات بی آزار که کاری بکار آنها ندارند چکار ؟ چرا اشکهای گریه خود را به اشکهای شادی تمساح تشبیه میکنند ؟!

دریانوردان آزمند اکسیژن ذخیره کنند و بقعر آبها خزند صدف را بشکنند و مرجان را بر کنند و حلزون را بربایند و از اینسو روند و از آنسو در آیند فیلم بردارند و بنمایش گذارند که سراز راز بقا در آرند ؟

تو ای مسکین ناتوان که هنوز خود را نیافته ای دیگران را کی و کجا توانی یافت اگر خود را گم نمیکردی، سراز کار خود در میاوردی ؟ و آنگهی در زمین بگرد و در خانه ات و در لباسهایت و در اندرونت که چیستی و کجایی و کیستی هستی یا نیستی ؟ چون بحریم دیگران در آیی و با دفاع روبرو شوی زبان به شکایت گشایی و از کوسه و تمساح قصه نقل نمایی، کوسه های آبی به خشکی نیایند که کوسه های خشکی به دریا در آیند امیدوارم به کوسه های خود بپردازید و کوسه های ما را بهتان نسازید داستان کوسه ازرق بطور مطلق در وادی و آبادی برسرزبانها در جریان است!

تجارت انواع موجودات دریایی، مرجان و صدف و مروارید و حلزون و گوش ماهی و کنسرو و خاویار و زهرمار برنامه قابیلیان ستمکار است که از ما دست بردار نیستند با انواع کشتی وزیر دریایی و قایق و اژدرافگن و موشك اندار. ورزمناو و نفتکش های سنگین و خطرناك محیط را آلوده و جانوران را هلاك سازند. باید گفت، علم و دانش قابیلیان برای نابودیست نه بهبودی ؟!

---

پرونده آهوان

شوخ چشم ـ عالیجناب، بیگزاف، قابیلیان را انصاف نباشد در یخبندان زمستان که جانوران گرسنه وناتوان در بهمن های بی امان درمانند شکارچیان بی ایمان آنان را محاصره و جانشان را بمخاطره افگنند!

نه یکی نه دوتا نه ده تا، اسیر گیرند و بسمل کنند و شاخ شکنند و شکم درند و دست وپای بندند، آهوان بی رمق از ترس جان، خود را در رودخانه بی امان، اندازند، ده ها تن در زیر تخته های یخ قطور جان بازند، واقعاً این کشتار و تلف، موجب اسف است!

روزی که « دَوان » به اسارت صیّاد بی امان در آمد، بابستن ریسمان، بر گردن او کشان کشان، بطرف ده روان گشت، دوان را رمقی بیش نمانده وبرزمین افتاده بود، بی امان با چوگان چنان بر فرق دوان کوفت که یك چشمش از کاسه بیرون

و غرقه در خون گشت !!

ما را از دور جز نظاره چاره ای نبود ، دیده گریان و دل بریان !!

باردیگر ( سیران ) براثر گرسنگی به خانه ای پناه برد ، صاحبخانه روسیاه پناهش برید ، باداس شکمش را درید ؟! در حالیکه صیّاد نامراد به خانه خاله خرسه افتاد ، میزبان چقدراز او پذیرایی کرد و او چقدر بیوفائی ؟!

( خشم و گریه دستجمعی جانوران و تقاضای مجازات قابیلیان ... )

دادستان ــ پس از پایان محاکمات تصمیمات لازمه اتخاذ خواهد شد .

تارزان ــ قابیلیان بدون جهت کارخانه نساجی ما را خراب سازند و بافته هایمان را تافته و بدور اندازند !.

متهم ــ عالیجناب ، نسج عنکبوت سبب لاغری گاو و گوسفند شود ما بخاطر حفظ صحت این رشته های مفسدت را بریده و این بساط ناجور را در هم نوردیده ایم .

عنکبوت ــ پس چرا داغشان میکنید و آزارشان میدهید و جان شان را میگیرید ؟! وانگهی . نساجی ما چه ربطی به لاغر شدن آنها دارد ؟!

شما ، قابیلیان ، در خرافات غوطه ورید و مایه دردسر ، چنانکه آقای ابله را ماست تعارف کردند ازحال رفت ،علت را جویاشدند، گویاشد، که زنش زائواست ،اگر خود ماست خورد زنش بیمار گردد! خنده دار نیست ؟!

متهم ـ در منطقه ای فقط آنچنان ابلهانند و انگهی بین واهیان وداهیان تفاوت از زمین تا آسمان است.

عنکبوت ـ ضمن لاف و گزاف بحقیقت اعتراف کرد که بلاهت و سفاهت در حدود منطقه ای است نه ندرت و اتفاق، مضافاً بین آنها که قابیلیانند رابطه‌ای نیست. پس بین نسج عنکبوت و لاغری حیوانات رابطه چیست ؟!

باید گفت که بیانات متهم بطور کلی متناقض و درهم و برهم است، خود در مقام تعجب گویند: نامراد خربزه خورد و خدامراد همی لرزد ؟!

عقرب

احدب ـ عالیجناب قابیلیان نادرستند و ایمان سست بد کار و ناهموار و دغل ومردم آزار ناساز کاریهای خود را فراموش کرده و نیش عقرب را بهوش سپرده اند و او را به خبث طینت والگوی آزارو اذیت معرفی کرده اند، در حالیکه ...

متهم ـ اینجانب اتهامات و تظلم و شکایات جانوران را ۵۰٪ می پذیرم اما دعوی غلط ونابجای کژدم کژ خلق بدطینت و بی تربیت را بگردن نمیگیریم !

دادستان ـ اهانت مکن که مجازاتت شدیدتر خواهد شد، اگر حرف حسابی دارید بیان کنید ؟

متهم ـ جناب کژدم، تو که در نیمه شب به رختخواب خفتگان در آیی وبانیش زهرآگین متوحش نمائی و دمار از روزگارشان بر آری بازهم ادعاداری ؟!

اگر عالیجناب باطناب حلق آویز یا با تیغ تیز ریز ریزم کند، محال است به نیش زهر آگین و روند ننگین تو حرمت گذارم و مستحق حیاتت شمارم!

تو چه میگویی؟ ای ناکس پست فطرت وای کژ خلق بدطینت آدمیان را چقدر طالع نامیمون و بخت ناهمایون است که تو الگوی آزار با هیکل ناهنجار، نادرست وایمان سست شان خوانی؟!

دادستان ـ بجای برهان و بیّنات به لاطآئلات پرداختن وقت تلف ساختن و خود رااز متن به حاشیه انداختن باشد ناگفته به ز گفتار آشفته!

احدب ـ عالیجناب، اجازت فرما آنچه را که در انبان دارد بنمایاند و خود را افشا گرداند، حجت من آنقدر ضعیف نیست که درقبال استدلال سخیف دشمن بازماند و ظهیر و نصیر رااقتضا کند.

متهم ـ آری حجت تو نیشت باشد و بیانت کنایت از تهدید و سرشار از وعید، عالیجناب دستور فرمای که مرا خون بریزند یا بدار آویزند تا با این بدخو، روبرو نگردم.!

دادستان ـ کشتن تو بمعنای آزاد شدن از دادخواهی مظلومان است باید محاکمه شوید تا با خِفّت و رسوائی بمجازات کذائی برسید!

درداد گاه ماقهرمان سازی و دروغ پردازی محال است، چه بسا رای داد گاه براین باشد که هر مظلومی در انتقام مجال ومقام یابد، من جمله: عقرب) فهمیدی ؟!. شاکی ادامه دهد..

احدب ــ متهم حرف مرا قطع کرد وبه زور گویی پرداخت ، داشتم میگفتم: در حالیکه ، نیشهایی که بگوشه چشم و نوك قلم بخلق اللّه همیزنند ، بی امان است و جان ستان ، اگر نیش ها را آلت جرم بنامیم باید چشمان شما کَندهٔ وزبانتان بریده و قلمتان شکسته شود ، آنگاه نیش کژدم گسسته گردد و آنگهی هر چیزی را دو بُعد باشد خیر وشرّ ، مثلا ، ( آتش ) هم گرم میگرداند و هم میسوزاند ، سازنده است وسوزنده !

نیش عقرب یگانه وسیله دفاع اوست زیرا نه پارتی ساز است و نه رشوه پرداز ونه قلم دارد و نه ستم میکند ، و نه بدنبال این و آن میدود ، اگر عقرب نیشش را در حمله بکاربرَد کار از کارمیگذرد همه تان را در خواب میزند وریشه تان را میکَند !

در باره نیشهای شما داستانها نقل شده است ، از جمله :

آقای بیکس ، از آقای دادرس استمداد کرد که به آقای بیداد توصیه کند تاطلبش را تأدیه نماید ، حتی یك مرغ چاق وچله و یکعدد کدو برای او کادو برده بود که شاید نمك گیر شود و نیك تدبیر کند !

دادرس فریبکار به بیداد غدّار نوشت ، که ( حامل نامه را صد ضربه شلّاق بزن و یك بَدْره زربستان !...

بیکس نامانوس دوستش را کیکاوس ، شفیع قرارداد وببارگاه رفیع بیداد بد نهاد فرستاد و خود منتظرماند ، ناگهان صدای أَلْأَمانِ کیکاوس ، بیکس را

سراسیمه ساخت، فرار را برقرار ترجیح داد و بدون توضیح با نیرویی که داشت پابفرار گذاشت و از کوه و دشت گذشت تا بمحضر دادرس رسید واز مضون نامه پرسید!

دادرس ـ نابکار روزگار چرا نامه را نرساندی و خود را کنار کشاندی ؟!

بیکس ـ گریان و دل بریان، نامه را شفیع ( کیکاوس ) رسانید و کتك خوردنش مرا باز گردانید!

دادرس ـ پس آقای بیداد غوغا و دَیْنِ ترا به کیکاوس ادا کرده است.سپس با اشاره دادرس، خدمتکار ناکس کدو را بر فرق او کوفت که دانه های اشك و کدو با هم در آمیخت وازصورتش فرو ریخت! نیش قلم درون را بیشتر ریش میکند یا نیش کژدم ؟

ما بهر کس نیش نمیزنیم بلکه آنان راکه خیال فاسد، در مغز کاسد می پرورانند و در اندیشه آزار جانورانند، آنانکه نمك خورند و نمکدان میدرند و نابکار و خیره سرند!

دیگر: طعنه اقارب از نیش عقارب دردناکتر است، چنانکه دکاندار خسیس بخاطر یك تومان تحفیف هزارویکحرف سخیف به پدر نحیفش گفت!

در حالیکه تمام ثروت و مکنت از آن پدر بود نه پسر خیره سر!

خنجری که شما از پشت بدوستان میزنید دردناکتر است یا نیش عقرب ؟!

چنانکه ، بی نیاز و دغلباز میهمانان ( کارساز) بودند شبانگاه دغلباز را بصندوقخانه کارساز نگاه بود ، بی نیاز آرام خفتی و دغلباز حدیث النفس گفتی ! کارساز بفراست دریافت که این بدطینت را وسوسه سرقت است ! چاره اندیشید : دور بی نیاز را طناب کشید و از دغلباز چشم پوشید .

عقرب شبگرد دریافت که بی نیاز ، مورد توجه کارساز است او را بحال خود گذاشت و به تنبیه دغلباز همت گماشت و به تزریق پرداخت و کارش را ساخت !

هوسباز با نیشی اندیشه دزدی را فراموش کرده و مدهوش و آلوده گشته بود ! کارساز و بی نیاز او را با درد جانگداز پیش دکتری نکته پرداز بردند ، طبیبی لایق و حکیمی حاذق که در نگاه اول قضیه را دریافت : چرا عقرب فقط این یکی را گزیده ؟ حتما طناب موی سیاه رادورش نکشیده‌اید تا نیش عقرب بچشد !

بعلاوه طبابت بحقیقت اصابت کرده بود زیرا عقارب را از طناب موی سیاه گذار نباشد و شبگرد نیز روی تدبیر دغلباز را گزیده بود نه تصادف و تقدیر! خوب آقای بی حجت ، حجت کدام یك قویتر است ونیش کدام یك دردناکتر و کدام یك پاکتر یا ناپاکتریم ؟ نیش ما برای تادیب است ونیش شما برای تخریب و تعذیب شما که عقرب ومار را در شیشه نگهمیدارید چرا آدمی را در شیشه نمیگذارید طبعا دریافته اید که ما پرخاصیتیم و شما بی خاصیت . ؟

بوقلمون

چتری ـ عالیجناب. قابیلیان زورگو دغلکاران هزارچهره خود را بوقلمون صفت می نامند در حالیکه ما از دغلکاری و ناهنجاری آنان متغیر و خشمناك میشویم و پرهای خود را برزمین کشیده و شعار میدهیم (مرگ بر آنانکه مرکب امضایشان خشك نشده زیر تعهدشان میزنند، مرگ بر آنانکه دوست ودشمن ندارند و به زور وزرخدمتگزارند، مرگ بر آنانکه هدف ندارند وبهر طرف میرانند). مرگ بر جلب و فرصت طلب!

مارمولك

پولك ـ این دیوانگان بی مغز، جنایات را نیکو و نغز، نشان دهند، چنانکه آقای دیوانه دوستم را (فرزانه) بقتل رساند وبرجنازه اش دعا میخواند او را کفن و دفن نمود و مدتها برمزارش سوگوار بود؟ آنچنان با جانوران ستیزند و بر آنها اشك ریزند وتمساح را به سرشك دروغین متهم کنند که: فلان. اشك تمساح همیریزد ؟! واقعا شگفت آورند و خیره سرواز خرد بی خبر!.

---

[ پرونده مگس ]

صفیر ـ عالیجناب در حوزه و حریم قابیلیان کار ما نظافت و زدودن کثافت در محیط زیست باشد، از کثافتکاری و ناپرهیزگاری قابیلیان به ستوه آمده ایم، خسیسان پای دربند، ما را حریص و آزمند و بیعار و بی بندوبار خوانند، و خود را آزاده میدانند، حشره ای که خوراکش انگبین وقند است، چطور کثیف و آزمند است؟

بلکه آرزومند است که دور برش نقل و نبات و شیرینی و شکلات باشد، نه آت و اشغال و کثافات! اصولاً ما برای گندزدایی و لکه گیری ساخته نشده ایم، بلکه از گندکاری و ناپرهیز کاری در انزجار و متنفر و بیزاریم، ناچار برای نجات جانداران دیگر خود را وارد صحنه کارزار سازیم، و به اِنقاذ بپردازیم، همانند سازمان اطفآءِ حریق و نجات غریق!

اگر خود محیط زیست را تمیز نگه دارند و ما را دردسر و زحمت ندارند، مشتاق دیدار و عاشق رخسارشان نیستیم که پیرامونشان بگردیم، وبساطشان را درهم نوردیم! حریص و آزمند، استعمار مکّاراست، که از در بیرون رود، واز روزن داخل شود! مگس مسکین را به آزمندی و نیازمندی چکار؟! سورچرانیم یا طفیلی، شکمو یا قفیلی؟!

جامعه ای که رفتگر رااز ستمگر باز نشناسد، از هر چیزی می هراسد، جز فقر و بیماری و ذلت و بیعاری نصیبی نخواهد داشت.

حریص و بیعار کسی است که ده بار زندان دیده، ودست از خطا نکشیده است، نه مگس مسکین، عاشق شهد و انگبین.

کارگر بی اجرت، وزحمتکش بی مزد و منّت!!.

پرونده بوم

بوم ـ قابیلیان ، ما را بدشگون و حامل اخبار ناامون میدانند، گناه ما: ساختن لانه در ویرانه و دوری از بدبینان و سخن چینان است ، ما نجات از مذلت را در کنج عزلت یافته ایم و عزت و مناعت را در قناعت .

متهم ـ آری ، پیشینیان گفته اند: ( بوم شوم و بد قدوم است چون بر آبادانی همیخواند بویرانی همیکشاند ) .

بوم ـ واقعا این شما پررویانید ، که ما را بمعرکه میکشانید ، و بد زبانی شما ما را به گوشه و کنار و تنفر و انزجار وادار ساخته ، لکن ، بشما قابیلیان حق میدهیم که: بمبهای خوشه ای و ناپالم و هسته ای و توپهای سنگین ، وبمب افگن ها و موشك اندازهای ما خانه هایتان را خراب ، و جگرهایتان را کباب کرده است ؟! آری موشك هشت متری در کوچه شش متری !!

شرمنده ام از اینکه هیروشیما و یا فاوحیفا و لبنان و مجارستان و افغانستان و لهستان و کامبوج و آسام و کره و ویتنام و السالوادور و تایلندوایرلند وشیلی وایسلند و صحراو اریتریا و چاد و زامبیا و همه جا وهمه جا را ما ویران کرده ایم

باز هم شرمنده ام !.. که نقاط مسکونی را بویرانی و آوارگی وسرگردانی انداخته ایم ؟

آری همه‌اینها را بوم شوم انجام داده است نه بمب شما ؟! واقعاً اسف آور !.

نه . آقای قابیلزاده تنها رفته به قاضی و از خود راضی ! این شمائید که برای تسلط بر رقاب به تب و تاب افتاده و برای هر جنایتی آماده اید با سالوس و ریا و ماسکهای فریبا بر سرنوشت مردمان ناتوان غالب میشوید و خود را به قالب مطلوب طالب میزنید !..

ما از آنجائیکه به کردار تباه تان آگاهیم ، هر شامگاه به آثار شومتان نگاه و بانوای ( لِدوا للموت وابنوا للخراب ) (۱) خطاب وعتاب میکنیم ، چنانکه در زادن هر نوزادی دو مصیبت بزرگ حاصل آید . « کشته شدن و کشتن ، ناروا ساختن و بویرانی پرداختن » .

اگر شما خود را « خلیفة اللّه » بدانید متاسفم باید شما را « مصیبة اللّه » نامید ، زیرا ویرانگری و غارت و تاراج واسارت از مصیبة اللّه سر زند نه از « خلیفة اللّه » .

---

پرونده طاووس

---

۱ - بزائید برای مرگ و بنا کنید و بسازید برای ویرانی و خراب شدن .

نگار ـ عالیجناب، ما را با این زیبایی به رسوائی متهم سازند و بانتقاد از پاها می پردازند گویی این قابیلیان را چشم بصیرت و دیدن حقیقت نباشد. هزار حسن و زیبایی را با یك نارسایی ( آنهم بزعم خود ) از یاد برند و فقط نقاط ضعف را بخاطر سپرند!

اگر بجای انتقاد از جزئیات به تایید محسّنات می پرداختند خود را سیه روز نمیساختند و در آتش بدبینی نمی سوختند و از آنهمه زیبایی به پای طاووس چشم نمیدوختند!

نا سازگارترین موجودات کسی است که نیکوئیها را نادیده انگارد و بدیها را به دل گمارد، وآنگهی دستگاه آفرینش را حکمت و گزینش است، سپیدی و سیاهی مکمل همدیگرند، چنانکه دیده هر بیننده این مدعا را گواهی صادق و زبانی ناطق است. اندیشمندان میدانند، هر سپیدی مکمل سیاهی و هر بلندی متمم کوتاهی است، برف و نار و گل وخار و سردی و گرمی و زبری و نرمی و بلندی و پستی و نیستی و هستی، ضخامت و باریکی روشنی و تاریکی، از عناصر بیگانه چهارگانه متضاد بصورت گزاره و نهاد در آمده اند، بعلاوه اگر نه اینطور است؟ من آرزومیکنم که چشمان آنها سفید بشوند چنانکه آرزو دارند که پاهای ما!

آنها حتی به پاهای قرمز و نوك کبك کذایی با آنهمه زیبایی اعتراض دارند گویا کبك منقار و پاها را از خون شهیدان رنگ کرده و در جنگ مشارکت نموده‌لکن

قابیلیان سر می برند و پهلو میدرند و از یاد می برند و پندارند که از ابرارند، و چیزی نیز طلبکار! نفرین بر ستمکار بیعار دشمن چرنده و پرنده و خزنده و مور ومرغ وماهی، غریق گرداب مناهی وتباهی.

---

خفّاش ــ قابیلیان او باش بهتان تراش بی بصیرت و بد سریرت ما را کور رنجور خوانند کور و رنجور کسی است که آسایش دیگران چون خار در چشمانش می خَلَد ورشته صبرش را میگسلد روان خود را به عصیان بیالاید و در خواب وبیداری نیاساید: حسود نیاسود.

در حقیقت ما تاب و توان دیدن عاصیان را نداریم تلاش روزانه را نایده انگاریم و گرنه چطور در شبهای تاریك بپرواز در آئیم و از کار خود گره گشائیم، طعمه خود را پیدا ونیك و بد را از هم جدا نمائیم ؟! در حالیکه قابیلیان با وجود برق و فانوس و شمع وچراغ و نور افگن سرشان بدیوار همیخورد مَعَذٰلِكَ عبرت نگیرند و از خفّاش انتقاد کنند، ما گوشهایمان را داراست و از هر گونه ارتعاشی خبردار و بازدّیابی اشیاء ارزیابی حاصل و کامیابی کامل میگردد.

---

موش باهوش

موش ــ عالیجناب دادستان دادرسان دادگر، قابیلیان ما را دزد و چموش گویند و دزدیها و خرابکاریهای خود را فراموش کنند، موشها ارز کشور را بیرون برده خون مستضعفین را خورده، سمینار کس، را آتش زده، برضد مصالح کشور قیام کرده اند در کویر لوت فرودگاه ساخته، به آواره نمودن خلق پرداخته، بعنوان یارویاور، ویرانگر واشغالگر شده اند، اختلاس کرده و ناس را به افلاس انداخته؟ چه کرده اند؟

ما اگر از دانه ای قوت لایموت بسازیم دزدیم و رسوا و مستحق فنا لکن آنانکه مال و ناموس وهستی مردم را میدزدند پاکند و پارسا؟!

دانه ها را خدا میرویاند و تمام نعمتها را برای جانوران مینمایاند، زمین و باد و آب و باران و آفتاب که عوامل رشد نباتات و ازدیاد موجوداتند از آن خدا و برای حیواناتند، مگر تنها قابیلیان حیواند که سرنوشت ساز همگانند؟.. انباردار ارزاق و ممسك و بی انفاق!!

با صدای رسا ندا دردهم که ای دغلسازان تفرقه انداز رفت آن زمانی که بین ما و گربه ها عداوت را ایجاد وزندگیمان را برباد کرده بودید. اکنون، ما متحدیم و متعهد دیگر تله شما اثر و زنگتان خطر ندارد با همکاری و همیاری آنها را بسازیم و از کار بیاندازیم، ما را در گذشته از گربه اندیش بود و خاطر ریش، خودیها ما را اسیر و تحقیر میکردند، اما حالا در سایه اتفاق و اتحاد شادیم و آزاد.

ملخ ـ ما را بریان کنند و در حبیب و دامان ریزند و بخورند گویی که ما نقل و نباتیم نه مستحق حیات ؟!

---

سنجاب: پوست ما را بکنند و بفروشند و یا برخود پوشند ؟

---

فك ـ ما را زنده زنده پوست میکنند نمیدانم چطور به این جنایت زننده دست میزنند ؟! چه مسلخِ تلخی ؟!

---

شانه به سر ـ دوره گردهای دَجّال ، فالگیران رمّال ، که حمّال اوزار واثقالند ، و نادان وبی ایمان ، گوشت و خون و استخوان و ناخن و پرهای ما را برای جادو تجویز کرده اند بدینگونه قتل ما را روا و خون ما را برای دعا و طلسم به سزا دانسته اند آنهم برای نقشه های شیطانی و نابسامانی !

---

سار ـ امان از بچه های جانور آزار، لانه را ویرانه کنند و تخم ها را بشکنند و جوجه ها را بدور افگنند !!

---

گنجشك ــ قابیلیان در افترا و بهتان سرآمد دورانند، از جمله گویند: گنجشك، خواب هنگام پاها را بالا گیرد، که اگر آسمان فرود آید، آنرا بپاید! پناه بر خدا از بهتان نادانان، که زبان خود را ندانند و آشنابزبان پرندگان اند؟ در خانواده های خود پاهارا نمی پایند ودر لانه گنجشك درآیند وسر بر آسمان سایند! آنان رادربین خود به «دیلماج» (۱) احتیاج است چطوراز درك راز دیگران بی نیاز و در کشف احوال استقلال باشد، بهتر است در امور خود بیدار باشند، آنان را به تاج هدهد و پای گنجشك و منقار کبك و گردن بوتیمار چکار؟!

دعوی هر کس بقدر استطاعت باشد ما فقط به استقلال آشیانه می اندیشیم وزندگی آزادانه و ایشان بفکر استقلال، در استبداد و اضمحلال، نه در اندیشه کشور و مسقط الرّاس از جان عزیزتر، خداجوئی را در خودخواهی به تباهی رسانیده اند!

زنبور ــ قابیلیان خطرناکترین موجودات و بی خاصیت ترین حیوانات ....

متهم ــ عالیجناب، آقای «ویزویزی» را با من غرض شخصی است هرگز نیشهای دردناکش را فراموش نخواهم کرد!

دادستان ــ اعتراض وارد نیست او مامور بوده است ومعذور.

زنبور ــ داشتم عرض میکردم، اگر زندان قابیلیان را بازندان جانوران که آن را «باغ وحش» نامند، مقایسه کنیم دچار سرگیجه وسراسیمه خواهیم شد:

---

۱ ــ دیلماج: مترجم.

۱ ـ زندان قابیلیان: بادرب قطور آهنین بزرگی به سان سد سکندر که غیرقابل نقب وصعود است، نه سوراخ شود ونه کسی از آن بالا رود!:

پشت این دروازه باز نشدنی را همنوعان مسلح با تیغ و تفنگ، تنگ چسبیده اند، ومانع از دخول وخروج، وهبوط و عروج، از بقایای یا جوج وماجوج!

۲ ـ پشت در زندان را میله های قطور وستبرتر از ساق لندهورو روی آن را تور آهنی مستور کرده باشد!

۳ ـ دیوار زندان از آهن و سیمان بعرض دو و بارتفاع چهارمتر که پای زنبور را بر آن قرار نامیسور، وعبور غیر مقدور باشد، مع الوصف پاسبانان در بالا و پائین زندان، دید بانند و زمین وهوا را نظارت کنند که مبادا قابیلیان با مهارت از اسارت بگریزند و بجان خلق الله افتند!

و اما حَدِیقَةُ الْوُحُوشْ: باصطلاح، باغ وحش، فقط میله های نازکی با تور بسیار نازك، حائل فیمابین آدمیان و جانوران است، آنهم بخاطر عدم تعرّض اشرف مخلوقات به قویترین حیوانات!...

در هر صورت قابیلیان ابتر بالاتر از خطرند و درزمینه براندازی از هر بلائی بدتر زیرا خود خوردند و تن پرور، و فضول وخیره سر، و آتش زیر خاکستر!

گاهی به لانه طیور و زنبور دست برند از عقرب و زنبورنیش خورند میگریزند و خاك برسرمیریزند و توبه میکنند اما بیشرمانه میشکنند ما هم حرکات بیشرمانه آنان را با نیش های جانانه جبران کنیم که نوش جان کنند ، رویهمرفته ما قادر به تادیب ، در قبال تعذیب شان هستیم واین مقال برحسب حکایت بودنه شکایت ؟.

اگر بخواهند بر مادست درازی کنند در دست اندازشان خواهیم انداخت چنانکه اخیرا در ونزوئلا میلونها زنبور خشمناك برقابیلیان تاختند وده نفررا هلاك ساختند و قابیلیان به نشر این خبر در رسانه های گروهی پرداختند.

ما لشکریان خدائیم چون بماموریت در آئیم هیچ نیروی را با ما یاری مقابله نباشد ، زنبور ، ملخ ، پشه ، مورچه ، حیّات ، عقارب و ....

---

پشه ـ آهنگساز ، شکوه را آغاز کرد و گفت : ما را پشه کوره خوانند در حالیکه خود بی بصیرت و کوردلانند و نمیدانند که خلقت خداوند رحمن دور از نقصان است ،

ما خوش آواز و آهنگسازیم چون سرود را آغاز کنیم به دود بپردازند و از ترس جان خود را در کیسه اندازند و هر سال میلیونها دلار بودجه دفاعی صرف میکنند و پشه بند تهیه می بینند ، ماهمانیم وایشان همین اند !

---

غاز ــ قابیلیان بی تمیزند وحسود و ناچیز وقتی که غاز را روی یکپا بینند غوغا گردد که غاز فقط یکپا دارد! چون پای دیگر را برزمین گزارد دهانشان از تعجب باز میماند: (جَلَّ الخالِق) دوپا دارد ؟!

حسودند که گویند: (مرغ همسایه غازه) واقعا کافران نعمتند و طالبان نقمت خرمن خود را نبینند پیرامون مرزعه دیگران خوشه می چینند، زندگی را هدر دهند واز دام غم نمیرهند !!

---

شغال ــ بماطعنه زنند و گویند: سگ زرد برادر شغاله. :

ما هم گوئیم: خود فروش نوکر استعماره. ریا کار دستیار شیطانه، عرق خوار رفیق قمار بازه، و این واقعیت است نه بد گویی و غیبت!

---

جوجه تیغی ــ ما را اخمو و بدخو می خوانند و خود را بشّاش و خنده رو میدانند در حالیکه قضیه معکوس است با استناد به داستان عبوس: آقای عبوس قمطریر در خانه قطمیر میهمان بود، عبوس را گفتند: ترا یك تغار سنجد باشدی اگر لبخندی زنی !! یا تبسمی فرمایی ؟!

بجای تبسّم نفخ و تورّم کرد و گفت من که هرگز نخندیده ام و چرا بخندم ؟!

گفتند: به نخندیدنت بخند! ما از این داستان از بسکه خندیدیم که خارمان به پرنیان تبدیل گردید. (۱) ☼

---

۱ ــ یعنی بدنمان گرم و خارمان نرم گشت

اما او هرگز نخندید !

---

نُعامَهْ ـ تنبلهای بی مسئولیت وانگلهای بی خاصیت را شترمرغ خوانند بدین عنوان که زیر بار نمیرود ومسئولیت نمی پذیرد ، گویند: شترمرغ را گفتند بارببر، گفت: من مرغم ، گفتند پرواز کن ، گفت: شترم! . درحالیکه ما از دو جهت خدمت میکنیم: هم تخم گذاریم و هم باربرداریم! و مرغیم نه شتر!

برخلاف قابیلیان خنثی نه ذَکَرَنْد نه اُنثی (نه مَردند و نه زنند قانون را بهمزنند.

---

مالِكُ الْحَزِينْ ـ قابیلیان،اندیشمندان را مالك الحزین گویند!

ما اندیشمندیم نه دردمند همیشه در اندیشه عواقب نامطلوب آدمیان ناسپاس که نعمتهای خدارا نادیده گیرند، واستحقاق خود را نمی سنجند، وهمیشه درسختی ورنجند، آن تنگ چشمانی که براثر اِملاق وخشیت اِنفاق فرزندان خود را زنده به گور نمایند وحیوانات پیرواز کارافتاده را از کاشانه برانند، آنان انباران غم، و سرای داران ماتمند نه مرغان متفکر و اندیشمند

---

موریانه ـ ما آهن و چوب می خوریم و شما خون ضعیفان را، کدام یك پرخوارتر و خونخوارتریم ؟ ما آهن میخوریم، اما نه مثل انباردار: صد خروار به یکبار!!

بلوط ـ بلوط کهنسال با شکوه و جلال، تناور و سایه پرورلب به شکوه گشود شاخه های شکسته و ساقه نیم سوخته را بحضّار نمود و مظالم را برشمرد:

قابیلیان نباتات را غارت و استثمار کنند میوه و شاخ و برگ را بریزانند و ساقه ها را بسوزانند با تیشه بر ریشه زنند یا از جای بر کنند ما درختان جنگلی علاوه بر سایه گستری وهوا پروری و حفظ خاك و ذخیره آب و جلو گیری از سیل میوه های عجیب و غریب خوردنی و صنعتی از قبیل بلوط ـ قزوان ـ مازوج، کلکاف، تال، سیچکه، از گیل و گز انگبین تولید میکنیم با اینها بسنده نکرده و با ضربه های زننده و کوبنده شیره توفنده ما را گرفته و وضعمان را آشفته گردانند، شاخه های بشکسته درختان بارورهر کدام دلیلی قاطع براجحاف ستمگرند، بجای ناز واعزاز، سنگ انداز به تاخت و تاز میپردازد و کار درخت بینوا را زارمیسازد، و اگر سالی براثر فرسایش به آسایش بپردازد و بازنیاورد بریدنش معلوم واجلش محتوم است؟!

کائوچو، درخت نفت، که شیره جانش گیرند و از توانش اندازند!؟ قزوان نالان رامگو ومپرس که قابیلیان از جنایت نترس چه برسر آرند؟!.

قزوان ـ عالیجناب دادستان، دادرسان با وجدان، این زخمهای فراوان که بربدن ناتوان مشاهده میکنید، از تیشه ستمکار قابیلیان غدّار است، آنچنان ظالمانه براندام مان تیشه بنوازند که از ریشه بیاندازند! سپس:

بدن مان را چاله چاله و گل رس را مچاله کرده و کاسه های کوچك بسازند و بگرفتن شیره بپردازند زخم درخت قزوان از صدوپنجاه بگذرد و زندگیش تباه گردد، در عصر حاضر از خونبهای ما، قصبه و شهر ساخته اند ( سقز، و آدامس آباد ) و عمرمان را برباد داده اند ؟!

سوسمار ـ ای قزوان زار ونزار کجای کاری، از جنایات قابیلیان خبرنداری، در عصر ادولف هیتلر و رابین ودایان، خون اسیران را بوسیله سرنگهای ویژه میگرفتند، سپس اعدام میکردند آنهم بطرز فجیع و زننده با بولدوزر ولودر زنده زنده می پوشانیدند یا در کوره های آدمسوزی میسوزانیدند و این ابتکار صرفه جویی را سزاوار تحسین ودر خور آفرین دانسته اند نه عملی ننگین !! حالا قزوان و کائوچو را که بی زبان خوانند هیچ، خواهش و التماس در محضر خدانشناس بکار نیاید و برشقاوت بیافزاید!

جانوران و درختان یکصدا ـ نفرین برننگ آفرین ....!

قزوان ـ عالیجناب، مرا از زخمهای تیشه چندان گلایه و تشویش نباشد، که آنقدر از «دسته» آن درونم ریش است ؟ دشمن دشمن است، درخت رااز آهن جز این توقع نباشد، لکن دوست دنباله رو تیشه را بر ریشه ما فرود آردو همچنان دسته های ارّه و کلنك،

هابیلیان گفته اند ( استعمار دمار از روزگار برنیارد چنانکه اذناب و دنباله اش ) واین سخنی است بس متین و سزاوار آفرین، زیرا شکست هر قومی زائیده خیانت خود باختگان آنست، و مصدر هر جنایتی خیانت باشد!

چوبی که دسته تبر است بمراتب از تبر تبر است، در بدو امر باید بفهمد که او را برای خیانت بکار گرفته اند، تا دشمنان را یاری کند و دوستان را به خواری افگند، و بدرون کوره و تنور و بخاری جوراجور بفرستد، باید بفهمد که اوست آهن سرد را پیش میراند تا درخت سبز را بخشکاند! خیانت هر ملتی سبب شکست او خواهد بود. محال است شکست بدون خیانت!..

شاخه های شریف نوعدوست که جبر زمان دستشان رااز تنه درختان بریده و بی حال و خشکیده اند، هر گاه دشمن بخواهد که از قدرشان بکاهد و برضدّ ابناءِ نوع بکار گمارد مثلا: دسته تبر کند. میشکنند و دسته نمیشوند و بضدّ خود نمی پیوندند چه آرایش آنها گرایش به دشمن و اطمینان خاطر وی خواهد بود!

شاخه های نجیب آماده نیستند که غدّه هایشان صاف شود و در دست دشمن هموار بمانند، بلکه درهمان لحظه (بظاهر اصلاح) تا در هم شکستن، مقاومت کنند و تراشه ها را بر چشم زنند تا در هم میشکنند!

آری ما باید از خود گله کنیم، پیش از این ما همه دشمنان همدیگر بودیم «تازی خرگوش را میگرفت نه صیّاد، گربه موش را میگرفت نه صاحبخانه، کبك کبکان دیگر را میفریفت نه شکارچی، بازمرغان دیگر را شکار میکرد نه صیّاد طمعکار، و هزاران نمونه از این خود کشیها و خود فروشیها»!..

سیب ـ درختان پربار به چه گناهی سنگسار میشوند، قابیلیان از نیکی چه بدی و از راستی چه کاستی دیده‌اند که بدی را پسندیده و ناراستی را برگزیده‌اند، سر و صورت و ساقه و تنه و شاخه‌هایمان را سنگباران کنند؟!

---

گز ـ شاخه‌های جوان و کشیده را که همچون نوزادان معصوم به آغوش مادر چسپیده‌اند، بریده و بر آتش نهند تا داغ شود و باغ و راغ را فراموش کند آنگاه با فشار وادار به انحناء و دوران نمایند و از آنها (که‌لّه‌مه) (۱) و (چه‌لّه‌مه) و (چوگان) سازند و بگردن و دهان جانوران اندازند!

اگر در فرصتی به آنان ضربتی، بزنیم و دیده‌ای کور کنیم داد و فریاد سر دهند که (گز نحس است) اما هرگز بیاد نیارند که چه برسر ما آرند؟!

---

آلبالو ـ ساقه‌های نازك ولطیف مان را با سیخ گداخته سوراخ کنند و چوب سیگار سازند و به اعتیاد بیاندازند!

---

نارون ـ خدا نکند هیچ موجودی همانند درختان کنار خیابان علیل و ناتوان شود. بچه‌های تنبل مهمل نادان درس نخوان از خانه بیگانه و از مدرسه گریزان که وقت فراگیری را به تیلك بازی و خرسك سازی تلف کرده‌اند برای جبران ـ

---

۱ ـ که له مه: گردنبند چوبی. چه له مه: پوزه بند چوبین که مانع از چریدن حیوان میگردد.

ما سلف روی چمن و علف دراز کشند و خمیازه آفرینند و گلهای نوشکفته را چینند، سپس از درختان پارك و خیابان بالا رفته و در انبوه شاخه ها لمیده و سیگار زهر مار کنند، آنچنان که گویی درخت تناور، در دود شناور است!

نه درس خوانند بلکه وقت گذران، وبی سروسامان، نادان و پتیاره برخلق نظاره کنند و به تقلب بپردازند، شاید چاره ای بسازند!

هنگام امتحان چون محکومان در پای چوبه دار زار و نزار شوند مردود و مطرود و مدرسه را بدرود گویند!

آنگاه بدنبال جنس مخالف افتند، بیکار و بیعار، مردم آزار، در درس مردود، و در عشق مطرود، با افزودن به تعداد سیگار به قمار میگرایند، سپس با ورق و عرق جان و روان را بیالایند، آنگاه برای کفاف اسراف به اتلاف بپردازند، دزدی کنند و حیله گری دروغ وخیره سری، سرانجام در میان امواج سهمگین طوفان سیه روزیها تلف شوند، وسلف و خلف را به شگفتی وادارند، دومتر زمین را نیز بالاشه مسموم خود فاسد سازند که از آن نه کشت وزرعی پرداخته و نه خانه ای ساخته شود!..

شکستن شاخه ها و آتش افروزی در جنگلها خیره سری و بی خبری باشد!

تو ای قابیلزاده ویرانگر،میوه چیدن آری، شاخه شکستن چرا؟!

در سایه نشستن آری به آتش کشیدن چرا؟!، اگر لحظه ای در آتشت افگنند یا دست و پایت بشکنند، دانی که چقدر نادانی! اما در حال فراغت وعافیت تهوّرو تبختر، تفکر وتدبر رااز تو گرفته اند که اینچنین دل خفته و آشفته ای!

چه بسا قابیلیان که در آتش خود افروخته، سوخته، و درس عبرت نیاموخته اند انگشتان دست و پا و سر و سینه و دنده هایشان شکسته و از ستمگری نگسسته اند!

نفرین بر جاهل متهور، مغرور متکبر، در حق شما « مصیبة اللّه » صادق است و « خلیفة اللّه » لایق نیست، زیرا که: ویرانگرید نه حیات پرور، و برروند کفرید نه شکر، و این لئآمت و جسارت، موجب ندامت و خسارت است.

---

گل ـ ما را آفریدگار مظهر زیبایی و نزهت و پاکی و طراوت قرارداده و با سه خصلت همطراز ممتاز گردانیده است ( رنگ ـ عطر ـ لطافت ).

ظاهر ما بر ماهیت، و ماهیتمان بر خاصیت، گواه، و عارفان، از این فن شریف، و آفرینش لطیف آگاهند...

اما قابیلیان نادان، که طغیان آنها را کور، و از روند بینش به دور کرده است نا شکفته ما را پرپر کنند، و با یك گذار در چمن عقیم و ابتر سازند و از رونق اندازند!

اینان هنوز نفهمیده اند که گل بر شاخه زیباست و رو حپرور، چنانکه رضیع در آغوش مادر! گلهای نوشکفته را از شاخه ها باز، و همطراز سینه ناساز کنند!!.

آخر ای قابیلزاده ناهنجار، نه شاخه ای نه ساقه، ترا با گل چه علاقه ؟!

بین ما و شما نه رابطه گراره ونهاد، بلکه تباین و تضاد است

ما مظهر صفا و طراوت ، و شما نمونه جفا و قساوت ، ما الگوی خلوص و پاکی ، و شما نمونه دورویی و سفاکی . ما را بصلاح ظاهر و باطن و ماهیت ، لطافت ونزهت ، و شما را به تضاد و سالوس ، خبث طینت و شیطنت باشد !

ما روح افزا وجان پروریم ، و شما جانی و مرگ آور ، ما از الطاف رحمانیم و شما از اتباع شیطان !

بین ما و شما جز ( طباق الضّدّین ) چه مناسبتی است که ما را بر سینه آویزید ؟! خدای داند که در آن سینه ، چقدر حرص و حسد و کینه هست ؟!هر بیننده ای هوشیار ، داند که : این بیگانگی است نه یگانگی ، و دیوانگی است نه فرزانگی ، بدینسان سزاوار نفرینید نه آفرین ! بویژه هنگامیکه گل بهمدیگر تعارف میکنید و قلبتان سرشار از فریب و دغل است !..

---

درخت بید

بید ــ خدای داند که بر ما چه بلایی آرند واز کجا بردارند و به کجا گذارند و به چه اشکالی در آرند ؟ ما را از راستی و استقامت بیاندازند . سبد و صافی وقولینه سازند . با اینهمه خدمات و تحمل ناملایمات ما را بهتان کنند وناتوان خوانند: ( زغال بید ناتوان است و آتش ران ، کم دوام است و نافرجام ، هرچه زودتر سیاه و تباه گردد . ) ما نمی خواهیم که سوختن مان دشمنان را شاد، و زندگی همنوعان مان را باد دهد . هرچه دیرتر آتش میگیریم ( مقاومت مثبت )تا دودمان به چشم دشمن رود و کور شود واز پیرامون دور . زود خاموش میشویم ( مقاومت منفی ) که دیگران نسوزند ومقاومت آموزند ، ( مرگ خاکستری به از آتش گستری ) .

درخت بید

میخواهیم که هرچه زودتر اجاق تان کور، و ناتوان و رنجور، و از آسایش بدور باشید شما قابیلیان دیوگونه، حقایق را وارونه، جلوه میدهید: خود را مقاوم و استوار، و دیگران متزلزل و ناپایدار، میپندارید! ادعا میکنید: (من بید نیستم که از باد بلرزم)! در حالیکه قضیه معکوس است، ما بادهای سخت و طوفانهای زمخت را رد میکنیم و استوار میمانیم. لکن شما را بقول خودتان: (باد بواسیر) از پای در آورد، و در تاریکی بایك (خو): صدای ناگهانی، از دارفانی به سرای جاودانی روید! حالا غیور و مقاوم را بشناسید و بخاطر بسپارید.

---

نخـــــــل

نخل ــ آتش سلاح این نابخردان، باغ و بوستان، و چمن و نخلستان را ماتمزده و به آتشکده تبدیل و فضای بوستان را به ما تمسرای گورستان تحویل کنند! با توپ و خمپاره، و هلیکوپتر و طیّاره، نخل های بارور را آتشپاره، گردانند و خرمابن را از بن بر کنند، و داد آزادی و آبادی را بر بام دنیا سر دهند؟.

آفتاب گردان ــ ما را آفتاب پرست گردان، و سبزی سر گردان، خوانند، در حالیکه (سر گردان، سر سپرد گانند، که تابع قدرت و زور، و از ثبات بدورند!

ما عاشق آفتابیم، رو برنمی تابیم، نه هر روز ما را یاری، و با ناکسان سر و کاری باشد عاشق دیدار آفتاب هستیم، و جز خدای چیزی نپرستیم، فریبکاران دغل و گرداندگان دجل، قائل به خدایانند، و بوالهوسان را معبود خود دانند، و شایسته همانند، نه آفتاب گردان عاشق، با وفای صادق.

---

حنظل ـ قابیلیان نادان چیزی که مطبوع مذاق شان نباشد بی‌خاصیت خوانند! آخر نادان تو چه دانی که خاصیت حنظل چیست؟ بهتر که همچنان نادان بمانی.

---

عدس ـ نفرین بر دوروی یاوه گو، مرا کافیست که پشت و رویم یکی است و درمن دو رویی نیست، آنانکه روبرو انسان، و پشت سر شیطانند، دو روی و بی آبرویانند.

---

کدو ـ بیکاران مهمل را کدو تنبل نامند، با اینهمه دارندگی و برازندگی و تولید کلان، و خاصیت فراوان: تقویت اعصاب و ترمیم بافتهای بدن و رفع التهاب! هر چیزی را جز قابیلیان خاصیت و تحقق ماهیت باشد، اما آنان مردگان زنده، و جانوران مضر و زننده باشند روندشان فساد و خمود و عدمشان به ز وجود!

فلفل ـ دیو سیرتان، بد طینتان را فلفل نامند و در مثل گویند: « فلفل مبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه » ؟!

---

نخود ـ سرزدگان فضول را که بی اصالت، در امور دیگران دخالت کنند، ( نخود هر آش ) می نامند !!

---

سرو آزاد ـ ما را با این آزادگی و برازندگی و سایه، نازاو بی مایه خوانند !

---

خار ـ از بسکه بیخرد و خامند، جفا کاران را خار نامند، در حالیکه خار جفا کار نیست، بلکه نمونه ای از دفاع و غیرت، و مبارزه و حمیّت است .

---

بز ریش ـ خدا را شکر که « آدم ریش » نیستم و ریشم را گرو نمیگذارم .

---

خشخاش ـ قابیلیان شیره ما را گیرند، وماهم شیره جان آنها، خون ما سموم را خنثی و درد را دوا کند، اما اگر بخورند می خوریم، و بسوزانند بسوزانیم، مال وجان شان را از روزنه وافور بیرون کشانیم .

گه وه ن ـ کله منحوس و نامانوس هیپی ها ( بوته گه وه ن )خوانند، زخم زبانشان دردناکتر از تیغ بُرّ ان است که برتنه مازنند وشیره جان را بنام کتیره گیرند. اگر ریشه مان را بخشکانند، بهتر از آنکه هیپی ها را ته پله گه وه ن خوانند !..

---

بادنجان ـ بیعاران را بما تشبیه کرده میگویند: بادنجان بم را آفت نباشد.

---

سنجد ـ نادرستان متظاهر، و جاهلان متفاخر را به سنجد تشبیه کنند که ظاهری زیبا و فریبا، و باطنی رنجور وبی محتوا، دارند! درحالیکه زیر جامه رنگین مان انرژی و پروتئین، و در زیر جامه براق آنان جهل و نفاق باشد.

کنجد ـ چقدر خندیدم که زنی را کنجد نام نهاده بوند!

خنده ممتدّ حضار! کنجد؟!آری اوزن یك پینه دوز بود!

---

تاك ـ ما را آفریدگار جهان لطف و خواصّ فراوان بخشیده و سردسته میوه های بهشتی قرارداده است، لکن قابیلیان پرافاده، سوءاستفاده، میکنند و عرق و شراب سازند، و از خاصیت بیاندازند، از این میوه جان فزا،مایع مرگ زا، بیافرینند. و شاعران بوالهوس، قافیه اشعار سکرآورخود را به می و پیمانه و قدح

وصراحی وشراب ومل و صهباو خمر ومدام وصدهانام دیگر آراسته‌اند شگفتا چقدر و صّاف انحراف و در یاوه سرایی حرّاف و حلاّفند، اگر به اندازه خرافات به حقیقت، و بمقدار رؤیا بواقعیّت، می پرداختند، هر چیزی را نیکو می ساختند، امّا بجای تحصیل تقلب و تعلیل، و بجای حزم و احتیاط، تفریط و افراط، و بجای معذرت مفسدت جویند، و رسیدن به کمال را در خواب و خیال پویند، وقتی که مردند بیدار گردند!

این لوچان دوبین، و پوچان مرگ آفرین، مسکرات را آب حیات پندارند و سراب را آب، و دیو جهل را بر فرشته عقل گمارند، ونام را در جام، و ننگ را در بنگ، سراغ گیرند، و در دام تخدیر اسیرند!

بعضی از شاعران، طبع لطیف را با کلمات سخیف، نزار ونحیف سازند افکار را تباه، و خلق را گمراه، و روزشان را چون شب سیاه گردانند، یعنی باده گساری و شب مرده داری!

برخی ازمتعارفان حَذَراً عَنِ التَّضْلِیلْ (۱) .این قبیل اقاویل راتوجیه و تاویل کرده‌اند که گویا منظور ادیب تقریب به بارگاه حضرت مجیب است و این اصطلاحات، اشارات و کنایات، از استغراق ابرار، و سیر واستقرار، در جوار حضرت کردگار، و فنا در انوار نامتناهی خداوند کبریا است!!

---

۱ ــ برای پرهیز از اتهام گمراه نمودن. ( سوختم آتش رسان ) !!

واقعا اگر منظور از تزکیه نفس و حرکت متعالی است چرا از این کلمات اضداد استفاده شده مگر قحط اللّغات است ؟! این جز راهنمای گمراهی نیست ، (سوختم آتش رسان )!!

هر روز قابیلیان بفرمان پیرمغان به بطریهای شیطان اندر شوند و از دائره عقل وعرفان بیرون روند ، واقعا جایی برای توجیه و تنبیه نمانده است در حالیکه ادیب مرد مفریب ( دختر رز ) را نامزد و خوردن می را گوشزد کرده است !

ما تلاش میکنیم که فرزند خلف و آزاده بجهانیان عرضه داریم و نمونه ای از الطاف رحمٰن باشیم اما قابیلیان با اسراف و طغیان ، از آن دستیار شیطان بسازند ، فرزندان نیز مقاومت میکنند و سرِ عصّاران را شیره بمالند ، و سِرْ که از خم در آیند ، ترشرو و تند خو چهره گشایند ، لکن این توفیق همیشه رفیق نباشد ، ورحمت به زحمت تبدیل یابد !

ایکاش که هرگز نروئیدمی و یا هرگز نزادمی و سترون و عقیم ماندمی ، و آنچنان خواستگاران شیطان صفت را در برابر دختران با عفت خود ندیدمی ،.

درخت گردو ـ ای تاك ، کجائی ؟ غمناك چرائی ؟! قابیلیان بمنظور جمع حطام ، و کسب جاه و مقام ، فرزندان خود را نیز از عفاف باز دارند و به انحراف وادارند .

تو کجای کاری ،ای تاك باوقاری، که این خیره سران چه جنایتکارانند ؟!!

شیطان ابتر، در برابر این بدسیرتان بد گهر، سپر افگنده، و از مکرشان شرمندهٔ وامانده، اینان شیطان آفرینانند،

شیطان رجیم، عذر تقصیر خدمت به پیشگاه قابیلزاده لئیم، آرد، که هر آنچه او تواند، ابلیس نمیداند، و بسیار فرق است بین دانستن و توانستن!

ابلیس از روزگار دیرین خود را راحت ساخته و به تماشای نوچه های بدعت آفرین پرداخته چه خَلَفْهای ماهِری، که آنچنان ساحری را ساکت کرده اند؟!

حالا نه صحبت از دیو مَرید بلکه از اتباع مُرید است که پلیدند، و از داعیانِ «هَلْ مِنْ مَزِیدٌ»!

وقتی که گردویی را بشکنند، و خالی دریابند، به نفرین بشتابند، و درخت را نفرین ولعنت کنند! اما خالیان خود را به خیالی دفع، و با توجیهی ناموجه رفع نمایند، چون فاسدند، همانند بضاعت کاسدند، و وامانده و سر افگنده!

سرانجام، کالای فاسد و بازار کاسد، و میدان مفسدین، اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ، همانست و همین!!. صدای آفرین و احسنت حضّار !!

خربزه ــ افتخار میکنم که نام دو حیوان زیرك و پرتوان را دارم اگر خدای ناکرده اسمم را (تیمز قلی) نهاده بودند شرمندگی بود و سرافگندگی و مرامرگ به از زندگی.

بادام ــ هسته ام حرام شان باد که مست اند و پست و پیمان سست و نادرست !!.

زرد آلو ـ هالوهای بی تمیز زرد آلو را برای کچلی بعنوان دارو تجویز کرده اند ! چنانکه خانوادهِ هالو.زرد آلو خریده بودند و هریك را نصیبی فراخورحال و باقتضای سن و سال رسیده بود ! کچل خان را بعلاوه تناول ، سهمی برای مداوا ، سِوا ، وبرسربی نوایش گذاشته بودند که شاید خارشِ سرش را بمیراند و در صورت شانس مویی برویاند ؟...

خنده طولانی جانوران ! ... مگر زرد آلو را زر نیخ پنداشته ، برسر کچل خان گذاشته اند ؟!

زرد آلو ـ شاید هالو اشتباه لفظی کرده باشد و در فراگیری ، به دو حرف اول ( زر ) اکتفا . اما شما مقداری انرژی برای خنده بعدی بگذارید !

کچل خان را شکم تاب و توان نگذاشت ، زرد آلوی لهیده را از سر گندیده برداشت . ومیل فرمود !

جانوران ـ چه ؟ ! چه ؟!

زرد آلو ـ آری ، خورد که خورد !!

جانوران ـ یکصدا : هالو کچل زرد آلو !! خنده بیحال کننده ، شغال بی حال ، و موش بی هوش ، و خرگوش از خود فراموش شدند و سایرین در جوش وخروش !!

دادستان ، براعصاب خود تسلط یافت و خنده را کنترل کرد وجلسه را به روز بعد موکول نمود ، تا انرژیها تقویت و تجدید گردند ، سنگها ، کوهاو...

شما ها چه ؟ باین شیرنیکاری نمیخندید ؟! واقعا خنده آور است ....
ماکیان ـ خدا کند که گریه بدنبال نداشته باشد !

---

آخرین جلسه داد خواهی نباتات

دادستان ـ رسمیت جلسه اعلام میگردد ، نظم و انضباط مراعات شود.

انار ـ مرا که از میوه های بهشتی لقب داده اند ، در بالین بیمار می نهند ، و اغلب محتضر جان سپارد ، و انار رامیراث گذارد ، دلم از فیس و افاده قابیلیان خون است ، لبخندی که میزنم تقلید از باغبان دندان طلائی است که با غلغلك خود را می خنداند ، تا دندان طلائی را بنمایاند ، خنده بنده ، از خنده مردك وامانده است ، میوه ام حرام قابیلیان باد ، که نام خدا را نمیبرند و در حکمتش نمینگرند ! و انار را میوه بیمار مینمامند . !.

سیر ـ قابیلیان از بوی ما متنفرند و ما از خوی آنها منزجر و متغیر! بویژه هنگامنکه لب بتملّق بگشایند و با صلوات و سلام و ادب و احترام کلام را آغاز ، و به ابراز مطلب و مرام می پردازند ، بوی ریا و تزویرشان ، اهل کمال را از حال میبرد ، و احساس میکند ، که از روی اخلاص نیست ، بلکه وسواس الخنّاس است که در صدور ناس می پیچد تا او را منحرف و از تتبع حقیقت منصرف گرداند !

این مزوّران را چه شده که در اوان فراغت بملاطفت نمی پردازند و در حین مواجهه سربزیراندازند، پس از اندك زمان، بصف بنده بند گان، در آیند، و لب به حمد و ثنا گشایند، اعتذار کنند که گرفتارند و کار دارند، ملوس و چابلوس!

بوی سیر وبوی تزویر، کدامیك نفرت بار وناساز گارند؟ و آنگهی خواصّ سیر در حدّتقریر نباشد از جمله خنثی کردن سموم و تقویت باَه و دفع بواسیر و ...! تزویر را چه خاصیت غیر از فریب و شیطنت؟!

باغبانی که سیر میکارد، سزاوار آفرین است و مزوّری که از چهره اش ریا میبارد، مستحق نفرین،.

سیب زمینی ـ قابیلیان، بی غیرتان را (سیب زمینی) نامند، در حالیکه خواصّ ما از حدّبیرون و از شماره افزون است، ما را رگ بدجنسی نباشد، و گرنه دریای قوّت، ومنبع انرژی و حرارت و قُوتِ لایمَوُتیم!.

بی رگ پر قوت به زپرر گ بی غیرت، آنانکه در خانه بیگانه بینند و بی خیال نشینند و در بی غیرتی بلند همتّی کنند و دعوی روشنفکری در پست فطرتی!.

---

پیاز

پیاز ـ چون آهنگ کنند که پوست ما را بکنند آب چشمشان را بگیریم پیش از آنکه بمیریم، و قبل از آنکه بریان شویم گریان شوند باید در حمله پیشدستی کرد،

نه غرور و مستی ، نه فتور و سستی ، دشمن دیدن ، وزهر چشم کشیدن ، و بعاقبت نیاندیشیدن ، زیرا دشمن دوست نمیگردد چنانکه پیاز را پوست برنخواهد گشت گذشته که گذشت ، برای آینده بیدار وهوشیار ، و برای رسیدن بلا در انتظار ، چه دشمن جان را اطمینان نتوان کرد وفرصت و امان نتوان داد ، آنقدرخاصیت پیازی خود درا نگهدار ، که در کارزار ، ترابکار آید ، و در نوائب یار و مدد کار ، ( تندی و تیزی ، واشك ریزی ) .

شلغم ــ در گذشته ما را مسخره کردندی ، و بی ارزش خواندندی ، هم اکنون که خواص مان را در یافته اند برای تناول شلغم در صف بنشسته اند و سرودست بشکسته اند ، و دانسته اند که سراسر حکمت و منفعت است ، و سرشار از ویتامین ، و کلسیوم و فسفر و جوهر و پروتئین و ...

قابیلیان ، در گذشته هر کس را نفرین میکردند میگفتند ( خانه ات شلغمین گردد ) اما حالا ، حضرت شلغم و اَسْرارُ الْحِکَمْ و راز بقا و عنصر اصلی کیمیاستیم .

پِسته ــ سخت جانی پسته خندانی را تهی یافت و تعبیر کرد ، پسته اش آهسته گفت ای بینوا : ( دیگ گوید دیگ را رویت سیاه ) !...

توت ــ از وقتیکه توت گیاهی را ( فرنگی ) لقب داده اند ، توت درختی را ( فرتوت ) نام نهاده اند ، اینان چقدر اِفاده نوشان و تفنّن فروشانند ؟!

موز و آناناس را بینند، زرد آلو و گیلاس رانچینند، در حالیکه وجود شَیْئ نفْیِ ماعدا نمیکند، و هر چیزی ویژگیهایی دارد، درخت توت افتخار دارد که در خدمت کرم ابریشم است، اما متاسف است که قابیلیان با وضع رقّت بار پیله ها را می جوشانند، و ابریشم را بر خود می پوشانند، زیرا برنامه کارشان استثمار و استحقار است بهره میکشند و طعنه هم میزنند!!.

نارگیل

نارگیل ـ سابق براین احفاد قابیل، نارگیل را تخم فیل، می پنداشتند، و آرزو داشتند، که میوه نارگیل آنها را بچه فیل پیشکش نماید!

توقّعاتشان را حدّ ومرزی نباشد، جز اینکه خود زیر هیچ باری نمیروند، و به هیچ دلیلی محکوم نمیشوند، با میزان عقل نمی سنجند و در دایره نمیگنجند. هیئت منصفه دادگاه پیشنهاد کفایت مذاکرات و شکایات نمودند، و دادستان کیفر خواست را بشرح زیر بیان نمود:

بنام جان جانان،

دادرسان دادگر، هیئت منصفه با انصاف، اجحاف قابیلیان در تمام سطوح و ابعاد اثبات گردیده، و نماینده حقوقدان و سیاستمدارشان را در برابر مدارك واسناد، و دلیل و برهان مظلومان، جای انکار نماند، و ۵۰٪ را تلویحاً، اعتراف و اقرار نمود،

قابیلیان را باید بمجازات اعمال ومکافات افعال و زجر و نکال رسانید زیرا، مروّج اَمْتِعَهِ کاسِده و مبلغ عقائد فاسده و الگوی نکبت و طرّاح مصیبت اند مستحق تمام مجازات، و مصدر تمام جنایاتند، چیزی رااز مجازات در حق شان نباید دریغ داشت، چنانکه چیزی از جنایات را در حق خلق اللّه دریغ نداشته‌اند از خدمت به خلق دم میزنند و لکن آنها را سربارگشته و خالق خلق را انکار کنند چه خلق بمعنی مخلوق است و هر مخلوقی را خالق و آفریدگار باشد. آنان که خالق را انکار کنند، مخلوق و حقوق را بطریق اَوْلیٰ!

سلطه جویی را عدالت پویی، و ستمگری را داد پروری میدانند، که بااصل مسلّم حق حیات مخالفت صریح دارد، آنان را با عدالت و آزادی، میلیونها میل فاصله باشد، برنامه هایشان در سلطه جویی و انحصار طلبی خلاصه میگردد، آنچه را که بخواهند، و همراز و دمساز تَفَرْعُنْ و تفنّن و در روند تایید و تابیدشان باشد برگزینند و بساط ماسِوا رااز عرصه هستی برچینند!

بنابراین و با توجه و استناد بمدارك و اسناد، و شهادت شهود و اقرار احدی از جنایتکاران بیداد، که خود را در حقوق سیاسی و اجتماعی، استاد، میداند و به سایرین معلومات و آگاهی تباهی میرساند، برای قابیلیان بشرح آتی تقاضای مجازات مینمایم، از جمله، متهم،که در دسترس هیئت منصفه و دادرس است و این قبیل مجازات بموازات اجحاف آنها گزاف، و خارج از انصاف نیست بلکه معامله

بمثل است که ( جز در چند مورد ) روا و سزا باشد و دادگاه مانیز از آن چند مورد ، از معامله بمثل عدول میکند و خیره سران فضول را بقبول تنبیه کافی مسئول میداند ، و در حوزه حیات هر جانوری مکافات را بنظر شاکیان موکول میدارد .

بند الف

۱ ـ در حوزه و حدود ( خران ) : سیخك و میخك بطرزی که خران نظر دهند .

۲ ـ بار وسربار و پالان و افسار و بریدن گوش ، دریدن بینی ، روی برف نگهداشتن و گرسنه گذاشتن . عطف به پرونده های چابك و چالاك و مصاف و تیزتك و تندرو و طوفان و بادپا و طمطراق .

۳ ـ سرشکستن و دهن بستن و روی خار و خاشاك گرداندن و با سیخك راندن و ( کهلّه مه ) و ( چه لّه مه ) با سرین گل اندود و خصیتین مشدود ( عمل آغا محمّد خانی ) تا قطع نسل ، و سواد مطابق اصل ، در حوزه گاوان ، عطف به پرونده های مربوطه .

۴ ـ مهار و اضافه بار عطف به پرونده شتر .

۵ ـ داغ ، و بریدن دماغ ، و سوراخ کردن گوش ، و پوشاك برداشتن ، و در سرمای سخت نگهداشتن ، و کشتن آنان در جنگل و صحرا ، بجای افراط در ماتم و عزا ، عطف به پرونده گوسپند مستمند .

۶ ـ مجازات فوق باضافه گذاشتن خمیر داغ روی ساق های دست و پا تا حد اِنْحِنا عطف به پرونده بز.

۷ ـ گوش بریدن و به زنجیر کشیدن، عطف به پرونده سگ.

۸ ـ پهلو شکافتن، بالگام آب دادن، عطف به پرونده های اسب و استر

۹ ـ زنده زنده پوست کندن و در آتش افگندن، عطف به پرونده های روباه و گرگ و سمور و فك و سنجاب و زنبور عسل و کرم ابریشم و ماهی و میگو و مار.

۱۰ ـ بریدن دست و کندن موی و شکستن دندان، عطف به پرونده های مرغ و پروانه و فیل،

۱۱ ـ ویرانگر و سفّاك، و دغل و ناپاك، تو خالی و لاابالی، و خیره سر و گمراه سرگردان و نا آگاه لقب دادن و تحقیر کردن، عطف به پرونده های: گربه و کنه و پشه و خروس و بوقلمون و کبك و طاووس وزاغ وزغن و کرکس و شترمرغ و کژدم و بوم و جغد و کنجشك و سار و شب پره و میمون وانترو کلاغ وسیر و پیاز و چغندر و شلغم و آفتاب گردان و پسته و گردو گز و حنظل و ...

۱۲ ـ سرشکستن، و زیر پالِهْ کردن، باضافه کپرو آلونك و پلاژ خراب کردن و زنده زنده جویدن، عطف به پرونده های سنگ پشت و خرچنگ و مارمولك و خارپشت و قورباغه و عنکبوت و مور و ملخ الخ.

۱۳ ــ شکستن دست و پا وسر و سینه و زخمی کردن سر تاپای بدن، عطف به پرونده های درختان، بویژه « قزوان » و بلعیدن ولت و پار کردن آنان در برکه ها و دریاها بوسیله کوسه ها و نهنگان.

تبصره: هر جانوری بر طبق اقامه دعوی و اثبات مدّعیٰ میتواند معامله بمثل کند جز در مواردیکه شرف و وجدان حیوان از آن شرم دارد و قابیلیان را از آن آزرمی نیست ...!

توضیح: مشخصات قابیلیان طبق تعرفه خاص بعموم عرضه خواهد شد، تا اینکه جانوران از روی بصیرت و آگاهی به تباهی آنان اقدام مقتضی معمول دارند، و بیگناهان را ــ بسان قابیلیان ــ بجای گنهکاران نگذارند و ننگ ببار نیارند.

بند (ب) ــ زندگی را در روی زمین، ما آغاز کردیم و نیاز به استدلال ندارد، بعلاوه اینکه در تمام سرزمین از اَوْلَوِیَتْ حقوقی برخورداریم، مناطق اختصاصی بخود داریم که باید مسترد گردند.

۱ــ مناطق قطب جنوب و قطب شمال (خرسستان) و حق طِلْقِ خرسهای قطبی است.

۲ ــ کشور گربه ها را قابیلیان به (سیام) تغییر نام داده اند. تمام دریاها و دریاچه ها باستثنای (دریاچه ارومیّه و بحرالمیّت) قلمرو خالص و بلامنازع جانوران آبی است که جانوران دیگر را نیز در آن حق استفاده روا داشته اند.

قابیلیان بویژه دزدان دریایی، قلمروهای ما را عُدْواناً تصرف و انگلستان و ... نام نهادند، در ضمن میتوان گفت که انگلستان، طابَقَ النَّعْلُ بِالنَّعْلِ، با واقع مطابقت دارد، زیرا هم اکنون مسکن انگل ها یا انگلانداست، بمعنی سربار و مفتخوار و دغلباز و تفرقه انداز.

۳ ــ سایر مناطق که آثاری از مالکیّت ما از آنها فهم و استنباط میشود مثل مکزیك، کشور مگسها. وفیلیپین، کشور فیلها و امثال اینها مانند: سقز، بنّاب، چناره و سرچنار و سیّف و کانی هه رمیّ و کوّله بِیان، و گه وَنْ تو و گولاّن و طبرستان و دِه پیاز، سرزمین جنگلها و نباتات است.

یا، ماراب، کانی ماران. مورچه خورت، شتر مل، کانی مه ڕ، کانی مانگا، بزن قرّان، ومشابه اینها متعلق به جانوران مربوطه است، چنانکه «عَرْبَدْ» زادگاه عقرب است، جای انکار و تردید نیست و امتحانش مجانی است.

هیات منصفه ــ آقای قابیلزاده، بعنوان آخرین دفاع، اگر مطلبی دارید بگوئید، و اگر در قبال دلایل و برهان دادگاه جانوران، ترا توان دفاع نمانده وزبان‌از بیان بازمانده، مجازید باانتخاب وکیل بدفاع از خود بپردازید.

متهم ــ ریاست محترم دادگاه دادرسان مظلوم پناه، حقیر سراپا تقصیر، بیانات خود را در پیشگاه دادگاه معروض داشتم، و جز عذر تقصیر، راه نجات مقدور، و خلاصی میسور نیست، حال اگر وکالت را به یکی از حضّار حوالت کنم، ارجاع

دفاع به شاکی، و موجب اهانت و هتّاکی است، زیرا اگر پرونده بنده براین منوال باشد، با کمال تاسف وملال، محکوم به تحمّل زجر ونکال، و جزای سیّئآت اعمال، خواهم بود!

کیست که بر من مسکین منّت نهد و قبول وکالت کند؟.

اگر جناب خردانشمند را عنایت و عطوفت باشد، بجان منّت برم واز ایشان متشکّرم

خردانشمند ـ جامعه ما را روا نباشد، پناهنده رابی پناه ساختن، و نابینا را به چاه انداختن،

با اجازه عالیجناب دادستان و هیئت منصفه عدالت، برگ وکالت را تنظیم کنیم.

دادستان و هیئت منصفه ـ هیچ رادع و مانع در اینمورد وجود ندارد زیرا غرض اجرای عدالت است، نه اجرای غرض.

متهم ـ از مراحم دادگاه وعطوفت هرچه بیشتر جناب خردانشمند سپاسگزارم.

[ تعرفه قابیلیان ]

قابیلیان قاتل را با مشخصات کامل میتوان شناخت بدین سان که:دارای تور، تفنگ، قلاّب، که‌لّه‌ك، دام، دیوجامه، تله، وابزار فوت وفن، و به ره زّه ت ودینام و زهرماهی و مرگ موش و غیرها هستند. آنانکه دماغ را به باد دهند، وسینه را جلوزنند، و پای برزمین کوبند، گویی که زمین را میشکافند،یا کوه را به زانودرمیاورند.

آنانکه، بارسنگین گذارند، و تن و جان را بیازارند، آتش زنند و ریشه بر کنند، ویرانگرند، وخیره سر، عزّت خود را در ذلّت دیگران بینند، و سرشار از حسدو کین اند، آنانکه، سراب را آب، نمایانند، چاه را بی آب، وراه را خراب، و بارفتار و گفتار ناصواب، دلها را کباب کنند.

دروغگویان و فتنه جویان، ربا خواران و محتکران، جادوگران و فالگیران، رمّالان و باجگیران، شعبده بازان و حقّه سازان، عاملین رشا و ارتشا و مسکرات و فحشا ، ریاکاران سالوس، خودفروختگان چابلوس، گردانندگان گرد، هرزگان ولگرد، غمّازان ابتر، قماربازان اخسر، خائنان دو رو، تند خویان یاوه گو، ویرانگران حرث ونسل، غارتگران فرع و اصل، عیّاشان فاسد، او باشان کاسد، راهزنان بیمروّت، پیمان شکنان بی فتوّت، قاضیان ستمگر، داعیان ستم پرور، جلّادان، بدنهادان، آشوبگران آشفته، بدعتگذاران دل خفته، بلند گویان شیطان، زشتخویان دوران، آنانکه از کاهی کوهی سازند، و از قطره ای سیلی براه اندازند، ناشنیده روایت، و نادیده سعایت کنند، انگیزه شان اَهوآء و هدف شان اِغْوا ، مسیرشان تَبار، و مصیرشان دارَالْبَوارْ است و بِئْسَ الْقَرارْ.

کافران نعمت، وطالبان نقمت، دور از نظافت، وعاری ازلطافت، قشری ومتحجّر، جاهل ومتکبّر، دستیاران ابلیس، طرّاحان تلبیس، برادرکش و دوست شکن، خود پسند و بنیان کن، شوهران پرجفا، زنان بیوفا، پدران بی مسئولیت،

مادران بی تربیت، فرزندان ناخلف، پویندگان بی هدف، همسایگان فضول، رانندگان عجول، معلّمان مهمل، شاگردان تنبل، سوداگران حلاّف دلاّلان حرّاف، پزشکان بی مهارت، عابدان بی طهارت، سرمایه داران مُترِف، و بینوایان مُسْرِف، زاهدان پر آز، و متقدّسان دغلباز، آنانکه لباس تقوی را پناه کنند، و خلق را گمراه، مردم را در اشتباه اندازند، و به یغما بپردازند، دزدان قلم» و کاهنان لایعلَمْ، زنان بی عفّت، و مردان دون صفت، رفقای خیانت پیشه، و وکلای بداندیشه، صنعتکاران دروغگو، و ولگردان بی آبرو، بازیگوشان، و کمفروشان، رباخواران، و قاطعان طریق، و طامعان زندیق و مسترقان سمع، مفرّقان جمع، سبقت گیرندگان سرپیچ، وجویندگان پوچ و هیچ، نانوایان خمیر فروش، آسیابان بلغور کوش، گردیان و قرصیان و چرسیان وحشیشیان و دردی کشان، و خورده سرخوشان / خدمتگزاران وافور و منقل، سورچرانان انگل، سرزدگان، و سرسپردگان، جلبانِ بی وجدان و فرصت طلبانِ بی ایمان، مبتلایان سفلیس و سوزاك، معتادان شیره و تریاك، مستشاران نامؤتمن، همپیمانان پیمان شکن اینان محکوم به مجازات واعدام و تحمّل و زروو بال، وزجر و نکال هستند.

وصیّتنامه استاد

من خودستا، ساکن شهر وزاده روستا، که ایامی چند، در دانشگاه غرورو هوی، اوستا، بودم هیصوت میکنم که زن و فرزندم متعلق به دارائیم میباشد، و تمام

دانشگاه را به کتابهایم بدهید، ...

کوهی بلند را برسرقبرم بکنید و تابوتی را در من و قبرم را در تابوت بگذارید که بدن سردم خاك نازنین را نیاز دارد، قبری بلند برسرِ وغمبارم بکارید، که رمزی از دنیاهای بیشمار، بر آرمانهای ناپایدارم باشد.

تیصو میکنم، که هیچ مغروری به خود آدم نباشد، زیرااین چرخ فریبا، آتای مغرور رااز گور چخب، قارداش یولداش، ده ده ننه، باجی، قز، اوغلان، آروارد، آل، اویده، تانمر.

لَایعلَمْ فنده ك ده، بیوفا چرخ ده، پیشگاه تاری دن، توبه ایلرم، که هرگز مدّعی اشرف مخلوقات بودن نباشم، من ماموراجرا را نیش زدم و در حیوانات دادگاه لر، محاکمه میشوم، امیرالاگراگ، دعوی خصومت دیرین داشت، گرابیب و اباشیك و ابزاز و گاوات وقره قوین و حتی، مواشیش و مگاسیس، اقامه دعوی کرده و محکومم نمودند!

سگوگ و روابیه واخراس و زلاوی و زنابیر واموار و مارات و کیاسیل و قنافیذ و امراغ و کلابیب و علاشیش و اطواط و طواسیس شکایات و حکایات داشتند، یکی میگفت که با شکم، داسم را دیده اند و با گوش، چاقویم را بریده اند، یکی میگفت: در بیرون، زمستانم کرده اند و در ویلان، بیابانم نموده اند، دیگری مدّعی مُثْلَهْ شدن بود و همه میگفتند راست.

درختان ، گیاهان حتی ، سیر وبَصَل ، و شلغم وحَنْظَل ، زبانم را بند آوردند زیرا هر صدقی در قبال اتهام آدمیزاد میکند ، من از آدمیت می حاشایم ، اسم بابا آدم ما را ننگین کرده ایم ، من نگاه بلندم نمیشود که سر کنم ، و نظاره جناب خر کنم ، که با همان و کالت خود خریّت مرا تقبل فرمود !

در این جا ، حکم عدل فرما است ، جدا و مو ، از هم میشوند ،ماست . حرفیدن ، یعنی عدلیدن ، کاریدن یعنی درستیدن ، قدرتیدن ، یعنی مهربانیدن گفتیدن بدون یالانیدن ، تارین دوسن ، یالان مالان یوخدور ، واقعی دانشگاهدن جنگلده ، با جنگل ترین انضباط سازمان ده ، استثمار و استعمار و حق وتودن یوخدور ، قورت و قوین با هم سوایچرن ، زرّافه و ببر وبوفالو چیتا ، باهم گردش ایلرن ، کبك وعقاب با هم می پروازند ، سیچقان گربه نرد عشق می بازند ، روباه و تاوخ میسازند و مار و لکلك می پردازند ، عالیجناب گوریل ، دادستان ، مور و شیر و پروانه ، قاضی ، کژدم و سگ و روباه مشاور،خروس جارچی ، طوطی سخنگو ، میمون ، بازرس ، خرس ، دکتر ، خر،حقوقدان ، ومار ، دبیر کلّ ، زالو جرّاح ، و زنبور مامور ، کبوتر ، پیك ، و گرگ ، پلنگ ، چیتا ، یوز ، تمساح ، هیئت اجرائی ، زرّافه ناظر ، بلوط ، سایبان ، درختان میوه میزبان .

نه جنگ است ونه خود خواهی ، نه ریا و نه گمراهی ، نه‌زور است ونه تزویر ، نه عذر است و نه تقصیر ، نه تلوّن و نه تغییر ،

ای حقوق که از کاش چیزی ندانستمی و عِنْدَالْمُکالَمَهْ دیل ببستمی، من بد کرداری فدای بیگناه فرزندان قابیل شدم، ایکاش که به جانوری شکل می بودم، و از این پوشالی آدمیّت می آسودم، آزاد مرا گردن کنید، حلالم خون این جانوران دادگر باشد، خدا کند که: اقدام دادگاه اعدام باشد، نه بلای آغا محمّد خانی، که مظهر ویلانی و پریشانی است. (امضاء پویان یاوه گویان).

---

عبارت صحیح وصیتنامه استاد را در پایان کتاب ــ ضمن فرهنگ لغات ــ ملاحظه فرمائید.

توبه نامه استاد

خدایا همیشه بر من رحمت فرست، بازبان حال دارم توبه میکنم، که با مهر توانس بگیرم، بیش از پیش به من رحم آر.

خدایا، مراز خشم گور کن نگهدار و به نیش عقرب نسپار.

عهد میکنم که خلق را یاری دهم، برنامه ام یاری دادن است و بس، هزار بارتوبه، که انس بگیرم، استادی چون من باید خلق را یاری دهد، من سرورسروران دانشگاه بودم، که بدین روز سیاه افتادم، برمن رحمت آر، و چاره ام را کارسازی رسان، که به کار خیر، وادارد، جز به رحمتت امیدی ندارم مرادلیلی فرست که از خشم دور کند و خلاصی مقدور و میسور، اگر نه، کاری به روز گارم آرند، که (سُکّانِ مَلَأأَعلیٰ برایم گریه کنند).

بنده شرمنده تو: پویان مهرجویان. تاریخ دَمِ مرگ.



[ شیرینکاری مگس نقطه چین در توبه نامه استاد ]

متهم ـ عالیجناب قبل از اینکه وکیل محترم بدفاع بپردازد توبه نامه ای را که نوشته ام اگر اجازت فرمائید در حضور هیئت منصفه قرائت نمایم.

دادستان ـ بهنگام محاکمه توبه نمیتواند خالصانه باشد، اگر وصیتنامه باشد مناسبتر است، بهرحال، بخوانید تا روند فکر و سیرتت بهتر معلوم گردد.

متهم، غافل از اینکه مگس نقطه چین آنرا بازرنگی و تردستی تصحیف کرده است با احساسات شروع به تقریر توبه نامه کرد.

[ متن توبه نامه ]

خدایا همیشه برمن زحمت فرست، بازنان خال دارم بوته میکنم که با قهر تو آتش بگیرم !

صدای قهقهه جانوران و چهچهه پرندگان در فضای جنگل و کوهستان طنین انداخت، این چه میگوید ؟!

استاد، سراسیمه متوجه شد که، خدا برندارد چه نوشته است ! گفت وای برمن یعنی چه ؟ ای آسمان ای زمین، ای جنگل، ای جانور، به خدا قسم من اینطور ننوشته ام، اما خط خودم است ؟!

مگس فضول نقطه چین ـ شیّاد بقیه را بخوان، خدای داند که چه نوشته ای !

دادستان ـ زنبور مراقب ومامور است که متهم را واداربه خواندن توبه نامه اش بکند و برعبارت نظارت نماید.

استاد ـ اطاعت، اطاعت.

زنبور ـ از اول قرائت فرمائید.

استاد ـ خدایا همیشه بر من زحمت فرست، با زنان خال دارم بوته میکنم که با قهر تو آتش بگیرم بیش از نیش به من زخم آر!

خدایا مرا از چشم کور کن و نگهدار و به نیش عقرب بسپار، عهد میکنم که خلق را بازی دهم، برنامه ام بازی دادن است و بس، هزاربار بوته میکنم که آتش بگیرم، شیّادی چون من باید خلق را بازی دهد، من شرور شروران دانشگاه بودم که بدین روز سیاه افتادم، برمن زحمت آر و چاره‌ام گاز سازی رسان که به گاز چنبر وادارد، مرا جز به زحمت امیدی نیست مرا ذلیلی فرست که از چشم دور کند و حلاّجی منشور و مقدور اگر نه کاری به زوزگارم آرند که سگان ملاّعلی برایم گربه کنند!

بنده شرمنده تو: توپان، قهر چوپان، نارنج دُمِ گرگ.

صدای قهقهه حضّار در کوه و دیار پیچید و مگس بیشتر از همه خندید!

دادستان ـ خوب، اینهم توبه نامه‌ات، بقول خودت: شیّاد مردم فریب.

حالا در مقابل خواسته های خودت چه میخواهی بگویی؟!

متهم ـ عالیجناب، خط از آن بنده است و مضمون زننده و کوبنده را بنده از آن سر درنمیآورم!

مگس ـ عالیجناب، این حقیر که در حروف و نقطه چینی مهارت کاملی دارم، توبه نامه متهم را اصلاح کرده‌ام زیرا وی چنین است که معرفی نموده‌ام، نه

آنچنان که خود ادعا همیکند، خواستم اثبات کنم، که استعداد قابیلیان، در قبال جانوران، صفراست وزرنگی و تردستیشان، چند درجه زیر صفر، ما در تمام زمینه ها حتی در جعل و تحریف وقلب و تصحیف، اگر بخواهیم، مجال، برای قابیلیان محال، خواهد بود.

آقای استاد حال که از تاثیر نامطلوب جعل وتحریف و قلب و تصحیف آگاه شدید از جعل بپرهیزید. و حق دیگران را در آب مریزید، از خدا بترسید و ناحق ننویسید!

خنده و تعجب حضّار واحسنت و آفرین برمگس نقطه چین.

تشکیلات نظامی جانوران

دادگاه جانوران بدرخواست وکیل متهم یکهفته تعطیل گردید، که در خلال این مدت با کمال فراغت، لایحه دفاعیه را تنظیم، و به دادگاه تسلیم نماید.

متهم بوصیت نامه پرداخت، و وکیل به گرد آوری مدارك و دلایل، زیرا قلباً میخواست گذشت و بردباری، و بزرگواری، و از جهت دیگر حقوق پروری و دادگستری جانوران را باثبات برساند.

اعضای کنگره به تشکیل نیروهای (منظم و نامنظم) نظامی پرداختند و قوای سه گانه را فراهم ساختند:

الف ـ نیروی زمینی مشتمل بر: شیر، ببر، یوز، پلنگ، چیتا، جکوار، کرگدن، فیل.

ب ـ نیروی نامنظم: گرگ، انتر، کژدم، رتیل، مار، کنه، کفشدوز، موریانه ـ سوسك، سوسمار، کرم، جوجه تیغی، چوب گز، خار آهن، لبلاب.

ج ـ مهندسی: تارزان، روباه، شغال، میمون، خوگ، گورکن، درختان جنگلی، پیچك. و چسپك

د ـ تدارکات: مور، زنبور عسل، درختان بارور، گاو، خر، شتر، اسب، استر، شترمرغ،.

هـ ـ بسیج: بوفالو، گوزن زرّافه، آهو، کل کوهی وخرگوش.

و ـ ضدّاطلاعات: موش، گربه، سگ.

(نیروی هوائی)

الف ـ مخابرات: ، طوطی، سیره، قناری، پرستو، هدهد، کبوتر، فاخته، شباهنگ، شباویز، باقرقره، اردك، غاز، کلنگ.

ب ـ تکاور: عقاب، شاهین، کرکس، قرقی، باز، باشه، سمندر.

ج ـ گروه ضربت: زنبور، ملخ، پشه، مگس، مورچه بالدار.

د ـ مهندسی: دارکوب، کلاغ، زاغك، بوتیمار، قولّته

هـ ـ ضدّاطلاعات: ماکیان، کبك، بوقلمون، طاووس

و ــ تدارکات: سقا، شترمرغ، لك لك

(نیروی دریایی)

الف ــ گروه ضربت: وال، دولفین، کوسه، تمساح ارّه ماهی، نیزه ماهی، زالو، آب دزدك، مار، خرچنگ.

ب ــ مهندس ــ ماهی مرکّب، مرجان، مارماهی، جلبك، صدف.

صدف، که بابرّاقی خود غوّاصان را بقعر دریا میکشاند و کوسه کار آنها را میسازد.

ج ــ تدارکات: سنگ پشت، خرچنگ، نهنگ.

د ــ ضدّاطلاعات، قورباغه، سگ آبی.

ه ــ بسیج: فك، شیردریایی، اسب دریایی، هزارپا، ماهی، حلزون، میگو، و دویست تیپ از جانوران آبی.

این تشکیلات نظامی قویترین قدرت را در هر جا میتواند از پای در آورد، هروقت شورای فرماندهی کلّ قوا، فرمان هجوم را از دریا و خشکی و هوا، صادر کند، قابیلیان بدفاع قادر نخواهند بود، و تمام آرزوهای پوچ را بگور خواهند برد، قوای جانوران، با استراتژی ویژه ای، امکانات دفاعی و اقتصادی دشمن را چنان نابود میسازد، که بقایای آن بعنوان یاد بود، در موزه های جنگل وغار و جزائر، عتیقه مانند نگهداری شوند.

[ بیانات عالیجناب گوریل در مجمع عمومی کنگره ]

بنام خدای جانداران و جهانیان

دوستان ، ما قویترین قدرت جهانیم ، وطاغیان را سر جایشان می نشانیم ، جانوران در کمال قدرت شکیبا و بردبار ، و قابیلیان در حضیض مذلت فریبا و مردم آزارند ، از این پس به انتقاد نمی پردازیم ، صیّادان و شیّادان را چنان در بند بیاندازیم که ( گورشان تور و تورشان گور شود ، و آرزوی شکار گور را به گور برند ) .

انضباط دقیق ، و پیروزی رفیق ، وخداوند ولیّ توفیق مان خواهد بود .

( تنظیم وکالتنامه )

موکّل : پویان مهر جویان ، ( آدمیزاد ) شماره شناسنامه ۱۳۱۳ + ۱۳ زور آباد ، شغل استاد ، دارای عیال واولاد ، محلّ کار : دانشگاه ، گاه و بیگاه .

وکیل : خر دانشمند ، مجرّد از قید وبند شناسنامه وزن و فرزند ، شغل وکالت و دفاع از حقوق مستمندان و پای دربندان .

موضوع وکالت : دفاع از پرونده موکّل در دادگاه ، معدلت پناه ، جانوران آگاه .

حقّ الوکاله ــ انصراف موکّل از دعوی باطل ( اشرف مخلوقات و گل سر سبد کائنات بودن ) و اعتراف کتبی به انصاف جانوران و اجحاف آدمیان ، واستحقاق قابیلیان ، برای انواع مجازات ، و پررویی ها و بی شرمیهای آنان .

توضیح ـ وکیل در ازاءِ وکالت ، کاه و جو و یونجه و غیرها دریافت نمیکند. بلکه موکّل را ملزم میدارد که بنوبه خود حق پذیر باشد چنانکه حق خواه است و این روش شریف ، عالیترین روش برای احقاق حق و از هاق باطل است ، زیرا جز حق نباید چیزی دیگر در جهان ، فرمانده و حکمران باشد.

( متن بیانات وکیل در دادگاه جانوران )

هیئت منصفه محترم دادگاه ، دادرسان عدالت پناه ، با عرض احترام از آنجائیکه هدف از تشکیل دادگاه ، باز شناختن گناهکار از بیگناه ، و درستکار از گمراه ، و راه از چاه میباشد ، لاُجَرَمْ بحکم فطرت ، باتمام مقدرت ، عدالت را پشتیبان و حق را نگهبان باید بود ،

از یکطرف ، خود بنده ، شاکی ستمدیده ، و موجودی رنج کشیده ، تشنه عدالت واحقاق ، در سراسر آفاق ، میباشم ، سزاست که وُکَلاٰ ، از طبقه محروم و ضعفا ، باشند ، تا حقایق را لمس کنند ، نه حدس زنند ،

قدر مسلّم این است که هر مجرمی شخصا مسئول مکافات ، و مرهون سیّئآت خویش است نه دیگران ، و مُشاکلَتْ ، دلیل بر مُشارَکتْ نخواهد بود ، و مجازات به نسبت مرتکب است نه منتسب ، در آدمیزاد ، بندرت ، مردمان خوش طینت ، و پاك سیرت ، ( از اعقاب هابیل ) یافت میشوند ، که از جور قابیلیان ، در امان نمانده و از کردارشان پریشان و سردر گریبان ، نخست باید مجرم را بِشَخْصِهِ شناخت ، آنگاه

آنگاه بمجازات پرداخت، با توجه به اصل برآئت و استصحاب، از انتساب جرائم بدون دلائل اجتناب واجب است. جانوران، یکسان ویکرنگ، و طبایع، همراز و هماهنگ، نیستند.

فردی عاقل را در محفل جُهَلا، دیوانه، و جاهلی را در انجمن فُضَلا فرزانه، دانستن. و فردی دور از خانواده را بیگانه، و بیگانه ای را در محیط خانواده یگانه، پنداشتن، روش قابیلیان دیو سیرت، و کوردلان بی بصیرت باشد.

از طرف دیگر، در میان این مدعیان، گاهی هابیلیان بمعنی انسان یافت میشوند که حسابشان از قابیلیان جدااست، و خدماتشان بر ملا وهُوَیْداست.

از جمله: آقای نیکوکار، که در زمینی هموار خانه و لانه و آغل واصطبل های بسیار ساخته، و گرداگرد آن را دیوار برافراشته، و مستخدمانی چند بگماشته، و وظیفه مقرّر داشته است، که جانوران پیر رانده شده و از کار افتاده را گرد آرند و خدمت دارند، گربکان و سگان و خران و استران و اسبان را که بر اثر پیری واز کار افتادگی رنجور، و نحیف و ضعیف و از طرف قابیلیان مطرود و مهجور گشته اند با رفق و ملایمت گرد آرند، و در اتومبیل گذارند، و به جایگاه ( آسایشگاه ) آرند، و تمام مایحتاج را مهیا سازند، و بخدمت شان بپردازند، تا وقتیکه آن موجودات رنجور از دارفنا روند و در گورستان مخصوص دفن شوند.

دادستان ـ آیا کسانی دیگر از این قضیّه آگاهند ؟!

گروهی از خران و سگان، بر صدق مدّعای وکیل گواهی دادند.

دادستان ـ جای تحسین و سزاوار آفرین است، وکیل ادامه دهد.

۲ ـ آقای خیراندیش که برریش سگ گر مرهم گذاشتی، و به تیمارش همت گماشتی، در بیابان ردای خود را سایبان آن بیمار نالان کردی، آنقدر شتافت تا بهبودی یافت، سپس او را با قلّاده زرّین و زنجیر سیمین آراسته و در کوی و برزن بگرداند، و به دون صفتان بنمایاند و گفت: موی زیبا و جلّ دیبا و قلّاده گرانبهایش رشك حسودان دون صفت، و خودستایان بیمعرفت است، این همان موجودیست که بر آن خدو انداختید، و از کوی و برزن خویش دورش ساختید به کوری چشم حسود، بهبود یافته، و به تجوّل و پارس شتافته است!

نماینده سگها: آری این قضیّه به تواتر ثابت شده است.

۳ ـ آقای مهربان، در سرمای زمستان، پیرامون آبشخورهای کوهستان، علوفه و نان و دانه فراوان میریخت، تا جانوران گرسنه سیر شوند اسیر جوع نگردند، و در تابستان بر صخره های بیابان، نمك و دانه پاشیدی وزحمت کشیدی، تا جانوران صحرائی از آن حظّی برگیرند و متمتّع گردند!

آهو و بز کوهی و روباه و خرگوش و کبك و گنجشك ـ آری درستاست.

۴ ـ آقای عطوف، با قلب روف، مرغان قفس را از قابیلیان به قیمتِ گران، خریدی، و در جای امن آزاد کردی.!

سیره و قناری ـ آری، ما از نیاکان خود شنیده‌ایم، که خود شاهد قضیّه بوده‌اند ودراین احسان، شكّ و گمان نیست.

۵ ـ آقای نیکپور، را برنهری عبور افتاد، و متوجه مرور قافله مور گردید، که برای گذشتن از جوی، دچارسرگیجه و هیاهوی، گشته‌اند، آرام ننشست، تا برایشان پل بست.

نماینده موران ـ مورد تایید است.

۶ ـ راننده خردمند، بخاطر نجات گوسپند، خود را با اتومبیل به درّه افگند!

خود بنده شاهد این ماجرا بودم.

۷ ـ عابد زاهد که کلاه را دلو چاه، ودستارش را ریسمان کرد. تا از چاه آب کشید، و سگ تشنه را سیراب کرد.

۹ ـ بانوی فداکار برای نجات زنبور خود را به تنور انداخت!

زنبورعسل خوش عمل ـ این حقیقت است و افسانه نیست،

جانوران ـ روانش شاد، و خدا از او راضی و خشنود باد.

۱۰ ـ آقای نیك پرور، همیشه در سفر، آب ذخیره اش را به اسب واستر، و گاو و اشتر میداد، و خود تشنه لب میماند.!

۱۱ ـ آقای هابیل تبار، که موری را در انبان گندم در آسیاب یافت، از آنمکان بموطن مور شتافت، و نزدیك شهرش گذاشت، بدینسان همت گماشت.

۱۲ ـ واز همه مهمتر، آن راد مرد صابر شاکر، که سربلند از امتحان بیرون آمد، آن راد مرد الگوی صبر ومقاومت ورحم وعطوفت، که کرمانْ بدنِ نالان او را جولانگاه خود کرده بودند، اگر یکی برزمین می افتاد، برمیداشت و بجای خود می نهاد، ومیگفت: ( رزقش را خداوند از بدن من مقرر فرموده است )!. کوه در قبال این مرد پرجلال سرتسلیم فرود آورد!!

دادستان و هیئت منصفه و حضّار ـ ایکاش همه آدمیزاد از تبار هابیل بودند!

وکیل ـ عالیجناب بدین چند نمونه اکتفا میکنم و گرنه سخن بسیار است واین نمونه مشتی بود از خروار، واندکی از بسیار، و یکی از هزار بطور کلی، هابیلیان دشمن پدر کشته قابیلیانند، و حدیث هابیل و قابیل مؤیّد مدّعای ما است.

قابیلیان، در طول تاریخ هابیلیان را کشته، و از حرکت متعالی بازداشته اند، این روسیاهان دشمنان ویژه بیگناهانند، پس قابیلیان محکوم به زوالند نه هابیلیان.

هابیلیان نیکوکارند، و قابیلیان بدکردار و جانور آزار را با آنان حساب جدا، و فاصله از زمین تا سما است!

الغرض، برای دفاع از موکّل بنده، بسنده است، که بدون دلیل نمیتوان اورا از اعقاب قابیل خواند.

قصاص قبل از جنایت، خلاف عدل ودرایت، و نشانه سبکسری و سخافت است، و از
جهت دیگر: برائت بعداز مجازات، موجب روسیاهی و تباهی است.

آنچه که مهم است: ۱ ـ شناخت مجرم ۲ ـ کیفیت جرم ۳ ـ وقوع جرم وثبوت
آن. ۴ ـ نتیجه ای که از مجازات معموله حاصل میگردد.

با توجه بدلائل مذکوره و اصل برآئت و استصحاب، موکّل اینجانب از اتهامات
منتسبه مبرا، و اجتناب از عقاب، عین صواب باشد.

در ضمن بعنوان طرفداری از حق و تصفیه حساب، در حضور عالیجناب، موکّل،
در قبال تخلّف از حکم داد گاه و تهدید مامور، متخلّف و مسئول بود، خوشبختانه،
با نیشهای جانانه، تنبیه جاودانه شده است، یعنی در ضمن انجام وظیفه، مامور
معذور، او را مقهور گردانیده و بسزای غرورش رسانیده است. از عنایت داد گاه
متشکرم.

(شور داد گاه و اعلام رای نهائی)

پس از استماع مدافعات متین و مستدل وکیل مدافع، اعضای داد گاه به شور
پرداختند، و رأی حاصل از مشاوره را بدینسان بیان ساختند:

بنام جان آفرین نیکو گزین، دادار کردگار، آنکه بحکمت خود فقیری را امیر،
و سلطانی را اسیر گرداند، تا قدرت را بخلق بنمایاند، فرمانش را کمال تدبیر، و
احسانش بر وفق تقدیر باشد، آنکه سلیمانی را اسیر موری، وپروانه ای را نیش

زنبوری دهد، که خلق تدبّر کنند، ودر امعان حکمتش تفکّر، تمام موجودات را نیکو بیافرید، لکن، یکی در مسیر اخلاص و فروتنی عبدمُرید، و دیگری در روند اغوا و منی دیو مَرید گشت، جانوران را در روند حیات هدایت کرد، ودر صیانت نفس عنایت فرمود، تا عالم امکان آراسته و پیراسته گردد، تمام ذرات بر آفرینش او گواه صادق، و زبان ناطق اند، آفتاب سعادت بر کسی تابد، که حقیقت را دریابد، و جود صانع در مصنوعات پیدا، و با آنهمه پنهانی آشکار و هویدا، در آفاق و انفس تجلّی میکند، و اندیشه پویا را متحلّی سازد، تمام ذرّات هستی وابسته به اویند، و طریق او پویند، و از او مدد جویند، و تصریحاً و تلویحاً، بزبان حال و مقال، توحید او گویند، از ملکش بیرون نتوان رفت، وجز او رهنمون نتوان یافت، گردِلت با اوست، تمام هستی با تست، و گرنه تنهای تنها، در فضای حیرت لایتناهٰی ..... جمله بلندیها و پستیها، و هستیها و نیستیها، از اوست، از اوج رفعت تا حضیض ذلّت، میدان قدرتنمایی او است، نابخردان در ارزیابی خوداشتباه کنند، و منحرف و تباه گردند، از جمله:

از آنجائیکه قدرت، قدرتمند را مغرور و منحرف و شرور میسازد، خواه ناخواه برای ادامه سُلطه بمعارضه می پردازد، چنانکه تاریخ حیات، جنایات آدمیزاد بدنهاد را نشان میدهد، سلطه جویان عزیزان خود را کشته، و یا کور و رنجور هشته، و خود نیز توسط سفاکانی مشابه کشته، ونا کام بخون آغشته اند.

ما ، جامعه جانوران ( برخلاف آنان ) برای سلطه گری نمیکوشیم ، و جامه ریا نمی پوشیم ، هیتلر و موسولینی و آیشمن و راسپوتین وجانسون و دایان و بیگین نداریم ، زوروتزویر را محکوم میداریم ، از هرگونه پیرایه و تظاهر ، و سالوس و تفاخر دور ، و استکبار و دغلبازی را منفور میدانیم ، هر جانوری با همان ماهیّت در انظار آشکار میگردد ، گربه به شکل سمور ، و چیتا به شکل خر گور ، خود نمایی و فریبایی نمیکند ، بلکه هر جانوری میکوشد که خودش باشد ، شیر شیراست و خر خر ، ماهیّت هر کدام را واقعیت می نمایاند ، تقلّب در ماهیات ، تکلّف است و تعسّف وواقع را نفی نمیکند ، دعوی تکامل کذایی بی دلیل ، وتراوش اندیشه علیل است ، برخلاف غباوت وتجاهل ، هرچیزی در ذات خویش متکامل است ، ( برای شیر چقدر خریّت مشکل است ، که همانقدر شیر شدن برای خر )

میمون را به انسانها شباهت است ، لکن از تشبّه گریزان ، واز گرایش به نوع انسان ، نگران باشد ، پندار واهی ، سر آغاز گمراهی ، وموجب تباهی است .

اگر مشابهت را اصل مجانست قرار دهیم ، باید ( هر گردی را گردو بنامیم ) و هر ( آبرَوِی ) را آبرُو بخوانیم ، لکن قابیلیان را در اصالت خود تردید است ، که استلحاق کنند و میمون متکامل را برخود اطلاق نمایند ،

اینانند که ( خَرّمُوسٰی ) را خرموسی و ( سُکّانِ ملأ اعلیٰ ) را سگان مُلاّ علی ، خوانند ، و ( چاپخانه ) را چانچانه ، و ( مُرید ) را مَرید ، دانند .

آدمیان سراب را آب ، وزرده آفتاب را زرِناب ، می پندارند ، طبع بیمارند ، و از ادراك حقایق بیزارند ، و به خود کامگی وخیره سری بنازند ، و در آزمندی ممتازند و برهمه چیز می تازند ، واقعاً مصیبة اللّه فِي الْأَرْضِ ، هستند نه خلیفة اللّه !

در مشاجره لفظی . به جانوران اصیل اهانت کنند ، و غیر مستقیم مورد شماتت قرار دهند ، مثلا: اشرار را سگ ، ابلهان را خر و فریبکاران را روباه و بد طینتان را مار ، و نامردم ، را کژدم ، و بیسواد ها را بز ، و شکموها را گاو ، هرزه ها را اشتر ، وبدشکلها را میمون ، ووقت ندانها را خروس بی محلّ ، ومزاحم ها را سرخر ، و سمجها را مگس ، و ساده لوح ها را گوساله ، و کینه توز ها را شتر ، وتنبلها را خرس ، و سالوسان را بوقلمون ، و سورچران ها را لاشخور ، و عبوسان را خارپشت ، و کودنان را طوطی ، و دزدان را گرگ ، و شرلاتان هارا پلنگ ،وبی غیرتان را سیب زمینی، و خرابکاران را خوك ، وبدشگونانرا بوم ، و بدقدومان را کلاغ ، و خون آشامان رازالو ، و حرامزادگان را قاطر ، و کم بینشان را یابو ، میخوانند !!.

طبق تعرفه ویژه قابیلیان ، پس از شناسایی ، در هر حوزه و قلمرو بنظرجانوران ساکنین در آن مجازات میشوند ، و این رای کامل و تمام را پژوهش و فرجام نباشد ، زیرا دادگاه ما ، در صدورحکم تردیدی ندارد ، تااینکه با پژوهش و فرجام آن را مردودوناکام نماید، رای برطبق موازین ،وازروی یقین ،صادرشده و قطعی و لازم الاجرااست .

واما متّهم ( آقای پویان مهرجویان ) مشروطاً عفو و آزاد میشود.

شرط اول : کتباً از دعوی اشرف مخلوقات بودن ، اظهار ندامت کند و عملاً توبه نماید.

شرط دوم ـ که متضمّن کفالت است ـ مشهودات و مسموعات خود در این داد گاه ، و حقوق حقّه جانوران را در اعلامیه رسمی تنظیم و تکثیر و منتشر سازد، و در دانشگاه جزؤ واحدهای درسی منظور دارد.

تبصره ـ چون هنوز ثابت نشده است که متهّم قابیلی است یا هابیلی، تعارضاً تساقطاً، بدون استناد بطرفین قضیه ، و با توجه به سوابق پیمان شکنی انسانها ، باید کفیل معتبر را به داد گاه معرّفی کند.

تتمه ـ هر گاه قابیلیان عرض اندام کنند ، بکام مرگ روند ، بمبهای ناپالم و خوشه ای و نترونی و هسته ای ، و گازهای کربن و شیمیایی ، کارشان را به رسوایی میکشاند ، در نتیجه جانوران وارث سرزمین خواهند بود و حق بمن له الحقّ خواهد رسید ، پس بهتر است که بحماقت دست نیازند ، و خود را در گرداب هلاکت نیاندازند ، حق حق است ، وجز حقّ در عالم نباید حکمفرما باشد . و حتما باید بند (ب) اجرا و قلمروهای اختصاصی بصاحبان اصلی مسترد گردد.

استاد ـ سمعاً و طاعةً ، حاضرم بقیه عمر خود را در راه ابلاغ و احقاق حقّ و عدالت صرف کنم و در محضر داد گاه اقرار و اعتراف مینمایم ، که ذرّه ناچیز از

جهان پهناور جانورانم، و از ادّعای اشرف مخلوقات، و گل سبد کائنات، بودن، و خود را وارث سرزمین و خلیفة اللّٰه دانستن، توبه کردم و پشیمانم، امیدوارم بتوانم که توان خود را در روند هابیلیان، فرزندان خلف آدم، که سیادت شان در خدمتگزاری خلق اللّه است، بکار ببندم، و در این نهضت بزرگ علیه قابیلیان قلماً و قدَماً، فعّال و موثّر باشم، هم اکنون، قدرت کنگره و دادگاه جانوران به ثبوت رسیده است، که در صورت بکار گرفتن نیروهای شگفت انگیز، میتوانند قویترین قدرتها را از پای در آورند، و همچومنی را مجال تمرّد و یارای تعلّل در برابر خواسته های بحقّ جانوران نمیباشد، چنانکه نبود، ملتزم میشوم: زبان و قلمم را وقف بیان حقیقت کنم، و از دایره اوهام و خیال برون آیم، و همگان را به خدمت و اخلاص دعوت نمایم.

با اجازه عالیجناب دادستان، و هیئت منصفه و دادرسان، وصیّتنامه ای را که قبل از صدور رای دادگاه تنظیم کرده ام ـ اگر از تصحیف و تحریف هنرمند توانا مگس نقطه چین، درامان مانده باشد ـ در محضر دادگاه قرائت کنم، که اذعان به حقّ و ایقان به عدالت این دادگاه را میرساند، و بیانگر اخلاص بنده است.

توضیحاً، با توجّه بحقّانیّت دادگاه، ولزوم حمایت از مستضعفان ۱/۲ از در آمد خود را برای خدمت به جانوران پیرو از کارافتاده اختصاص میدهم، تا با این خدمت ناچیز حسن نیّت خود رانشان داده باشم، امیداست که مورد قبول واقع

گردد.

و اما از حیث کفالت، اگر جناب زنبور را که لیاقت و استطاعت کفالت است، عنایت و عطوفت باشد، و تقبّل فرماید، در قبال لطف واحسان ایشان، زبان را توان تشکّر نباشد.

زنبور بااصالت کفالت استاد را تقبّل، و مجازات احتمالی راتحّمل نمود. استاد، تحت تاثیر جاذبه عطوفت جانوران قرار گرفته بود، و آرزو میکرد که جانوری ساده، وعاری از تفنّن و افاده، باشد. خطاب به زنبور گفت:

هزاربار فدای ویزویز، و نیش دردانگیزت شوم، سپس اعترافنامه ووصیتنامه را در حضور هیئت منصفه قرآئت، و نارسائیهایی را که براثر ترس ناشی از اعدام احتمالی بچشم میخورد، حك و اصلاح کرد، و با تشکر فراوان از وکیل دانشمند و مامور مقتدر و کفیل معتبر، که حیات و حیثیّت او رااعاده کره بودند، و با تقدیر فراوان از عالیجناب دادستان، و دادرسان، واعضای دادگاه و کنگره و میزبانان، وعرض پوزش و عذر تقصیر از گفتار و رفتار ماٰمَضیٰ، و ندامت از متابعت هَویٰ، از آن محیط ساده و بی پیرایه وداع کرد، و بدیار ریا و سالوس، و خود پرستی، و پیمان سستی، باز گشت، و بدینسان محاکمه چهل روزه پایان یافت. امید است که ناظران رادرس عبرت باشد، و این صحنه خیالی را واقعیت دهند. و از آن برداشت صحیح داشته باشند، و بعنوان (سرگرمی فقط) و بدون تعمّق و اندیشه درست به

آن ننگرند، داستان ها و امثله ای که در خلال محاکمه بیان گردیده مستند میباشند، زیرا قابیلیان بدتر از آنند، و هابیلیان برتر از فرشتگان، و عدالت از هر چیز عزیزتر، و حق از هر لذیذی لذیذتر، وواقع بین، ازهر کس با تمیز تر است.

امید است که شما خوانندگان گرامی طرفدار حقّ باشید، و بمذاق انصاف حقّ را بچشید، در اینصورت، حق از هر چیز گواراتراست، وهدف بنده ناچیز، جز بیان حقّ و تشویق و ترغیب به عدالت پروری و دادگستری، چیزی دیگر نیست، خدایار ویاورتان باد.

۲۳ اسفند ۱۳۶۰ برابر ۱۸ جمادی الاولی

۱۴۰۲. محمـــــدر ربیعـــــی.

[ متن صحیح وصیتنامهٔ استاد ]

من خود ستا، ساکن شهر وزادهٔ روستا، که ایّامی چند در دانشگاه غرور و هوی اوستا بودم، توصیه میکنم که دارایيم متعلّق به زن و فرزندم میباشد، و تمام کتابهایم را به دانشگاه بدهید.

قبرم را بر سر کوهی بلند بکنید، و مرا در تابوتی و تابوت در قبرم بگذارید که خاك سرد بدن نازنینم را نیازارد، سروی بلند بر قبرغمبارم بکارید که رمزی از آرمانهای بیشمارم بردنیای ناپایدار باشد.

وصیّت میکنم که هیچ آدمی بخود مغرور نباشد، زیرااین چرخ فریبا « آتا » ی مغرور راازگور « چخب » قارداش، یولداش، ده ده، نه نه، باجی، قز، اوغلان، آرواد، آل، اویده، تانمر.

لا یعلم فنده ك ده، بیوفا چرخ ده، تاری پیشگاهدن توبه ایلرم که هرگز مدّعی اشرف مخلوقات بودن نباشم، مأموراجرا مرانیش زد، و در حیوانات دادگاه لرمحاکمه میشوم، امیرالأگراگ دعوی خصومت دیرین داشت، گرابیب و ایاشیك و ابزاز و گاوات و قره قویین، و حتی، مواشیش و مگاسیس، اقامه دعوی کردند و محکومم نمودند! سگوگ و روابیه و زلاوی و زنابیر و کیاسیل و قنافیذ و امراغ و کلابیب و علاشیش و اطواط و طواسیس، شکایات و حکایات داشتند، یکی میگفت که با « داس » شکمم رادریده اند وبا چاقو گوشم را بریده اند، یکی میگفت: در زمستان بیرونم کرده و در بیابان ویلانم نموده اند، دیگری مدّعی مثله شدن بود و

همه راست میگفتند. درختان، گیاهان حتّی سیر و بصل و شلغم و حنظل، زبانم را بند آوردند، زیرا هر اتّهامی در قبال آدمیزاده صدق میکند! من از آدمیّت می حاشایم، ما اسم بابا آدم را ننگین کرده ایم، من سرم بلند نمیشود که نگاه و نظارهٔ جناب خر کنم که با همان خریّت خود وکالت مرا تقبّل فرمود!

در اینجا عدل حکمفرماست، مو و ماست از هم جدا میشوند، حرفیدن یعنی عدلیدن، کاریدن یعنی درستیدن، قدرتیدن، یعنی مهربانیدن، گفتیدن بدون یالانیدن، تاریدن دوسن، یالان، مالان یو خدور، واقعی دانشگاهدن جنگلده. جنگل با انضباط ترین سازمان ده، استثمار و استعمار و حقّ «وتو» دن یوخدور، قورت و قوین با هم «سو» ایچرن، زرّافه و ببر و بوفالو و چیتا با هم گردش ایلرن، کبك و عقاب با هم می پروازند، سیچقان گربه نرد عشق می بازند، روباه و تاوخ میسازند مار و لك لك می پردازند، عالیجناب گوریل، دادستان، مور وشیر و پروانه قاضی و کژدم و سگ و روباه، مشاور، خروس جارچی، طوطی سخنگو، میمون بازرس، خرس دکتر، خر، حقوقدان، مار دبیر کل، زالو جراح، زنبور مأمور، کبوتر پیك، گرگ و پلنگ و چیتا و یوز و تمساح، هیأت اجرائی، زرّافه ناظر، بلوط سایبان، درختان میوه میزبان، نه جنگ است و نه خود خواهی، نه ریا ونه گمراهی، نه زور است ونه تزویر، نه عذر است و نه تقصیر، نه تلوّن و نه تغییر!!

ای کاش که از حقوق چیزی ندانستمی و عندالمکالمه دیل ببستمی، من بیگناه فدای بد کرداری فرزندان قابیل شدم، ایکاش بشکل جانوری می بودم و از این آدمیّت پوشالی می آسودم. گردنم را آزاد کنید، خونم حلال این جانوران داد گر

باشد، خدا کند که اقدام دادگاه، اعدام باشد نه بلای آغا محمّد خانی که مظهر
ویلانی و پریشانی است. امضاء (پویان مهرجویان)

*********

# فرهنگ لغات عالیجناب

| لغت | معنی و شرح |
|---|---|
| تاری پیشگاهدن | در پیشگاه خدا توبه‌میکنم، ترکی مخلوط بافارسی |
| توبه ایلرم : | |
| حیوانات دادگاه لر : | در دادگاه مربوط به حیوانات |
| امیرالاگراگ : | فرماندهٔ گرگان |
| گرابیب : | جمع گربه ، گربه ها |
| ایاشیک : | جمع « ایشک » بمعنی خران ، از لغت ترکی |
| ابزاز : | جمع بز : بزها |
| گاوات : | جمع گاو ، گاوان |
| قره قوین : | گوسپند سیاه ، از لغت ترکی گرفته شده است |
| مواشیش : | جمع موش ، موشان |
| مگاسیس : | جمع مگس ، مگسان |
| سگوگ : | جمع سگ ، سگان |
| روابیه : | جمع روباه ، روبهان |
| زلاوی : | جمع زالو ، زالوان |
| زنابیر : | جمع زنبور ، زنبوران |
| کیاسیل : | جمع کیسل ، لاک پشتان ، از لغت کردی گرفته شده است |

| لغت | معنی و شرح |
|---|---|
| آتای مغروررا از گور | پدر مغروررا از گور |
| چخب : | در میآورد |
| قارداش : | برادر |
| یولداش : | رفیــــــق |
| دده : | پــــــدر |
| نه نه : | مادر |
| باجی : | خواهر |
| قز : | دختر |
| اوغلان : | پسر |
| آرواد : | زن ، همسر |
| آل : | شوهر ، مرد |
| اویده : | خانه، منزل |
| تانمر : | نمیداند |
| بیوفا چرخ ده : | چرخ گردون بیوفا است . |
| قنافذ : | جمع قنفذ بمعنی جوجه تیغی ، خارپشت ، ازلغت عربی گرفته شده |
| امراغ : | جمع مرغ ، مرغان ، از لغت فارسی گرفته شده |
| کلاییب : | جمع که لَه باب ، خروسان ، از لغت کردی گرفته‌شده |
| علاشیش : | جمع علشیش ، بو قلمون ها ، از لغت عربی گرفته شده |

| لغت | معنی و شرح |
| --- | --- |
| اطواط : | جمع طوطی ، طوطیان ، از لغت کردی - فارسی گرفته شده |
| طواسیس : | جمع طاووس ، طاووسان ، از لغت کردی ، فارسی ، عربی گرفته شده |
| بصل : | پیــــاز ، از لغت عربی |
| حنظل : | زرند ، گیاهی که میوه بسیار تلخ دارد ، در زبان کردی آن را « کالّه که ماران » : خربزه ماران ، مینامند . از لغت عربی گرفته شده |
| عدلیدن : | عدالت رفتار کردن ودرست گفتن « مصدر»از لغت فارسی عربی گرفته |
| گفتیدن بدون‌یالانیدن : | حرف زدن بدون‌دروغ گفتن«مصدر»ازلغت فارسی،ترکی گرفته |
| تاریدن‌دوسن : | بخداقسم.تاری: خدا .دوس :سوگند ، از لغت ترکی گرفته‌شده |
| یالان مالان : | دروغ ، مروغ ، از لغت ترکی مرادف گرفته شده |
| یوخدور : | نیست ، از لغت ترکی گرفته شده |
| قورت و قوین : | گرگ ومیش ، از لغت ترکی گرفته شده |
| سوایچرن : | آب می نوشند ، از لغت ترکی گرفته شده |
| گردش ایلرن : | گردش میکنند ( ایلرن ) : میکنند ، از لغت ترکی گرفته شده |
| سیچقان : | موش ، از لغت ترکی گرفته شده |
| تاوخ : | مرغ ، از لغت ترکی گرفته شده |
| عندالمکالمه : | هنگام سخن گفتن و گفتگو |
| دیل بیستمی : | زبان می بستم ( دیل ) : زبان از لغت ترکی گرفته شده |
| لایعلم فنده ک ده : | فنده ک ، کنایه از چرخ فلک است یعنی چرخ روزگارنادان است واز احوال هیچکس نمیپرسد |

* * * *